

حقیقت

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

دوره دوم

فروردین ۶۵ شماره ۳

تعرضی از موضع استیصال

زوزه‌های نخست وزیر خمینی علیه سربداران

های پیشرفته سبک و سنگین از قورخانه های آمریکائی - اسرائیلی، روسی - کره ای کماکان بسوی ایران روان است، اما کاهش بهای نفت نمی تواند اختلالاتی جدی در تأمین تسلیحاتی قوای خمینی بوجود نیارد. این درحالیست که دولت عراق بواسطه کشاده دستی آگاهانه کویت و عربستان، فشار ناشی از این کاهش را با در کمتری تحمل خواهد کرد. چرخ ماشینی جنگی صدام حسین به خرج کشورهای عربی منطقه به هرترتیب خواهد چرخید - همانطور که در عرض این پنجال چرخیده است - و در مقابل رژیم جمهوری اسلامی ناچار است برای جبران کمبود تسلیحاتش هر چه بیشتر به قوای انسانی تکیه کند و از گوشت و استخوان و نادانی سربازانش بجای تانک و موشک و سنگر استفاده نماید. تلفات عظیم انسانی یکی از اثرات بحران نفتی رژیم بر سیاست جنگیش خواهد بود.

اماتأثیرات کاهش بهای نفت به اینجا محدود نشده و ضربه ای متلاشی کننده به کل اقتصاد وابسته و نیمه فلج ایران وارد خواهد ساخت. این اقتصاد بیمار و معرج تابدان حد از عدم کارائی و ورشکستگی رسیده که بطور مثال در سال آینده قادر نیست تولید کارخانه - هارادر همان سطح ۴۰ - ۲۰٪ کل ظرفیت تولیدی حفظ کند، به اینک حتی نمی تواند پنبه را که یکی از اقلام مهم صادراتی ایران محسوب میشد، تولید و صادر نماید. درآمد نفت، داروئی است که برای بهم نگاه داشتن این پیکر در حال تلاشی به اقتصاد تزییق می گردد و واضح است کسه بقیه در صفحه ۲

این مناسبترین عنوانیست که می توان بر عملیات تهاجمی اخیر رژیم خمینی - موسوم به والفجر ۸ و ۹ نهاد. نشان دادن ریشه های درماندگی رژیم در این مقطع، نه تنها اتحاد بسیار زیادی خنثی کننده تبلیغات فریبکارانه جمهوری اسلامی می باشد، بلکه بوجود بیافراریسیدن فرصت های عظیمی برای برپائی و گسترش قطب و آلترناتیو انقلابی در جامعه دلالت کرده، همچنین بر ضرورت درهم شکستن موانع راه پرولتاریای انقلابی در انجام این مهم تأکیدی دوباره می - گذارد. بعلاوه، تشریح موقعیت این رژیم - مستأصل، دورنمای سیاست ها و تدابیر جهان امپریالیستی (هر دو بلوک غرب و شرق) و اقدامات آتی آنها را روشنتر از هر زمان دیگر در برابر مردم قرار می دهد و امکان خلع سلاح شدنشان در برابر توطئه های فریبکارانه امپریالیستی را کاهش می بخشد. طرح این سؤال که چرا جمهوری اسلامی ناچار به آغاز تهاجمی نوین به قوای عراقی بود، دریچه ایست که ما را به انبار تضادها و تناقضات رژیم خمینی بر بستر موقعیت کنونی جهان هدایت می کند.

بای جدیدی بنام کاهش بهای نفت مثل اجل معلق بر فراز اقتصاد ویران و معرج ایران به نوسان درآمده و زیرپای رژیم را که نومیده در جستجوی قطعه زمینی استوار بود، به اندازه حذف نیمی از درآمد نفتیش در سال ۱۳۶۵ خالی کرده است. تأثیرات این واقعه بر موقعیت رژیم در جنگ خلیج بدون شك نا - خوشایند (برای سران حکومتی) خواهد بود. اگرچه صدور نفت ارزان ایران به بازارهای جهان همچنان ادامه داشته و از آنسو نیز، میل اسلحه -

اوائل بهمن ماه ۱۳۶۴، میر حسین موسوی نخست وزیر کردن خمینی سراسیمه به آمل سفر کرد. این بار نیز عاملی که یکی از مقامات جمهوری اسلامی را به آمل کشاند، ترس بی حد و حصر آنها از پایه گیری و رشد و نمو بد سرخی بود که پرو - خناریای آگاه سال ۱۳۶۰ در این شهر و جنگل های اطراف آن بانبردهای مسلحانه اش افشانشده است. هربار که "خبر شومی" از اعتراض و مبارزه افشار مختلف مردم این خطه بگوش سردمداران حکومت میرسد، بر خود می لرزند و هراسان از یک دیگر سؤال می کنند: "پای چه کسی در میان است؟" خمینی و همدستانش می دانند که این بدر سرخ را نه می توان به بند کشید و بزیر شکنجه برد، و نه می توان به جوخه های اعدام سیرد، بنا بر این همیشه امکان جوانه زدن و رشد آن در میان مردم این منطقه وجود دارد. آنها می دانند که مزدوران و جاسوسانشان را به این عنصر آگاهی انقلابی که در میان مردم می چرخد، بر ذهن پیشرو تری - عناصر انقلابی تأثیر می گذارد و مہبستگی و همدلی توده های وسیع ستم دیدگان را بر می انگیزد، دسترسی نیست. بنا بر این، تنها کاری که از دست آنها بر می آید تلاش برای پاک کردن ردپای سرخ جریان کمونیستی از اذهان توده ها از طریق تحریف و تحمیق و دروغ پردازی است، و همچنین تشدید فشار و ترس و خوفقان برگردان مردم معترض و مبارز. بهمن ماه هر سال، این تلاش و تکاپوی حکومت جمهوری اسلامی علیه پرولتاریای آگاه تشدید می شود، خصوصاً اگر جنب و جوش اعتراضی و مقاومت جوانان در میان توده ها نیز جدت یافته باشد. اوضاع و احوال آمل و خطه مازندران در کل بقیه در صفحه ۲

همراه با مطالبی درباره:

"طبقه کارگر و قدرت سیاسی"،
تحولات فیلیپین و ترفندهای آمریکا..... / کودتا در یمن جنوبی..... / رویزیونیستهای راه کارگر.....
..... / اطلاعیه ا.ک.ا. (سربداران)، کمیته کردستان..... / یادنامه دو رهبر کمونیست..... /

مانند سایر نقاط ایران - در آستانه سال ۱۳۶۵ از وجود چنین جنب و جوشی حکایت می کرد و همین امر بود که اعزام موسوی از سوی خمینی رابه این شهر الزام آور ساخت .

موسوی بمحض ورود بر لزوم شدت عمل بیشتر دستگاه های سرکوبگر در مواجهه با اعتراضات و آشوب های در حال شکل گیری، تأکید دویباره گذارد و سرکوب شدیدی را که تاکنون اعمال شده مورد تأیید کامل قرار داد. و آنگاه بخش اصلی مأموریتش را از طریق مصاحبه ای اجراء نمود ، او کوشید تا مردم آمل - خصوصاً جوانان مبارزه جو - را "سر عقل" آورده و با تهدید و "اقتناع"، و همچنین با بحث های مآبوس کننده از ایجاد ناآرامی بر حذر دارد. غافل از اینکه، این ناآرامی نه فقط در آمل و مازندران، که در سراسر ایران جریان دارد و از نظر توده های آگاه، تنهابه یک طریق بر طرف خواهد شد: سرنگونی رژیم خمینی و برهم ریختن بساط نظام بورژواکمیادوری .

روی سخن نخست وزیر جمهوری اسلامی در مصاحبه روز ۶ بهمن ۶۴، مردم مبارز و معترض خطه مازندران بودند. او که صحبتش را با یادآوری قیام بهمن ۱۳۶۰ آغاز کرده بود با ناشیگری خاص خود می خواست به مردم حالی کند که: "مبادا" یادتان برود! اتحادیه کمونیستهای ایران (سربد اران) چهار سال پیش می خواست بهمراه شادان این شهر قیام کند، ولی شکست خورد! مبادا بفکر قیامی دوباره بیافیتید!" او درآمد که صحبتهایش بر این نکته تأکید گذاشت که: "این فقط اتحادیه کمونیستهای نبود که شکست خورد، بلکه طیف وسیع ضدانقلاب نیز بهمراه اتحادیه شکست خوردند." که البته منظورش از این طیف وسیع، کسی جز توده های وسیع مردم آمل نبود. موسوی بخمال خام خود می خواست روحیه ضعف و شکست رابه توده های مقاوم و در حال انفجار القاء نماید. غافل از اینکه مردم آگاه از شکستهای خویش در جریان مبارزه با نظام بورژواکمیادوری و حکومتهای ارتجاعی بگونه دیگری جمع بندی می کنند. مردم هشیار از شکست انقلاب ۵۷ آموخته اند که از این پس دقیقتر و عمیقتر ادعاها و شعارهای نبره ها و شخصیت های سیاسی را بررسی کنند و پشت هرا دعائی منافع طبقاتی شخصی را جستجو نمایند. مردم روشن بین آموخته اند که "راحت ترین" و "بی - دردسرتترین" راه، بهیچوجه بهترین راه برای انجام تحول انقلابی در جامعه نیست و برای واژ - گونی این نظام، ناگزیر می باید مسیر پریپیچ و خم، دشوار و طولانی را طی کرد. مردم انقلابی از قیام آمل آموخته اند که به چه نیروئی می توانند بعنوان نیروی رهبری کننده انقلابی و اصیل اعتماد کنند و تحت چه خط و سیاست و برنامه ای می باید انقلاب رابه پیش رانند. آنها آموخته اند که ضعف انقلاب امری تاکتیکی است، حال آنکه ضعف دشمن، ضعفی استراتژیک است که از تضاد های حدت یافته و گریزناپذیر سیستم سرمایه امپریالیستی نشئت می گیرد. اینک، توده هائی که ضعف و زبونی و استیصال جمهوری اسلامی را

اختلال ناشی از کاهش آن، نمی تواند به از هم - کسخته شدن بسیاری از رشته های صنعت، کشاورزی و بازرگانی، کورتشدن بسیاری از گره های اجتماعی و تشدید کلیه تضادهای جامعه نیانجامد. جمهوری اسلامی را از این ضایعات گریزی نیست، زیرا کارشناسان امور نفتی پیش بینی می کنند که درآمد نفتی ایران در سال ۱۳۶۵ به حدود ۷۰ تا ۸۰ میلیارد تومان خواهد رسید که در مقایسه با درآمد ۱۴۰ میلیارد تومانی سال ۱۳۶۴، کاهش نزدیک به ۵۰٪ خواهد بود. این در شرایطی است که حتی بدون احتساب کاهش درآمد نفت، سال ۶۵ درجیب های گشاد دولت رقمی نزدیک به ۱۰۰ میلیارد تومان کسری بودجه باقی خواهد ماند. در حال حاضر بی پولی رژیم بحدی است که طرح حیاتی امتداد خط لوله نفتی در حاشیه خلیج جهت بارگیری نفتکش ها دور از تیررس جنگنده های عراقی را بالا - جبار رها کرده است. صدور فرامینی، نظیر "لزوم خودکفائی وزارتخانه های دولتی از نظر مالی" و همچنین، وجود هرج و مرجی مانند "عدم پرداخت مالیات از سوی مؤسسات دولتی به دولت" "صحنه های مضحکی در متن اقتصاد مفلوج کمیادوری ایران است. "راه تحمل" کاهش درآمد نفت برای اقتصاد جمهوری اسلامی، انتقال فشاری بی سابقه بر کرده کارگران و زحمتکشان می باشد. یعنی اخراج یا باز خرید گروهی دیگر از کارگران و حقوق بگیران دولت، یعنی بالابردن قیمت ارزاق عمومی و کالاها ی ضروری و مورد نیاز مردم و در مقابل تثبیت یا کاهش دستمزدها، یعنی افزایش مالیات ها و اخای و چپاول زحمتکشان - کاری که تخصص سران و برنامه ریزان جمهوری اسلامیست. "راه مقابله" دولت با کاهش درآمد نفتی، یعنی محکمتر کردن کمربندها بدور شکم خالی ستمیدگان و استثمارشوندگان شهر و روستا، آنطور که جانسان بمعنای واقعی کلمه به لب رسد. و جان به لب رسیدگان بشکه های باروتی هستند که بی - صبرانه انتظار آتش را می کشند.

مقامات وزارت نفت و دیگر سردمداران حکومت ایران هراسان بفکر ارائه راهی جهت دفع این بلا از سرخویشند و برای اینکار دست بدامن دیگر کشورهای عضو اوپک شده اند تا آستین بالازده راه چاره ای بجویند. مسئله اصلی برای جمهوری اسلامی و دیگران، بالابردن یا تثبیت بهای نفت در بازار جهانی نیست (به قول خودشان از مدتپیش انتظار چنین سقوطی را داشتند)، آنچه در حال حاضر هدف حکومت ایران است، یافتن راه حلی برای جلوگیری از تلاشی مجموعه اقتصاد و رشکسته ایست که با چسب درآمد نفت بهم متصل گردیده، آنها نهایتاً برای افزایش درآمد نفتی خود و جبران کسری بودجه - که الزاماً بمعنای بالافتن بهای نفت نیست - به این دروآن در میزنند. اما، آبداری بروی بورژواکمیادورهای اسلامی حاکم بر ایران گشوده خواهد شد؟

جمهوری اسلامی که هرسال با کسری عظیم بودجه روبروست، فشار اقتصادی شدیدی رابه استفاده از اهرم های سرکوب بر مردم اعمال می کند. مالیات بستن ها و اخای های بیشمار که همگی تحت عنوان "کمک به جبهه ها" و "کمک به خانواده شهدا" و... صورت می گیرد یک جانب قضیه است، جانب دیگر راسیاست استقرار رژیم ازبانک های داخلی تشکیل می دهد. در واقع، جمهوری اسلامی از سپرده ها و سرمایه های مردم دربانک ها بعنوان اعتبار و جهت جبران کسری بودجه استفاده می کند. چاپ اسکناس بدون پشتوانه و متعاقب آن ، تورم شدید در بازار داخلی، "تدبیر" دیگر نیست که نتایج بس وخیمتری را برای اقتصاد ایران ایران بهار می آورد. این نهادها هستی است که رژیم جمهوری اسلامی در مواجهه با تنگناهای اقتصادی بارها بروی خود گشوده و با این کار، هر بار به عرصه ای تنگ تر از جایگاه پیشین قدم گذارده است. جمهوری اسلامی هر بار که از بن بست بیستی و خیمتر پناه می برد، از نظر سیاسی - اجتماعی هارتر شده و بیشتر از گذشته چنگ و دندان نشان می دهد و عربده می کشد. عربده جوئی هائی که نشانه استیصال و هراس بی حد و حصر خمینی و همدستانش است - نه هیچ چیز دیگر. جمهوری اسلامی در این قمار، حیاتی چاره ای جز بلوف زدن ندارد و ویندا به حال کسانی که مرعوب "قدرت نمائی"ها و لاف و گزاف های حکومتی شوند که در مرز ورشکستگی است و تنهاسرمایه اش همین لاف و گزاف هاست. مردم باید از هم اکنون تصویر آینده تیره و تار رژیم بورژواکمیادور خمینی را از پس عربده جوئیهایش ببینند:

فردا دیگر اعتباری در کار نیست تا مدیران صنایع دولتی و غیر دولتی برای گرداندن چرخ کارخانه هایشان بکار گیرند، هر چه هست یکسر بی اعتباریست و بی. اگر تا امروز صنایع، لنگ لنگان روی مرز ۴۰ - ۲۰٪ ظرفیت تولیدیشان حرکت می کردند، فردا است که بسیاری از بخش ها کاملاً فلج شده و تنهاتوده ای آهن و سیمان بی مصرف از آنها بجای ماند. اگر در چند سال گذشته آهنک اخراج کارگران، رفته رفته شتاب یافته و بیکاری به معضل بخش وسیعی از طبقه کارگر تبدیل شده است، فردا واژه بیکاری آشناترین کلام ناهنجار بگوش اکثریت کارگران ایران خواهد بود. فردا، چهره وزیر کار، مسئولین و مدیران کارخانجات و عناصر تولید انجمن اسلامی در مواجهه با توده بیکارشدگان تماشاییست - البته اگر جرئت آفتابیی شدن داشته باشند. فردا احتکار شدید کالا و بالارفتن بیسابقه قیمت اجناس امری اجتناب ناپذیر خواهد بود. افزایش قیمتی که گریبان نان شب مردم را هم خواهد گرفت. اگر تاکنون دولت باتقبل سوبسیدبریهای آرد، از ۲ برابر افزایش قیمت نان جلوگیری کرده، فردا مجبور به حذف سوبسید خواهد شد و بسا

بیش از پیش دریافتند، سخنان موسوی رانیز بعنوان سندی دیگر از این استیصال به پرونده حکومت خمینی ضمیمه می‌کنند.

برای ما و تمامی مردم انقلابی ایران هیچ چیز خوشایندتر از آن نیست که سردمداران حکومت به عجز و درماندگی خود، وبه توان و قدرت توده - ما معترف گردند. و منصفانه باید گفت که میر - حسین موسوی یکی از متخصصان چنین اعترافات است. موسوی کسی است که در اولین سالگرد قیام آمل نیز از دمانش پریده و گفته بود: "وقتی به پشت سرمان نگاه می‌کنیم، تازه می‌فهمیم چه خطری از بیخ گوشمان گذشته". همین واقعیت که او در چهارمین سالگرد رزم مسلحانه سربداران مجبور شده دوباره از خطری که چهار سال پیش "از بیخ گوش - گوشش گذشته" حرف بزند بخودی خود گویاست، چرا که امروز وقتی موسوی - نه فقط به پشت سر - بلکه به مقابل، اطراف و بالای سر و حتی زیر پای خود نگاه می‌کند، حضور یک خطر (خطر وقوع انقلاب قهرآمیز توده ای در شرایط ضعف و استیصال عمیق جمهوری اسلامی) را قدرتمندتر از هر زمان دیگر احساس می‌نماید. بنابراین، بهیچوجه اتفاقی نیست که وی در مصالحه فوق الذکر با دستپاچگی به مقامات محلی شزده می‌کند: کوچکترین نشانه ای از اعتراض و نافرمانی مردم را جدی بگیرد و به دادگاه های انقلاب ارجاع دهد، چرا که بدون شک "قضیه سیاسی است".

موسوی کردن حالا کجایش را دیده است؟ این جوانان مبارز آملی و دهقانان عمیقانگرمز - ندرانی - هنوز آگاهی انقلابی لازم را کسب نکرده و هنوز از تشکل انقلابی مورد نیاز خویش بهره مند نگشته - با حرکت مبارزه جویانه شان اینطور پشت سردمداران رژیم را بلرزده در آورده اند، پس وی بحال حکومت در آن روزی که توده ها آگاهانه تحت پرچم سربداران - پرچم رهبری کمونیستی انقلاب دمکراتیک نوین - گرد آیند و با جهت گیری انقلابی و روشن از طریق جنگ خلق در راه برپائی قدرت سیاسی سرخ و سب - ختمان جامعه نوین حرکت کنند. سربداران به جوانان آزادیخواه و مبارز فراخوان می - دهند که تنها فرار از خدمت سربازی و عدم شرکت در جبهه های جنگ ارتجاعی کافی نیست، بلکه مهمتر از این، می باید فعالانه در صفوف انقلاب درگیر شد، آگاهی انقلابی مورد نیاز برای پیشبرد موفقیت آمیز مبارزه و دورنمای جامعه انقلابی نوین را تحت رهبری کمونیستی اصیل بدست آورد و پرچم جنگ انقلابی را علیه رژیم ارتجاعی و بقتصد برقراری جمهوری دمکراتیک نوین بر - افراشت. سربداران به روستائیان حق طلب پیام می دهند که نباید صرفاً از سراساسات و عواطف انقلابی به هواداری از سربداران برس - خاست و تنها به ارج نهادن بر مبارزه انقلابی سربداران اکتفا کرد. دهقانان مبارز باید بدانند که تحت چه سیاستی، تحت رهبری چه نیروئی و برای برقراری چه حکومت و نظامی می بایست

دست خود زمینه بروز شورش های توده ای ، هجوم به انبارهای آرد دولتی و مراکز قواي حکومتی را فراهم خواهد آورد: شورش توده های محتاج به نان شب. آیات تحت چنان شرایطی، خمینی فریبکار - اگر تمارض نکرده باشد - بازم جرئت خواهد کرد برای مردم پیام بفرستد که: "ما برای نان انقلاب نکرديم؟"

حکومت خمینی از فکر فردا بخود می لرزد و در این وضعیت وخیم، از سر ناچاری، تیرهای باقیمانده در ترکش راه چندجانب پرتاب می کند تا شاید یکی از آنها به هدف اصابت نموده و فرجی حاصل شود. عملیات والفجر ۸ و ۹ از این جمله اند. زمینه های آغاز گراین عملیات چه بود؟

پیش از هر چیز، رژیمی که پایه هایش را با وعده "فتح کربلا" و "پیروزی نهائی اسلام بر قواي کفر" شش کرده، نمی توانست بیش از این جنگ را در رکود نگاه دارد. بنابراین، ایجاد تکانی جدید در جبهه و "کسب پیروزیهای جدید" کاری ضروری برای منع از هم گسیختگی پایه - های حکومت خمینی محسوب می شد. ثانیاً، رژیم که اختلافات درونی سردمداران بر سر نحوه برخورد به معضلات و مشکلات موجود در عرصه ایران و جهان، و جنگ قدرت میان جناح های غالب و مغلوبش بارها تا سطح برخوردهای حادثه گرا پیش رفته و در هر فرصتی زخم ها و شکاف هایش سرباز کرده اند، مجبور بود بسا عمده کردن دوباره جنگ خلیج، بطور موقت بر تضادهای درونیش سرپوش گذارده و جناحی حاکم را متحد گرداند. این عوامل، نمود و تأثیر بسزائی در زمینه سازی والفجرها داشتند، اما آنچه انگیزه اصلی برپائی عملیات گشته، همانا تنگنای ناشی از کاهش بهای نفت بود. اینک، جنگال بحران نفتی گلوبی جمهوری اسلامی را گرفته و حکومت ملایان که دنیا را در پیش چشم خود تیره و تار می بیند، دیوانه و ارتهدیدمی کند:

"دستور جهاد عمومی می دهیم، ۴ میلیون نفر را به جبهه می فرستیم، کارگران را از کارخانه و کارمندان را از اداره به جنگ اعزام میکنیم، از زنان موج انسانی می سازیم، حمله بزرگ را آغاز می کنیم، بصره را خواهیم گرفت، منابع نفتی عراق در کرکوک راه چنگ خواهیم آورد و ۷۵٪ صادرات نفت حکومت صدام را قطع خواهیم نمود. این منابع را بجای غرامت جنگی مورد استفاده قرار خواهیم داد. لوله نفتی عراق به عربستان را منفجر کرده و اقتصاد عراق را فلج خواهیم ساخت، کویت و عربستان را وادار میکنیم که به راه حل های مادر قبایل بحران نفت کردن گذارند و"

این "آرزوهای شیرین" خمینی و همدستانش تنها در خواب و خیال ملایان می توانند تحقق یابند و خودشان هم بهتر از هر کسی این را می - دانند. تمامی این تهدیدات تو خالی، شبیه پارس کردن سنگ های گرسنه و بیساریست که بقصد گرفتن تکه استخوانی ناچیز از دست ارباب به

جنگ و جوش درآمده اند. خمینی پارس کنان از امپریالیستهای غربی می خواهد که حال خراب حکومتش را دریابند و در این وضع ناچیز زیر بار ویرش را بگیرند. بصره و کرکوک لقمه هاشمی بسیار بزرگتر از دهان جمهوری اسلامیندهد ف از پارس کردن ما - یا زوزه های ملتسانه - رژیم، در واقع دستیابی به چیز نیست که جبران کاهش درآمد نفتیش در سال آینده را بهتر ترتیب بکند. با حرکت از واقعیات، موجود باید گفت که برای این کار یکی دو راه بیشتر در مقابل حکومت خمینی قرار ندارد: راضی کردن قدرت های امپریالیستی به اینکه امکان صدور نفت بیشتر را برای ایران فراهم کنند، تا بدین ترتیب کسری درآمد نفتیشان جبران گردد. یا اینکه به استقراض و وام گیری از بانک های جهانی پناه برند. یعنی پایشان را بر زمین سست و عرصه ای بحران زا بگذارند که امروز بسیاری از کشورهای تحت سلطه جهان گرفتار شده است. و رو د ایران به عرصه کشورهای وام - گیرنده، بمعنای پاک شدن آخرین "نقاط قوت" اقتصاد داغان وابسته نسبت به دیگر کشورهای جهان سوم است. محافل اقتصادی امپریالیستی - نظیر گرداندگان روزنامه تایمز مالی - در مداحی از موقعیت اقتصادی رژیم خمینی معمولاً مقروض نبودن ایران به بانک های جهانی و صندوق بین المللی پول را بر خ می کشیدند و اقتصاد ایران را الاقل از بحران مزمزمه جاگیر قرض مصون می شمردند، لیکن در حال حاضر موقعیتی پدید آمده که جمهوری اسلامی را به گشودن باب مراد و ارتباط با وام دهندگان نیز خواهد کشاند، این وام های تسکین بخش، همان تکه استخوانهایی است که امروز این سگ راه پارس کردن با دهانی کف آلوده، و جنب و جوش در ناحیه فاو و سلیمانیه و اداشته، و شاید فردا در جبهه هویزه نیز او را به سروگردن نشان دادن مجبور کند. هدف از حملات والفجر ۸ و ۹، تهدید قدرت های منطقه و اربل بان امپریا - لیستان نیست، بلکه صرفاً تقاضای ملتسانه - ای است که با فشار و سماجت مطرح می شود. تقاضاهائی که در صورت قبول افتادن، نتایج مخرب خود را بعد از یک دوران "سرازاب بیرون نگاه داشتن" موقتی، بصورت فرو افتادن در گرداب مهیبتر از آنچه که امروز در برابر جمهوری اسلامی قرار دارد - نشان خواهد داد. استقراض از بانک های جهانی در شرایطی که سرمایه بین - المللی خود به بحران افتاده و نیازمند شتاب بخشیدن به آهنگ گردش، و کسب سود در مدت زمانی کوتاه است، بمعنای گردن نهادن کشور مقروض به تعهداتی است که بمنظور تضمین بازگشت وام و بهره های آن تنظیم گشته اند. این تعهدات، دولت وام گیرنده را ملزم به اعمال فشار شدید اقتصادی بر دوش توده های مردم می کند. تازه این "سرازاب بیرون نگاه داشتن" موقتی در صورتی عملی است که امپریا - لیستها، زوزه و جنب و جوش حکومت خمینی را

گونه جهان کهنه و مناسبات
و استثماری را متحول سازند. اتحادیه
ها به همه مردم می گویند که باید رنگ
شونستی را بر پرچم سربداران ببینند و
نه تحت چنین پرچمی متشکل شوند. با تحقق
فراخوان هاست که دیگر موسوی پشت سرش
هم نگاه نخواهد کرد و این طرف هاپیدایش
خواهد شد، زیرا آنوقت مازندران به منطقه
پایگاهی سرخ و در حال گسترشی برای انقلاب
پرولتاریا و متحدان ستمدیده اش بدل گشته است.
تا آن زمان بگذارد موسوی و امثال موسوی به
لاف زنی های خود ادامه دهند و از "شکست سربد -
اران" حرف بزنند. تاریخ حتی در اوج قدرت -
نمائی های جمهوری اسلامی (امروز که جای خود
دارد) حکم شکستش را با قاطعیت صادر کرده است.
زمانیکه پاسداران ارتجاع، پیکر کمونست
های بخون خفته در قیام آمل را "دور از چشم مردم
در گوری ناشناس دفن کردند، ولی فردای آنروز
مزار سربداران را پوشیده از گل های سرخ
یافتند، تاریخ مغلوب واقعی نبرد آمل را مشخص
کرده بود.

همان روزی که مزدوران حزب الله در شهر
عربده می کشیدند و تلاش می کردند تا با فحش و
تهدید مردم را بشرکت در تظاهرات علیه اتحادیه
کمونستها و ادا کنند، ولی لیکندهای تسخر آمیز
توده مانعیشان گشت، تاریخ اعلام کرد که
کدام طرف شکست خورده است.
هنگامیکه نیروهای بازمانده سربداران با
وجود تحمل تلفات سخت و از دست رفتن بسیاری
از رهبران و کادرهای انقلابی اتحادیه، کمونستها
قادر شدند نهال آبیاری شده از خون رفیقان را
حراست کرده و هر روز بیشتر از گذشته با رورش
سازند، هنگامیکه اتحادیه کمونستهای ایران (سربداران) با گذشتن از پیچ و خم های بسیار، با طرد
انحرافات و با تکامل خط سیاسی - ایدئولوژیک
خویش، کار بازسازی صفوف خود را با موفقیت پشت
سرنهاد، تاریخ مهر شکست را بر پیشانی دارودسته
بورژواکامپرادور حاکم روشنتر از هر زمان دیگر
کوبیده بود.

و امروز نیز، شاگرد ناشی خمینی با حمله به
نیروئی که ۴ سال پیش "شکست خورده" بخوبی
چهره شکست خورده واقعی را بنمایش میگذازد.
اوبه پیروی از استاد خدعه گرش، دهان کشادش
را باز کرده و از "ورشکستگی" اتحادیه حرف می
زند. موسوی، کلمه ورشکستگی را با زوزه بر زبان
جاری می سازد، زیرا این واژه بیش از هر چیز،
وصف الحال خود جمهوری اسلامی است.

جناب موسوی لاف زن او ورشکسته کسانسی
هستند که ریششان به آتشدان جنگ ارتجاعی
گرفته خورده، دست و پایشان محکم در پوست نظام
معوج و ورشکسته بورژواکامپرادوری گیر کرده و
علاوه بر همه اینها، بتازگی کک کاهش بهای نفت
هم به تنبانشان افتاده، و تنها کاری که برایشان
مانده عربده کشی است و گاز گرفتن مردم با
دندانهای خونین!

جدی گرفته و با در نظر گرفتن مجموعه شرایط
موجود در ایران و منطقه، تنفس مصنوعی دادن به
غریق بحران را کاری مفید بحال خویش تشخیص
دهند. نباید این امکان را از نظر دور داشت که
بلوک غرب - نه از زاویه مرعوب گشتن در
مقابل جمهوری اسلامی بلکه - بواسطه نبود آلتر -
ناتیو امپریالیستی دیگر، فعلاً به تغذیه رژیم
ادامه دهد و امکانات بیشتری را جهت افزایش
نفت صادراتی بیاورد و ام برایش فراهم
آورد. واضح است که چنین گشایشی از سوی
غرب افسارهای وابستگی جمهوری اسلامی را به
بلوک تحت رهبری آمریکامحکمتر خواهد ساخت
و زمینه نامساعدی را جهت نفوذ شوروی ایجاد
خواهد کرد. مکمل این تدبیر، فعالیت های برنامه
ریزی شده دولت های عربی هوادار غرب در منطقه
است. در نتیجه، و به بهانه گسترش دوباره
جنگ خلیج تا مرزهای کویت، کشورهای عضو
پیمان منطقه ای خلیج طبق رهنمود آمریکابسر
لزم آمدگی بیشتر نظامی خویش تأکید کرده و
حضور فعال تروکمک های عملی "متحدین و منند خود"
یعنی امپریالیسم یانکی را در منطقه حساس خلیج
فارس و دریای عمان خواهان گشته اند. مشخصاً
دولت کویت که بعلت شانه بشانه سائیدن با
منطقه جنگی فاو، بنوعی آلوده جنگ شده و به
همین خاطر بر پیشانی خود از دولت عراق
افزوده، رابطه مطلوبتری را - از نقطه نظر
یانکی ها - جهت پیوستن عراق به زنجیر پیمان
منطقه ای وابسته به بلوک جنگی غرب ایجاد
کرده است. این امر یعنی پنبه شدن همه آن
رشته هائی که شوروی از اواسط دهه ۱۹۶۰ از
طریق کودتا، ارسال اسلحه، اعزام مستشار و
کارشناس اقتصادی و... در آن کشور تابیده
بود. بی جهت نیست که روسها بپیمانک از عوامل
قب کار، مرتباً از ناراضیاتی خود را از حملات
جدید ایران به خاک عراق ابراز می کنند و
از طریق رسانه های گروهی خود با مطبوعات
گروه های وابسته شان در ایران و جهان در
مورد نتایج چنین حملاتی هشدار می دهند.

سیر وقایع جنگ بعد از شروع عملیات اخیر
نشان می دهد که والفجرها تاکنون قادر به
"قدرت نمائی" و "جلب نظری" که سردمداران
جمهوری اسلامی منظورشان بوده، نشده اند. این
ضعف تاحدی است که نیروهای مسلح رژیم حتی
نتوانستند در مقابل تصمیم کویت، مبنی بر سپردن
مسئولیت کنترل آبراه های اطراف جزیره
بو بیان به قوای عراقی، عکس العملی از خود
نشان دهند. این مسئله بخوبی نشان می دهد که
تمام رجزخوانی ها و تهدیدات خامنه ای و رفسنجانی
نی در مقابل دولت کویت با دهنورده و میوه
پشتوانه ای ندارد. همه "توان جنگی" و "پیروزی -
های نظامی" بدست آمده از عملیات والفجر ۹،
تنها به تصاویر دلخوش کننده و عوامفریبانه ای که
سربازان کوراندیش خمینی را با پرچم منحوس
جمهوری اسلامی بر مناره مسجدی در فاونشان
می دهد، محدود شده است. متعاقب شروع عملیات،

حزب الله و نیروهای مسلح رژیم در تهران
و شهرستانها به برپائی تظاهرات برخاستند و
"بی خبر از همه جا" آواز فتح سردادند. این در
واقع، تنها عایدی جمهوری اسلامی از تهاجم جدیدش
به قوای عراقی می باشد. این همان چیز نیست
که حکومت خمینی در تنظیم مناسباتش با
توده های عمیقاً ناراضی در شهر و روستا طلب
می کند. تبلیغات گسترده بر سر تسخیر فاو،
موجد فشار روانی مورد نیاز ارتجاع بر ذهن مردم
ناراضی و آماده انفجار ایران است و منگنه
تبلیغات سیاسی - ایدئولوژیک و تلقینات مبنی
بر تثبیت رژیم ملایان را بر مغز بخشی از مردم
محکمر می گرداند. و راستی که، انرژی انقلابی
توده ها تنها با خلاصی یافتن از این منگنه می -
تواند رهائی یافته و دمار از روزگار سردمداران
و مجربان این دستگاه استثماری در آورد. دقیقاً
برای جلوگیری از این کار، حکومت تنها آنچه
را که بنفعش باشد بنمایش عمومی می گذارد:

صحنه های عوامفریبانه "فتح" را!
حال آنکه کمی دورتر از دوربین تلویزیون
دروغ پرداز جمهوری اسلامی، حوادث سختی بوقوع
می پیوندد. نفیر آژیر و زوزه موشک و غرش بمب
در همه جا بگوش می رسد و زمین پوشیده از
اجساد متلاشی شده سربازان پاسداران و بسیج
هست. درست همان لحظه که رفسنجانی مکار
آمیول تقویت بخود تزریق می کند، عرق سرد
ترس را از پیشانی کثیف و داغ ننگ خورده اش
پاک می سازد، و با خوانده ای مصنوعی و گسردن -
افراشتنی مضحک در مقابل خبرنگاران قرار
می گیرد، در جبهه حاجوانان کودن با مستألسلی
که با آرزوی بهشت با از سر ناچاری بصفوف
اول نبرد رانده شده اند، با غرش نخستین
انفجار بخودی آیند و با همان سرعت، بیداریشان
به جنون می انجامد. پس، وحشت زده و فریاد -
کشان اسلحه را همامی کنند و در پهنه دشت
از روی اجساد قطعه قطعه شده جنرال الله بسوی
نامعلومی می دوند تا لحظه ای دیگر، خودتکه
پاره شوند. این صحنه هر ساعت و هر روز تکرار
می شود. دشت از اجساد و زخمی های نیم مرده
اشباع می گردد و قربانیان فدا را آنچه را که
قابل دسترسی است، همچون زباله جمع می کند
و می برند تا جایی برای "شهادت" خویش باز کنند.
دور از غوغای جبهه ها، خمینی جلا دو خامنه ای
و موسوی، فریبکار پیش از هر دیدار و مصاحبه در
فکر فرومی روند و از خود می پرسند: "اینبار چه
تدبیری بکار بندیم تا از جوش خشم و نسا -
رضایتی مردم جلوگیری کنیم؟ اینبار چه کلمات
فریبنده ای را پشت هم ردیف کنیم تا واقعیت
ارتجاعی این جنگ و منافع ضد مردمی جمهوری
اسلامی را از ادامه آن پنهان سازیم؟ اینبار چه
وعده و وعیدی را از زیر قبایمان بیرون کشیم
تا جوانان جاهل و ناآگاه و جاه طلب مذهبی را
به سنگر انسانی حاکمیت خویش بدل سازیم؟"
اینجاست که خمینی و همیالکانش قدرت نمائی
و ارعاب و بلوف زنی را در پیش می گیرند و

ورشکسته کسانی هستند که مجبور شده اند به تبلیغات رایج و رسوای ضدانقلاب جهانی علیه انقلابات توده ای پناه برند و بشیوه رقیب سلطنت طلب خویش، از انقلاب بعنوان "عوامفریبی و اغفال مردم" یا "سرکار آوردن قدرتی مشابه یابدتر از قدرت سابق یادکنند". ورشکسته امام فریبکار شما - خمینی جلد - است که برای دستیابی به هدف خود یعنی دور کردن و برحذر داشتن توده های تحت ستم و استثمار از انقلاب (ناچارگشته حتی در مخالفت باواژه انقلاب نیز با بختیار و امینی و توله شاه همصدا شود، و اگر روزگاری از کلمه انقلاب بمنظور کسب وجهه و اعتبار در میان مردم سوء استفاده می کرده، اینک به لوث کردن و تحریف این واژه بپردازد و قید وجهه و اعتبار از دست رفته را بزند، تا خیال خود اندیشه انقلاب کردن را از سر مردم خارج سازد. ورشکسته دولتی است که مجبور است در برابر امواج فزاینده خشم و ناراضی مردم، شدت عمل هرچه بیشتر را توسیه کند و با اینکار بخشهای بیشتری از مردم را به مبارزه مستقیم با خویش برانگیزد. ورشکستگی یعنی فرمان به تشدید فشار و ترور و روقحقان، آنهم در شرایطی که فشار و ترور و روقحقان بحد نهایت رسیده است.

حال آن دهان کسادت را با زکن و هر چه می توانی درباره "ورشکستگی" اتحادیه کمونیستها حرف بزن اجرا که وقت زیادی برای تو و حکومت باقی نمانده و با این دروغبافی ها تنها آتش خشم زحمتکشان را شعله و ترخواهی ساخت. موسوی نادان امرکاری که از دستان عاجزت برمی آید بانجام رسان، چرا که فردا دوباره جاسوسان و مقامات دستگاه امنیتی برایتان خبر از مبارزات مردم آمل، مبارزات حق طلبانه روستائیان مازندران و سرپیچی جوانان از شرکت در جبهه های جنگ ارتجاعی خواهند آورد، و هر اسان ردهای پرولتاریای آگاه را در این حوادث نشانگان خوا- هند داد. فردا دیگر با مردمی رو برو نخواهی بود که فقط موی دماغ جمهوری اسلامی باشند، بلکه بسا نیروئی عظیم و آگاه - آگاه به دشواری، پیچیدگی، و درازمدت بودن انقلاب - و معتقد به خط سیاسی و برنامه پرولتاریای انقلابی برای انجام انقلاب مکرانتهک نهین و حرکت بسوی سوسیالیسم و کمونیسم مواجه خواهی گشت. آری، فردا که پیکر کثیف مسببین و مجریان جنایت و ستمگری بدست مردم بر سر هر شاخه ای آونگ گردید و از هر روزنی، یا از پس هر درختی - آنهم نه فقط در مازندران - گلوه و نارنجک و سه راهی بوسیله توده های انقلابی بر سر حکومت ارتجاعی شما انکل ما باریدن گرفت، آنوقت آرزو خواهید کرد که ایکاش هرگز بر چنین مسندی تکیه نکرده بودید!

جنگی روانی را علیه گرایشات مبارزه جویانه و روحیه انقلابی مردم براه می اندازند. اما آسارمداران حکومت ایران در این جنگ روانی از میدان پیروزی بیرون خواهند آمد؟ باصراحت باید گفت، تا وقتی که توده های مردم به موقعیت منززل و استیصال بیش از حد رژیم پی نبرده باشند، و تا هنگامیکه در برخورد به مسئله جنگ ارتجاعی، دیدگاهی انحرافی مبنی بر "عمده بودن دشمن خارجی" و همچنین گرایشات مخرب ناسیونالیستی را در اعماق ذهن خویش حمل کنند، جمهوری اسلامی در جنگ روانیش دست بالا را خواهد داشت. رژیم از وجود عنصر جنگ بعنوان عامل تبلیغاتی - امید - ثلوثی که مهمی برای تقویت پایه های خود و ارباب توده های ناراضی سودمی جوید و برای اینکار سؤال "کدام طرف جنگ را نهایتاً ترجیح می دهی؟" یا "با کدام طرف بیشتر مخالفتی؟" را پیش می گذارد. اما اگر در ماه های آغازین جنگ مردم بواسطه تحریک احساسات شدید "ناسیونالیستی شان فوراً طرف حکومت رامی گرفتند، با گذشت زمان و فروریختن دیوار توهمات نسبت به ماهیت ارتجاعی و استثمارگرانه جمهوری اسلامی (که الزاماً بمعنای زائل شدن توهمات ناسیونالیستی یا مذهبی نیست) بسختی می توانند تصور پیشبینی از این حکومت را در مخیله خود بکنجانند. اینجاست که عنصر مخرب دیگری است که توسط رژیم در میان مردم پراکنده می شود: تصور "نا توانی و درماندگی" توده ها. در مقابل این حربه، بخشی از مردم مرعوب و منفعل بر جای می مانند و عکس العملی نشان نمی دهند، و بخشی نیز راه خروج از اوضاع را خصوصاً "در شرایط محسوس بودن پیروزی" بردشمن خارجی، در "بیطرف بودن نسبت به دستگاه حاکمه جستجو می کنند. امری که رژیم نیز بخوبی بر سر آن واقف است. این گرایش، نقطه ضعفی برای رها شدن نیروی فعاله مردم بر ضد رژیم بحساب می آید. باید به این دسته از مردم گفت که در جنگ کنونی ناچار نیستند جانب یکی از طرفین درگیر را داشته باشند، ما باید جانب خود - جانب انقلاب - را داشته باشیم.

خصوصاً اینکه، جنگ با درگیر کردن دشمن موقعیت خوبی را برای تاختن بر آن فراهم می کند.

آنهایی که با شنیدن خبر پیشروی جدیدی از سوی نیروهای مسلح رژیم ارتجاعی خمینی، بارقه امید در زوایای تنگ و تاریک مغزشان درخشیدن می گیرند باید بدانند که علیرغم تمام احساسات ضدحکومتی خود، کماکان اسیر گرایشاتی بس انحرافی و مخربند و پهل ارتباطی میان خود و جمهوری اسلامی - یا هر حکومت بورژواکمبرادور دیگری بجای آن - را هنوز خراب نکرده اند. کمترین زیان حاصل از این

گرایش، رخوت در امر مبارزه ضد رژیمی و امید واهی بستن به خاتمه جنگ، یا رضایت دادن به صلح تحت حکومت کنونی است، آنهم در شرایطی که بواسطه درماندگی وضع رژیم بهترین فرصت های برای بهاخیزی و سرنگونی جمهوری اسلامی فراهم می آید. باید همه تردیدها و افکار انفعالی را بدور افکند و برای درهم شکستن قیود ستم و استثمار به میدان آمد. نباید دل نگران آن بود که "مبادا وطن دچار آشوب و هرج و مرج شده و دشمن اجنبی از این موقعیت و خیم سود جوید و ایران عزیز از دست برود". تمامی استثمارشوندگان باید بدانند که وطن تحت حاکمیت ارتجاع و امپریالیسم، وطن آنها نیست و دفاع از چنین وطنی - باهر نیتی که باشد - عملاً در خدمت تحکیم نظام وابسته و پابرجائی رژیم پوسیده بورژواکمبرادور است. ما نا آگاهان نه و کورکورانه عاشق و سرسپرده مثنی خاک نیستیم و نباید باشیم. بگذار سلطنت طلبان تحت الحمايه غرب امپریالیستی و نهضت آزادی - چپهای جمهوری اسلامی با شنیدن اظهارات صریح کمونیستهای انقلابی داد و فغانشان بلند شود و انقلابیون انترناسیونالیست را "خائنین بی وطن" بخوانند. ما بروشنی اعلام می کنیم، خواهان آنیم که سربازان تمام جبهه های جنگ ارتجاعی سلاح را بروی فرماندهان "خودی" برگردانند و جنگ انقلابی را برای سرنگونی رژیمهای حاکم خود دامن زنند. برای ما آزادیخواهی یک سرباز ضد رژیم وقتی مادیت می یابد که او با آتش گشودن بر مزدوران مسلح خمینی، با فرار انقلابی از جبهه و پیوستن با سلاح بصوف جنبش انقلابی، عملاً خلاف جهت این جنگ ارتجاعی حرکت کند. سربازان باید بدانند که شرکت در جبهه جنگ خمینی - صدام بهیچوجه نشانه دلوری نیست، نشان مرعوب گشتن است. امروز که رژیم جبهه شمالی را در کردستان گشوده، برای سربازان آزادیخواه و طالب انقلاب بهتر - بین فرصت جهت ضربه زدن به حکومت خمینی و پیوستن به صفوف نیروهای انقلابی مستقر در کردستان و جنبش انقلابی خلق کرد فراموش آمده است. اکنون می توان با حملاتی غافلگیرانه به فراخوان و قیحانه اخیر رژیم که نیروهای انقلابی در کردستان را به "بازگشتن به آغوش اسلام" دعوت کرده، پاسخ داد. می توان زمینه های جوش اعتراض و انفجار را در صفوف نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در جبهه کردستان فراهم ساخت و امر پیوستن سربازان آزادیخواه بصوف جنبش انقلابی را تسریع نمود. انجام این مهم، تا حد زیادی قدرت نمائی و رجزخوانی حکومت را نقش بر آب خواهد کرد و ضعف و عدم تثبیت جمهوری اسلامی را بوضوح در مقابل دیدگان جامعه ترسیم خواهد نمود. این کار فرصتی مناسب را پدید خواهد آورد تا قطعی انقلابی - قطعی که منافع استثمارشوندگان و ستمدیدگان را نمایندگی می کند - در منطقه حساسی چون کردستان

فیلیپین: امواج انقلاب و ترفندهای آمریکا



زمستان ۶۴ برای امپریالیسم آمریکافصلی بر از وحشت و التهاب بود در هائیتی و فیلیپین - دومنطقه استراتژیک و مهم تحت سلطه آمریکا زمین زیرپای بانکی هالرزید و دانه های درشت عرق وحشت در پیشانی ریگان و گاوچرانهایش ظاهر شد موج خشم مردم ستم دیده هائیتی و فیلیپین، دوالیه و مارکوس این دیکتاتورهای وفادار و سرسپرده آمریکا و بلوک جنگی غرب رابه نقاط دور دستی پرتاب کرد. دو حلقه مهم از زنجیر امپریالیستی مستعد شکستن گشته و با تنش خود، بانگ مرگ محتوم سیستم امپریالیستی را با قدرت در سراسر جهان طنین افکن ساختند. آنها نه تنها خود تکان خوردند، بلکه صاعقه وار بر عمق جدی ترین بحران اقتصادی و سیاسی تاریخ امپریالیسم پرتو افکندند.

امپریالیسم آمریکا با حداکثر توان و ظرفیت خود از تجارب گذشته اش [ازویتنام تا نیکا - راکوئه و ایران] سود جست تا با مانورهای بر این تکان های مهیب مهارزند و موقعیت لبرزان خود را در این دو کشور تحت سلطه اش حفظ کند. اگر چه مانورهای آمریکا فقط مانند مشت خاکی بود که بروی آتش انقلاب فروریخته شده، اما مسلماً در خور تعقیق و افشاء شدن از سوی نیروهای انقلابی بوده و در سبکی از آنها ضروریست.

استراتژی "نیروی سوم"

بنابه گفته کارشناسان امپریالیستی غرب استراتژی نوین آمریکا در قبال بحرانهای اوج یابنده در کشورهای تحت سلطه، که بصورت موج وار موقعیت تک به تک رژیم های وابسته را به خطر می اندازد، در فیلیپین در ابعاد کامل خود به عمل در آورده شد. این استراتژی نوین، "استراتژی نیروی سوم" نام گرفته است و بخشی از دکترین ریگان را تشکیل می دهد. بنابه تحلیل این کارشناسان، اتکاء به دیکتاتورهای کهنه در چنین کشورهایی بضرر آمریکاست، و امروزه وجود برخی از آنها مانعی است بر سر راه سرکوب برآمدهای انقلابی در کشورهای تحت سلطه. و قبل از اینکه آتش انقلاب دامن تمام طبقات فئودال - کمپرادور و نهادهای سیاسی و اقتصادی و نظامی وابسته به آمریکا را بکشد

باید این دیکتاتورها را با چهره ها و باندهائی که بمثابة نوکر آمریکا و سرکوبگر مردم هنوز افشاء شده یا شناخته شده نیستند تعویض کرد. برای اینکه بتوان مردم رابه حمایت از این چهره ها و باندهای جدید کشاند باید آنها را - از ابوزیسیون ضد دیکتاتورها راداشته و در واقع مبارزه مردم که علیه آمریکا و دیکتاتورهایش جریان دارد را بر زیر پرچم آمریکا و نوکران جدید او بکشاند. بطوریکه وقتی انتقال قدرت از دیکتاتور مورد نفرت مردم به چهره ها و باندهای جدید صورت گرفت، حکام نوین از حمایت توده برخوردار باشند. این ابوزیسیون در عین حال که ضد دیکتاتور قبلی است می باید نیروی مطلقاً وابسته به آمریکا و ضد شوری باشد تا مجاری نفوذ امپریالیسم رقیب - اتحاد شوری - را در قدرت سیاسی حاکم مسدود گرداند. "نیروی سوم" یا با اصطلاح نیروهای ضد دیکتاتور را معمولاً "کمپرادورهای بخش خصوصی تشکیل می دهند که قدرت و نفوذشان در دوران سلطه مطلق العنان جناح های کمپرادور بوروکرات محدود شده بود.

طبق گفته استراتژیست های آمریکا، بوجود آوردن اتحاد تنگاتنگ بین ارتش موجود در این کشورها و ابوزیسیون "ضد دیکتاتور" - ولی آمریکائی - از شروط لازم انتقال مسالمت آمیز قدرت بگونه ای که منافع آمریکا و همیشه حاکمه وابسته و ساختار حکومتی در معرض کمترین ضربات قرار گیرد، است. ناگفته نماند که بهتر - بن حالت از نظریانکی ها، ایجاد آنچنان شرایطی است که دیکتاتور حاکم، خود دست به رفرمهای لازم بزند و با ابوزیسیون متحد گردد. اما اگر جو انقلابی آنچنان باشد که نتران پای چنین حالتی رفت باید دیکتاتور رابه یک "مرخصی دراز مدت" فرستاد. گفته می شود که تدوین این استراتژی مبتنی بر تجاربی است که آمریکا در ایران و نیکاراگوئه کسب کرده است و با استفاده از آن تجارب سعی می کند پیش از آنکه فرصت را از دست بدهد، جلوی ضربات خرد کننده بر پیکر سلطه خویش را بگیرد. در عین حال، این استراتژیست ها تذکر می دهند که "در پیاده کردن طرح فوق ریسک هائی نیز وجود دارد، مثلاً

اگر این کار بطول انجامد و انتقال قدرت بطور مسالمت آمیز صورت نگیرد، و یاد چنین پیاده کردن آن، تشنج اجتماعی و همچنین تضادهای درون هیئت حاکمه و ارتش به درگیری های خونین بکشاید این طرح می تواند به ضد خود بدل شده و نه تنها جوشد آمریکائی را تخفیف نبخشد بلکه آنرا حادتر کرده و اوضاع را بطور غیر قابل برگشتی از کنترل خارج کند." با این وجود تأکید استراتژیست های آمریکائی بر آنست که "دیکتاتورها را هم همیشه نمیتوان نگاه داشت، زیرا برخی اوقات ادامه حضور آنها در چنین اوضاع و شرایط حادی فقط به تشدید احساسات ضد آمریکائی منجر گشته و باعث میشود که مردم به صفوف کمونیستها بپیوندند."

در اینجنگ نکته مهمی وجود دارد که بهیچوجه نباید آنرا از نظر دور داشت، و آن محدودیت های معینی است که بر سر راه امپریالیسم آمریکا در یک رشته از کشورهای تحت سلطه برای پیاده کردن استراتژی "نیروی سوم" قرار گرفته است. چنین محدودیت هائی باعث آن می شود که "نیروی سوم" به یک طرح جهانشمول تبدیل نشده و در برخی کشورها - که اتفاقاً از بزرگترین مراکز در سراسر جهان غرب هستند - قابل پیاده کردن نباشد. کافی است به موقعیت سیستم آپارتاید در آفریقای جنوبی نگاه کنیم؛ رفرم در آپارتاید یعنی برهم زدن کل ساختار فوق استثمار موجود و از زاویه منافع امپریالیستی، ایمن کاری است نشدنی. یاد رنقاط دیگری از جهان، نظیر هائیتی می بینیم که انفجار توده ای آنچنان پیش بینی نشده صورت می گیرد که هنوز "نیروی سوم" حدادی نشده، آمریکا ناچار است به سرهم بندی کردن حکومتی با همه مشخصات یک دیکتاتوری خشن وابسته بپردازد - کاری که خود به تداوم شعله های خشم توده ها و وقوع

انفجارات آتی منجر خواهد شد. بر همین راستا، برپائی امواج ناگهانی - در عین حال محتمل - شورش های انقلابی در کشورهای تحت سلطه می تواند ابتکار عمل رابکلی از دست استراتژیست ها و مهره های ذخیره امپریالیسم خارج ساخته، فلسفه وجودی "نیروهای سوم" در حال شکل گیری یا هنوز شکل نیافته را زیر علامت سؤال قرار دهد. بنابراین، استراتژی "نیروی سوم" به همان اندازه که راه حلی موقتی است، از نقطه نظر عملی، سیاستی قسسی هم هست. اما این قسسی بودن ذره ای از خطرناک بودن این ترفند امپریالیستی نمی کاهد و بطور مشخص بررسی نمونه فیلیپین به انقلابیون جهان نشان میدهد که چگونه با وجود شرایط مساعد انقلابی، اما نبود بعضی عوامل حیاتی، امپریالیست ها و نوکرانشان قادرند فرصتی تاریخی را از نزدیک سرانگشتان برون تار یا اولخه های ستم دیده بر بیایند، ... تا فرصتی دیگر.

مجمع الجزایر فیلیپین:

پایگاه نظامی شناوریانکی ها

در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوائل ۱۹۷۰ امپریالیسم یکباره دستچین کردن یکسری از کشورهای تحت سلطه اش پرداخت و آنها را بصورت پایگاه های نظامی، سیاسی و اقتصادی خویش در نقاط مختلف جهان در آورد. این امر بر مبنای سیاستی تحت عنوان دکترین نیکسون که در ایران به نام ژاندارمی شدن ایران معروف شد، به اجرا درآمد. ایران و فیلیپین دو کشور تحت سلطه مهم از این دست بودند. سقوط رژیم - شاه - ژاندارم امپریالیسم آمریکا در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند - ضربه جبران ناپذیر و استراتژیکی را بر سلطه آمریکا در این منطقه وارد آورد. ضربتی که با هر چه نزدیکتر شدن جهان امپریالیستی (دوبلوك شرق و غرب بسرکردگی شوروی و آمریکا) به جنگ تجدید تقسیم جهان، عمق و شدت خود را بیشتر نشان می دهد. با سقوط ژاندارم منطقه ای آمریکا در خلیج فارس و تیانوس هند، فیلیپین که از سالها قبل دستچین شده و آراسته و پیراسته گشته بود، بواسطه موقعیت کلیدی استراتژیکی منطقه اش از اهمیت بیشتری برای آمریکا برخوردار گشت.

این مجمع الجزایر گوئی ناوگان جنگی آمریکا است که بر آبهای اقیانوس آرام شناور گشته: پایگاه هوائی کلارك و پایگاه دریایی سوبیک، راه های هوائی و دریایی مهمی از جهان را برای امپریالیسم آمریکا کنترل می کنند و از این طریق، در واقع شعاع وسیعی از آسیا تحت کنترل پایگاه های آمریکا در فیلیپین قرار گرفته است. از اقیانوس آرام گرفته تا اقیانوس هند و نواحی جزایر اندونزی و دریای چین جنوبی تحت پوشش این دو پایگاه قرار دارند. اینها حقیقی نیروهای نظامی ایالات متحده در دهانه خلیج

فارس را نیز تأمین می کنند. منطقه عملیاتی کلارك از تابان شروع و به آفریقا ختم میگردد (خلیج فارس نیز در این محدوده واقع است) و سوبیک نیز مرکز فعالیت های لجستیکی ناوگان هفتم آمریکا است. کلارك و سوبیک بمثابة بخشی از ارتش هسته ای بلوك جنگی غرب، ارگان متحد کننده عملیات نیروهای نظامی آمریکا در اقیانوس هند و اقیانوس آرام نیز می باشند و دستگاه های جاسوسی مستقر در پایگاه ها تمام فعل و انفعالات این منطقه را تحت نظر دارد. امپریالیسم در فیلیپین فقط به فوق استثمار کارگران در صنایع تولید پوشاک و مصرفی و غیره اکتفا نکرده و برای چرخاندن دم و دستگاه عظیم نظامی نیز از کارگران کارگران فیلیپینی سود می جوید. ده ها هزار کارگر با حقوق ناچیز - از سازه گرفته تا مهر - در پایگاه های آمریکا کار می کنند و یانکی ها برای آنکه بتوانند از آنها بعنوان سرباز نیز استفاده نمایند، به میلیون ها فیلیپینی تابعیت ایالات متحده را "اعطا" کرده اند. تبهکاری و ولیدی امپریالیسم تا بدانجا است که در اطراف پایگاه هایش، شهرک هائی هزاران نفره را تنها بدو کار خود فروشی زنان فیلیپین در خدمت سربازانش ایجاد کرده است. همان هزاران سربازی که در ناوگان و پایگاه های آمریکائی مستقر در سراسر اقیانوس آرام تا اقیانوس هند مشغول خدمتند و هر روزه هزارتن از آنان در بنادر فیلیپین پیاده می شوند.

ذکر این نکته ضروری است که حیاتی ترین و مهترین پایگاه نظامی شوروی (پایگاه خلیج کام ران در ویتنام) دقیقاً در مقابل پایگاه های نظامی آمریکا در فیلیپین و بفاصله نزدیکی از آن قرار گرفته است. اینها همه نشان می دهند که انقلاب در فیلیپین و متلاشی کردن سلطه آمریکا در این نقطه از جهان، چیزی کمتر از قطع یکی از شاهرگ های حیاتی امپریالیسم یانکی نخواهد بود. آزمان که ایالات متحده چنگال های خونینش را بر فرمانده درنومستمرات فرو کرده و از آن تغذیه می نموده، فکرش را هم نمی کرد که این مرکز رونق و چپاول روزی به مراکز دردسرسر بدل خواهد گشت و نه فقط منافع این کشور در محدوده جغرافیائی یک کشور، با حقیقی مناطقی پیرامونش، تحت ضربه قرار می گیرد، بلکه ابعاد ضربه دامن ارگان های اساسی امپریالیسم یانکی را نیز خواهد گرفت.

"نیروی سوم" فیلیپین متولد می شود

سال ۱۹۷۲ بود که امپریالیسم آمریکا کار ساختن و پرداختن فیلیپین را بنام یکی از ژاندهای منطقه اش آغاز نمود. در این سال مارکوس از طریق کودتا تمامی جناح های دیگر درون هیئت حاکمه را از قدرت بیرون راند و باند بیرونی و وابسته، فشرده ای را بر فیلیپین حاکم کرد. انتخاب مارکوس بعنوان بازبرگرمی اصلی صحنه بمعنای آن بود که او وفادار-

ترین و دیرپا ترین نوکر آمریکا در فیلیپین است. بدنبال کودتای نظامی، اکیونیک از رقبای مارکوس در سال ۱۹۷۲ دستگیر و سپس به ایالات متحده تبعید گشت. او در دوران تبعید، مستقیماً در خدمت منافع آمریکائیت بود. دوسال پیش یانکی ها در تلاش برای سازمان دادن وحدادی یک قطب آمریکائی مخالف مارکوس اورا روانه فیلیپین کردند تا "نیروی سوم" را در مقابل با بحران انقلابی شکل دهد. هنگام بازگشت، اکیون در فرودگاه مانیل (پایتخت فیلیپین) توسط آدم های مارکوس به قتل رسید. این واقعه بسر محبوبیت وی و اپوزیسیون طرفدارش افزود و رشد تظاهراتی حدت یابنده فیلیپین با این واقعه شتاب سریعتری بخود گرفت. آمریکا بلافاصله همسرا (یعنی کورازان اکیونو رئیس جمهور فعلی فیلیپین) را بعنوان "سرخسخت ترین دمکرات مخالف مارکوس" علم کرد. با او چگیری خشم انقلابی مردم و شتاب گرفتن بحران جامعه بطرف یک بحران انقلابی، موقعیت مارکوس متزلزل شده و دیکتاتور، حتی بین اشراف کبریا دور و فئودالی فیلیپین منفرد می گشت بطوریکه بسیاری از طرفداران مارکوس، گشتی در حال غرق شدن اورا ها کرده و بدو را کینو حلقه زدند. باتیره و تار شدن عاقبت مارکوس، عده ای از ژنرال های خونخوار ارتش فیلیپین نیز از وی بریده، "انتقاد از خود" کرده و به دار و دسته کورازان (مشهور به کوری) پیوستند. بدین ترتیب در طول دوسال، اپوزیسیون کاملاً آمریکائی شکل گرفت که محور فعالیتش را "ضدیت با دیکتاتوری مارکوس" و "برگذاری انتخابات آزاد" قرار داده بود. اپوزیسیون آمریکائی همه تلاش خود را بکار برد تا مبارزه مردم فیلیپین را به مجرای اختلاف درون قسری اکیون - مارکوس بکشاند. اوج این توطئه و قیحانه که چند ماه پیش به اجرا درآمد، کارزار انتخاباتی و انتقال قدرت از مهره های سوخته آمریکابه دار و دسته کمپرادور دیگری بود. در این میان نقش کلیسای کاتولیک در پیشبرد ترفندهای آمریکا حاشه کمال اهمیت بوده و هست. دستگاه وابسته به واتیکان در فیلیپین (و همچنین در بسیاری از کشورهای تحت سلطه آمریکا) در شرایط کنونی نقش بسیار مهمی در تحمیل توده های اشرافه های "آزادی طلبانه" و "ضد دیکتاتور" پیدا کرده، و اگر در سال ۱۹۷۲ وظیفه اش مدح و ثنا و دعاخوانی برای دیکتاتورهای وابسته ای نظیر مارکوس بود، اینک می باید در نمایشات انتخاباتی فعال شده و فریاد: "کوری اکوری!" (منظور کورازان اکیونوست) سر دهد. افیون توده ها که سر - بخشی نسبی خود را در پاره ای کشورهای آمریکای لاتین و همچنین در تجربه خمینی به نمایش گذارده، بخشی لاتین از استراتژی "نیروی سوم" است. "خوش سابقه ترین" فرد اژدار و دسته جدید، کورازان اکیونو رئیس جمهور فعلی است که در دوران تبعید شوهرش به آمریکا از نعمات آموزشهای پنتاگون بهره مند گشته

طبقه کارگر

وقدرت سیاسی

چگونه طبقه کارگر میتواند قدرت سیاسی را کسب کند

تجربه انقلاب ۵۷، جابجائی حکومت شاه با رژیم جمهوری اسلامی - و در رأس آن خمینی - یکبار دیگر بر این حقیقت عینی، که توسط علم مارکسیسم کشف شده، مهر تأکید کرد. بیهوده فقط بانابود کردن تمام دستگاه دولتی و درهم شکستن تمام مناسبات تولیدی و اجتماعی کهنه است که انقلاب به پیروزی خواهد رسید. توده های تحت ستم بعینه دیدند که ممکن است نیروهای تحت نام انقلاب به صحنه بیایند، در سرنگونی دارودسته حاکم بر نظام موجود نقش بازی کنند، اما پس از کسب قدرت سیاسی به حفاظت از همان مناسبات ستم و استثمار بریزند و در واقع حاصل فداکاریها و آوازان گذشته گمراهیها را می بیند. جز ادامه همان بدبختیها و اسارتها اما تحت نامهای دیگر. عده ای بروند و عده ای تحت نام انقلاب و با استفاده از تلاش های انقلابی توده های بایبایند و خودمانعی شوند در مقابل انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی. از طرف دیگر، این تجربه بازم برای حقیقت تاریخی مارکسیستی پرتومی افکند که فقط یک طبقه است که می تواند جامعه را واقعاً انقلابی کند - بدان معنی که مناسبات سیاسی، تولیدی و اجتماعی کهن را زیرورو و نابود سازد، نه این که خود بر رأس آن نشیند - طبقه کارگر. زیرا فقط طبقه کارگر است که منافع عمیقترین تضادهای مناسبات کهن داشته و رهائیش در گرو رها کردن کل جامعه از اسارت این مناسبات خفقان آور می باشد. لیکن مسئله و از گونی مناسبات ارتجاعی حاکم و چگونگی بانجام رساندن آن، اگر بمنابه مقوله ای علمی در نظر گرفته نشود راه انقلاب ایران بر پایه ارزیابی صحیح و عمیق از واقعیات جامعه (روبنائی و زیربنائی) تدوین نکرده، مسلمانند.

فیلیپین است. غالب اینجاست که در دوران شرکت در کلاسهای درس پنتاگون، آکینو و همسرش دو همکار دیگرنیز داشتند - کیم و جونگ و همسرش (کیم و جونگ رهبر اپوزیسیون مخالف دیکتاتور کره جنوبی است که یکسال پیش از تبعید به کره جنوبی بازگشته و خواستش: انتخابات آزاد است!

بقیه اعضای هیئت حاکمه نوین فیلیپین تا ما ژنرالها و مدافعین سابق مارکوس می باشند. وقیحانه تراز همه آنکه، یکی از همین ژنرالها که تا همین چند وقت پیش رئیس ستاد مشترک ارتش فیلیپین بود، قهرمان "قیام" برای سرنگونی مارکوس شد و ارتش فیلیپین تحت رهبری او، انقلاب بدون خونریزی "راه پیش برود" مارکوس را سرنگون کرده و آکینو را بجای آن نشانند. اینها بیشرمانه برای طبیعی جلوه دادن صحنه ها، سنکرهائی مشابه سنکرهائی قیام بهمین ۵۷ ایران در خیابانها برپا کردند و دو خورد هائی نیز ترتیب دادند. در واقع تراژدی محبوبیت یافتن ارتش آمریکائی شاه در بین مردم ایران که با عوام فریبی زیرکانه خمینی هدایت شد، در فیلیپین بصورت یک نمایشنامه کمدی تراژیک بروی صحنه آمد.

انتخابات "آزاد" و پیامدهای آن

بدستور آمریکا، مارکوس با اجرای انتخابات موافقت کرد. در روند انتخابات، آمریکایه این واقعیت دست یافت که مارکوس حتی در میان کمپرادورها پایه سیاسی خود را از دست داده است. آمریکا بسرعت دست به مانور برای دور کردن خود از مارکوس زد. همانطور که برخی جناح های آمریکاسی کردند خود را از شاه دور کنند، تاخمس مردم بر آنها را نگیرد اما دیر شده بود. در فیلیپین آمریکا کوشید مرتکب این خطا نشود، البته از زمان ترور آکینو نیز مشخص شده بود که مارکوس همچون شاه سریمعا "حتی نزدیکترین پشتیبانانش را هم از دست می دهد. آمریکائولاش کرد در عین حال که مارکوس را کنار می گذارد، پایه اجتماعی او را بطور دست نخورده ای برای حکومت بعدی نگاه دارد. بنابراین بخش زیادی از نمایندگان این پایه اجتماعی را در اپوزیسیون ضد مارکوسی خود ساخته، متشکل کرد. در حالیکه در ایران این قشر اجتماعی بشدت ضربه خورده و اهرم های خود را از دست داد، و کمپرادورهای جدید اسلامی ایران مجبور شدند بخش زیادی از هم را از دست بیازند. آمریکا و کمپرادورهای "از خود انتقاد کرده" بشدت تلاش کردند اینطور وانمود کنند که گویا آنها خواهان رفاههای سیاسی و اقتصادی هستند، اما مارکوس بنای مخالفت و لجبازی دارد. جالب اینجاست که ریگان قبل از انتخابات اعلام کرده که مرکز در انتخابات پیروز شود آمریکا با او کار خواهد کرد، حتی اگر با انقلاب این پیروزی بدست آمده باشد. چرا که بسیاری از حکومت های جهان با انقلاب انتخاب می شوند اما با فاصله استراتژیست های غربی هشدار

دادند "اوضاع بگونه ای است که ماندن مارکوس منجر به برپاشدن توفان هائی خواهد شد که کمترین نتیجه اش فروریختن کاخ ریاست جمهوری و تخته شدن درب بزرگترین پایگاههای آمریکادر آسیا، و همچنین گرائیدن مردم بطرف کمونیسم خواهد بود". آنها گفتند که: خطر فقط در آن نیست که طرفداران خشکین آکینو (توده های مردم که ناآگاهانه بدنبال آکینوروان شده اند - حقیقت) دست به اعمال خشونت آمیز بزنند بلکه مهمتر اینکه، مردم با تبدیل جنگ ضد مارکوسی به جنگ ضد آمریکائی و ضد پایگاههای آمریکائی بزیر رهبری کمونیستها کشیده خواهند شد. و متحدین نزدیک آمریکا - یعنی اپوزیسیون، ارتش و کلیسا - نیز در میان توده ها منفسرد و ایزوله خواهند گشت.

باتوجه به این اوضاع بود که مقامات آمریکا وقیحانه مجبور به ماستمالی صحبت های رسوا کننده ریگان شدند و چنین وانمود کردند که گویا ریگان سعی داشت با چماق و شیرینی مارکوس را لباز راضی به فرم کند، اما او قانع نشد بدین ترتیب بود که انتخابات برگزار گشته مارکوس آراء تقلبی را خواند و خود را برنده اعلام کرد و مدتی کوتاه قبل از اینکه هواپیماهای آمریکائی او را به جزایر دور دستی فراری دهند دوباره رئیس جمهور فیلیپین "شد" این دیکتاتور ورور شکسته

فقط یک پیام تبریک بمناسبت "پیروزی" در انتخابات از جانب کشورهای مرتجع در یافت نمود: تبریکی از سوی اتحاد جماهیر شوروی

در واقع نمایشنامه انتخاباتی، با وجود آنکه ریسک های بزرگی را برای آمریکا در برداشت، صحنه را برای انتقال قدرت به نوکر جدید فراهم کرد. در پروسه تدارک این انتخابات و اجرای آن، آمریکا کثیها تمام توان خود را بکار بستند تا افکار و عمل مردم را علیه شخص مارکوس جهت دهند تا مبادا بسوی نقاط دیگر و مهمتر از همه علیه کل نظام حاکم در فیلیپین - که پایگاهها آمریکا بهترین مظهر و محافظش هستند - روانه گردد. آنها کوشیدند که مردم راه حل جامعه را در برگذاری این انتخابات و کنار رفتن مارکوس جستجو کنند. و تاحدی نیز در پیشبرد این امر میان اقشار میانی جامعه موفق شدند. آنها تلاش کردند برای حکومت جدید پایه توده ای بسازند و بدین ترتیب در شرایط تزلزل چاره ناپذیر سیستم، رژیم جدید حداقل از پایه ای توده ای برخوردار باشد و با اتکاء به آن بتواند مرکز سیستم را به عقب بیاورد. انتخابات اوج فریب و تحقیر امپریالیستی برای جامعه عمل پوشاندن به اهداف فوق بود.

ولی اصولاً موفقیت چنین خیمه شب بازی هائی در گرو محدود ساختن موفقیت آمیز خواستها

نمایشی متفاوت تمرین می شود

آمریکادوسال خود را آماده کرده، بازوانش را پرورش داده، استراتژیست های کارگشته اش زوایای مختلف پرش مرگ مارکوس را محاسبه کردند تا بتوانند نظام پیوسته و وابسته به امپریالیسم رادرفیلیپین - قبل از آنکه بزمین خورده و تکه تکه و غیرقابل جمع کردن شود با مانند تجربه ایران، ترک برداشته و محتاج بند زدن گردد - در هوا بگیرند. بلکه فقط برای آنکه آنرا در هوا بگیرند و معلق نگاهدارند - آمریکا اینروزها به همین هم راضی است!

بحرانی که سر تا پای سیستم امپریالیستی را فرا گرفته و گوشه ای از آن، سلطه سابقا - بلامنازع امپریالیسم آمریکا را در کشورهای تحت سلطه اش تهدید می کند، بیش از این هم اجازه نمی دهد. این حد نهایت توان آمریکاست. عمو سام اینروزها بیشتر بدنبال جاخالی دادن در برابر امواج بحران انقلابی و گرفتن سوراخهای نفوذ رقیب امپریالیستش - شوروی - است تا برقراری ثبات گذشته. و رودتک به تک خلق های ستمدیده جهان به صحنه تمرین نمایشات سهمگینی که فردا طومار امپریالیسم رادرم - خواهد پیچید، پرشکوه است. سرنوشتی مارکوس این جلد چندین و چند ساله آمریکا در فیلیپین محصول فقط یک تمرین نمایش بود. در مقابل این تمرین، آمریکا نمایشنامه خود را بر صحنه آورد و برای مشتری جمع کردن تا توانست برایش هورا کشید. آمریکا تازه ترین برگش را برای جاخالی دادن - فقط جاخالی دادن - در

مقابل یک بحران انقلابی رو کرد و بدین ترتیب نهایت استعداد و توان خود را به معرض نمایش گذارد. سرعت تحولات در جهان آنچنان است که جاخالی دادن های مکرر را برای پانکی ها الزام آور کرده و این کار، حریف را خسته تر و کوفته تر خواهد کرد و توانش را بیشتر تحلیل خواهد برد. "خوش بختند آنکه آخر خنده گردا" لنین زمانی گفت: "این طبیعی است که بحران انقلابی قبل از همه در روسیه تزاری، در جایی آغاز گردد که بی نظمی فوق العاده دهشتناکی در آنجا حکم فرماست و پرتولترایی آن از همه جا انقلابی تر است (نه در پرتولترایی و ویژه خود، بلکه به برکت شعائر زنده "سال پنجم""

(منظور انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه است - حقیقت) اکنون به جرأت می توان گفت که نقاط بسیاری از جهان را این "بی نظمی فوق العاده دهشتناک" فرا گرفته است و ما شاهد آنیم که قبل از رسیدن گرگهنگ تاریخی آینده که فرصت های انقلابی عظیمی را فراهم خواهد آورد خلقهای ستمدیده جهان یک بیک با بزمین تمرین "۱۹۰۵" خود می گذارند. اگرچه در این تمرینها اغلب - به دلیل نبود رهبری کمونیستی - طبقه کارگر و طبقات و اقشار رزحمتکش دیگر، فرصت آنرا نمی یابند که خشم و نفرت خود را تماما "بر سر این نظام چرکین خالی کنند، اما همین تمرینها آنچنان

طبقه کارگر همچون گذشته - و بطور مشخص همانند انقلاب ۵۷ - ناکام از میدان بسرون خواهد رفت و عرصه را برای بکه تازی بورژوازی باز خواهد گذاشت.

از کجا باید آغاز کرد

پایه های آن تضادی که با تشدیدش جامعه ما مرتبا "به تکان درمی آید و طلب انقلاب می کند، نه در ترکیب نیروهای سیاسی وصف بندی طبقات حاکم - که با تعریض آن، این تضاد حل شود یا تخفیف یابد - بلکه اساسا" در ساختار اقتصادی و اجتماعی این جامعه است. مهمترین خصلت جامعه ما که در مشخص کردن اهداف انقلاب دمکراتیک و تدوین راه انقلاب باید در نظر گرفته شود، خصلت تحت سلطگی و ناموزونی آن است.

مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه ما که فوق استثمار و بهره برداری از نیروی کارگر و تشدید استثمار دمقانان و خانه خرابی آنان را ببار آورده و بطور کلی جامعه را در عقب افتادگی و پیوستگی نگاه داشته، منعکس کننده رابطه بین ملل تحت سلطه و ملل مستکرم در اقتصاد جهانی امپریالیستی است. اقتصادهای وابسته این کشورها مطلقا "بر مبنای نیازهای سرمایه مالی و تحت کنترل آن رشد یافته اند. این اقتصادها معجونی از جوجه تولیدی گوناگون را شامل میشوند که سرمایه مالی آنان را در یک مجموعه و با تأخیر و تحولاتی بخدمت خود در آورده است. بدین ترتیب، اقتصاد جامعه بطور معوج و از هم گسسته رشد کرده و بزحمت بخش هائی را می توان یافت که در خدمت بهم و در پیوستگی با هم تکامل یافته باشند. در بخشها و نقاط معینی از کشور، نیاز سرمایه مالی رشد غول آسائی را سبب شده، و در نقاط و بخش هائی دیگر، شاهد نابودی و سیرقهقرائی هستیم. صنایع بگونه ای رشد یافته اند که بدون بازار جهانی امپریالیستی حیات ندارند. نیازهای مادی روزمره نه از تولیدات کشاورزی، بلکه از قبیل فروش نفت تأمین میشوند. جمعیت وسیعی از روستائیان با نابودی کشاورزی به شهرها هجوم آورده اند. زندگی شهری اساسا" بدور صنایع وابسته، بدور بهره و روکراسی عظیم و کپیچ کننده اقتصادی و نظامی، توزیع مایحتاج عمومی وارداتی و . . . شکل گرفته است. اینها فقط نمودهای چند از این اقتصاد بیمار و وابسته است. انقلاب هیچ معنائی ندارد مگر قطع کردن بندهای حیات این اقتصاد کمپرادوری و تجدید بنای تولید اجتماعی با منطق پرولتری. این هدف انقلاب است، اما این هدف در استراتژی پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی چگونه منعکس می شود؟ طبقه کارگر فردای کسب قدرت سیاسی، این جامعه مریض و معوج را چگونه و با چه پشتوانه ای متحول خواهد ساخت؟ و با قطع بندهای این جامعه با امپریالیسم، چگونه سازمان تولید اجتماعی را بنا خواهد نمود؟ با صنایع وابسته که طبقه کارگر در ارتباط با آن رشد یافته چه

برون آورند، خود را مطرح سازند و فرصت های تاریخی جهت شکستن حلقه زنجیر امپریالیستی را از چنگ توده ها بر یابند. انتخابات فیلیپین و سرنوشتی مارکوس در تعاقب آن، و بلاخره به قدرت رسیدن آکینو تنها با وجود چنین محدودیت فکری جنبش توده قابل اجراء بود

بلندگوهای امپریالیستی وقاحت را تا بدانجا رساندند که اعلام کردند "این اولین انقلابی است که تحت رهبری آمریکا انجام می شود و اولین انقلابی است که بدون خونریزی و ضربه شمر رسید". اما در عین حال، در گوشه و کنار ابراز داشتند که مشکلات اساسی فیلیپین کماکان پابرجاست و امید بی تخفیف اثرات بحران اقتصادی فیلیپین نیست و تنها امتیازی که آکینو به مارکوس دارد، وجود پیشینیان توده ای است. ولی همین خوکهای آمریکائی اعتراف کرده اند که آکینو نیز نمی تواند بسرعت هوادارانش را از دست بدهد. آمریکا قول داده که به میمنت قدرت یابی آکینو، حفاظت از پایگاه های نظامیش را خود بعهده بگیرد و به همین دلیل مستشاران و سربازان بیشتری را روانه فیلیپین خواهد کرد. فرماندهان آمریکائی برای تحکیم حکومت جدید از هم اکنون دست اندر کار تحکیم و هدایت ارتش این کشور برای سرکوب امواج انقلاب و چرکین - های ارتش نوین خلق می باشند.

و توقعات مردم در عرصه مبارزات توده ایست. امپریالیستها و اپوزیسیون های آمریکا ساختن فقط زمانی می توانند مهار جنبش توده ها را در دست گیرند که توده ها، پایه های نظام وابسته حاکم را مورد تعرض قرار ندهند و همه توجهشان به یک شخص، یک باندهدیکتاتور، و یا جوانب محدودی از عملکرد ارتجاعی دستگاه حکومتی معطوف شده باشد. آنچه بواقع کار امپریالیستها و "نیروی سومشان" را تهییل می کند، انحرافات اشاعه یافته از طریق دیگر نیروهای سیاسی - اپوزیسیون - اعم از فرمیست و انقلابی - در میان مردم است: انحرافات که انقلاب را در چارچوب "مبارزه ضد دیکتاتوری"، برخی تغییرات سیاسی (کنار گذاشتن حکومت نظامی، آزادی زندانیان سیاسی . . .)، یا در محدوده میسارزه اقتصادی (بالارفتن سطح دستمزد و دیگر خواسته های صنفی - رفاهی) محصور می سازند. آنچه در تجربه انقلاب ۵۷ ایران نیز شاهدش بودیم و نتیجه این محدودیت رایشکل "انقلابی" - جلوه کردن مرتجعین و فرمیست های ضد انقلابی، و در توم مانند مردم نسبت به ماهیت نیروهای تکبیه زده بر موج انقلاب دیدیم. ناآگاهی توده ها یا محدود کردن افکار مردم توسط سوم اکونو - میستی و فرمیستی همان زمینه مساعدی است که قارچ های "نیروی سومی" می توانند از آن سر

توده هارباغنی ترین دروس آبدیده می کند و زمینه را برای تولد عنصر آگاهی کمونیستی - در ابعاد کاملش - یک حزب کمونیست مسلح به مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون - آماده می کند که در فرصت انقلابی دیگر امکان آنرا خواهند یافت که تمام خشم و نفرت خود را بر سر سیستم موجود فروویزند. چرا که آگاهانه تر پس به عرصه مبارزه خواهند گذارد، از سختی راه نخواهند ترسید، از طولانی بودن آن بیم بدل راه نخواهند داد، و برای آنکه کار راپیکشه تمام کنند بدون ناله ساده ترین و قابل دسترس ترین راه (یعنی تبعیت از بورژوازی) روان خواهند شد، بلکه مبارزه را تا انهدام آخرین خشت این نظام کهنه امپریالیستی و برقراری حکومت دمکراتیک نوین خلق و سوسیالیسم برای هدف غائی کمونیسم، تحت رهبری حزب کمونیست به پیش خواهند برد. در همین تشرینهاست که همه نیروهای سیاسی محک می خورند و ماهیتشان روشنتر می شود و رهبران واقعی پرولتاریا و "رفقای نیمه راه" و متزلزلین - علیرغم اینکه چه نامی بر خود گذارده باشند - شناخته میشوند. بعلاوه ویژگی بحران جهانگیر کنونی آن است که خرده اختلافات میان برنامه نحوه ارائه خطوط بورژوازی و عملکرد افاشار مختلف بورژوازی را کم عمقتر کرده و به همان نسبت صفوف پرولتاریا و ستمدیدگان جهان را فشرده تر می سازد. پس، ماهیت طبقاتی واقعی هر نیروی - علیرغم اینکه چه نامی بر خود بگذارد - سریعتر روشن می شود. این مسئله برای امپریالیسم و طبقات بورژوازی، امر فریب و تحمیق توده ها را مشکل می کند. چرا که بقول لنین اوضاع بگونه - ایست که دیگر "سختی می توان میان مرتجع ترین سلطنت ها و دمکراتیک ترین جمهوریهما تمایزی دید." اوضاع بگونه ایست که امپریا - لیسم آمریکان خواهد توانست برای مدت طولانی راه تحمیق و فریب را در پیش گیرد و بلاجبار حکومت "دمکراتیک" آکینو شمشیر سرکوبش را از نیام خواهد کشید و همینطور نیروهای مدعی انقلاب نیز درجه پیگیری یا بی ثباتی خود را روشنتر از پیش بنمایش خواهند گذارد. انقلاب در فیلیپین تعمیق خواهد یافت.

چه کسانی برای کارگردان

کلاهدار هورامی کشند

امپریالیسم آمریکانایشنامه خود را اجرا کرد - نمایشنامه ای که دو سال کهنه کارترین استراتژیستهای بروی آن کار کردند، اما با این اوصاف نتوانستند از سقوط دیکتاتور دیرینه خودمانعت بعمل آورند. هر آنگاه که فریب ظاهر قضیه را بخوریم و محتواش را هوجیکریهای تبلیغاتی امپریالیسم شویم، فقط می توانیم حرف پاسیو بیست ما و مشاطه گران امپریالیسم را باور کنیم، کسانی که بعقوبتین مختلف در مورد جان سختی و قدرت سرمایه، و بخصوص اینروزها در مورد "قدرت دمازی با محیط" - که گوئی در سرمایه داری پیدا

خواهد کرد؟ با جمعیت اضافه درون شهرها چه برخوردی خواهد داشت؟ با بوروکراسی عظیم شهرها که در نتیجه نیازهای امپریالیسم شکل گرفته چه معامله ای خواهند نمود؟ آیا مشکل طبقه کارگر در راه گرفتن قدرت سیاسی و حفظ آن فقط ارتش های خونخوار مرتجعین و امپریا - لیستهاستند؟

غرض از طرح این سؤالات فقط تأکید بر عتق مسئله انقلاب است و اینکه جامعه ما با هر "انقلابی" متحول و انقلابی نخواهد شد. طرح سؤالات فوق بدان معنا نیست که پرولتاریا چنین تجربه ای را تا بحال از سرنگردانده و جوابی برای آنها نیافته است، بالعکس، پیرو - لتاریا پیش از این، جوامعی اینچنینی - اگر چه با پیچیدگی هائی کمتر - را متحول کرده و اکنون نیز با اتکاء به همان تجارب باید شناخت و توانائی بیشتری در اینکار بدست آورد. برای پرولتاریای آگاه روشن است که مناسبات حاکم برجایه ایران در ارتباط لاینفک با سیستم سرمایه بین المللی امپریالیستی شکل گرفته و بنابراین انقلاب هیچ معنائی کمتر از این قطع رابطه نخواهد داشت. هرگونه تکامل مستقانه، موزون و انقلابی منوط به این گسست است، گسستی عمیق، نه صوری: یعنی نابود کردن و محو مناسبات کمپرادوری حاکم و مناسبات نیمه فئودالی موجود که بطور کلی در مجموعه ای بنام مناسبات امپریالیستی تجسس یافته اند. این قطع رابطه نیازمند دست زدن به عمیقترین و همه جانبه ترین تحولات در مناسبات تولیدی و اجتماعی و افکار توده های مردم است. در طول تاریخ، طبقات غیر پرور - لتری به تجربه نشان داده اند که اگر قدرت را بکف گیرند، بر مبنای منافع اساسی و محدودیت های تاریخی شان از چنین قطع رابطه ای عاجز مانده و دیرباز و دیرباز حافظ آن بدل میشوند. این ها از نظر اقتصادی، افکار و عقاید بطور کم و زیاد دارای بندهائی با مناسبات تولیدی و اجتماعی کمپرادور و نیمه فئودالی بوده و دارای موجودیت مستقلی نیستند. این فقط طبقه کارگر آگاه و مسلح به علم رهائی بشریت است که می تواند چنین گسستی را بانجام رساند.

اما برای پرولتاریا متحول کردن جامعه - که پیروسی است - سخت و پیچیده و طولانی است - باید با اتکاء به شناخت از قانونمندی های جامعه، و اتخاذ روش هائی صحیح و علمی انجام یابد. مسلماً "طبقه کارگر قبیل از کسب سراسری قدرت سیاسی و اعمال حاکمیت خود نمی تواند جامعه را قطعاً" و بطور نهائی از زیر یوغ مناسبات خفقان آور حاکم رها کند، اما در عین حال پیروسی مبارزه برای کسب قدرت سیاسی باید در بر گیرنده تدارک و آماده شدن برای رهبری و بر سر انجام رساندن تحولات آتی انقلابی جامعه باشد. تدارک و آماده شدن پرولتاریا باید عمیقترین و پرتب و تاب ترین بسیج سیاسی و انقلابی توده های کارگران و دهقانان را در بر گیرد. در جامعه ما پرولتاریای آگاه میتواند از همان مراحل اولیه فعالیتش و با نیروی کم بادست زدن به عمیقترین شکل مبارزه انقلابی - یعنی جنگ مسلحانه - در نقطه ای مساعد از کشور این نوع بسیج و تدارک را آغاز کند. در این پیروسی کمونیستها باید توده های مردم را، بر پایه اوضاع عینی، به جنگ علیه طبقات حاکم برانگیخته و مناطقی را از لوث وجود سر - تجعین پاک کرده، قدرت سیاسی انقلابی را برقرار کنند. باید با اتکاء به قدرت سیاسی انقلابی و انرژی و خلاقیت توده ها شروع به درهم شکستن مناسبات کهن حاکم و بنای سازمان تولید اجتماعی بر منطقی نوین کنند، و از این نقاط بمثابه پایگاه واقعی خود برای گسترش جنگ این جامعه نوین (مناطق سرخ) با جامعه کهر استفاده نمایند. بنابر این وظیفه مرکزی پرولتاریا

شده - داد سخن می دهند. اینها در "دما ساز کردن" خلقهای ستم دیده بانظم فعلی امور و کوشش برای تحمیق مردم، دستیار امپریالیسم هستند. بسیاری از این منفعلان با علم شدن استراتژی "نیروی سوم" آمریکادوباره فعال گشته اند، و مرتب در گوش مردم می خوانند: "دیدید آمریکا در فیلیپین چه کرد؟" و در دل می گویند: "نماز شستش" "دیدید چه ساده و آسان بحرانش را بر طرف کرد و خودش هم قهرمان انقلاب شد؟ مثل اینکه آمریکا بالاخره فهمیده که حمایت از دیکتاتورهای بحالش مضروب و در بافته که طرف چه کسی را باید بگیرد. با چنین قدرتی نمیتوان سر شاخ شد. بهتر است به همین استراتژی نوین گردن بگذاریم تا حداقل بتوانیم یک نیروی معتدل بر کار آوریم. پس بیائید کاری کنیم که بهترین ما بعنوان نیروی سوم انتخاب شوند." این عده، از مانور آمریکاد در فیلیپین برای

آن سودمی جویند که حتی تجربه انقلاب ۵۷ را از ذهن مردم پاک کنند. تجربه ۵۷ حداقل یک درس برای مردم داشت و آنهم اینکه چگونه به سیل خروشان انقلابی خودمی توانند گذارترین قدرت های غارتگر جهانی و دیکتاتورهای "جاودا نه" امپریالیستهارا آچمز کنند. تازه این در شرایطی بود که بدلیل نبود آگاهی عمیق انقلابی و رهبری کمونیستی در رأس جنبش، حتی یک خدمت نیروی انقلابی توده هام آزاد نگشته بود. معذالک انقلاب ایران آنچنان تکان دهنده بود که به هنگام فرار سیدن بحران فیلیپین، خوگمهای آمریکائی بعد از گذشت هفت سال هنوز از خود می پرسند: "آیا ایران دیگری در راه است؟" و موبرتنشان راست می شود. در عوض، پاسیویستهای جنبش ایران وقاحت را بجای می رسانند که کاسه داغ ترازش شده و یکسره توان انقلاب توده ای ۵۷ و تأثیرات ناشی از آن را نفی

مانور امپریالیسم آمریکا در فیلیپین به کهنه لیبرال های خودمان هم "دل شیر" داد. آنها که سالها عکس مصدق و کندی را روی میز کارشان می گذاشتند و بدنبال بی آبرویی آمریکا و شکست های متعددش از خلقهای تحت ستم - شکستی که از ویته نام شروع شد و تأثیراتش را در ایران نیز بجای گذاشت - بود که عکس کندی را به صندوقخانه هاسپردند، سالها بعد بنا سر کار آمدن کارتر و دکترین حقوق بشرش، باز هم فیلشان یاد هندیستان کرد ولی سیر وقایع در ایران بگونه ای بود که سینه زدن در پشت علم کارتر برایشان ممکن نگردید. با وقوع تحولات اخیر، لیبرال ها دوباره فرصت را غنیمت شمرده و اینبار با "واقع بینی" مطرح می کنند: "ما که حریف آمریکائی شویم، پس بهتر است بسه سیاست جدیدش که واقعا "دمکراتیک است" است کردن بگذاریم". طنز تاریخ شکست انگیز است شاید اینبار عکس ریگان را کنار مصدق قرار دهند از قضای روزگار، حوادث چنان تکوین یافته اند که ریگان، ششول بندی که بمثابه راست ترین تبلور و مظهر بورژوازی آمریکا بصحنه آمد، اینک "ناجی دمکرات" ملل تحت ستم از زنجیر دیکتاتورهای خود ساخته، و از چنگال شوری شده است. همانها که در جدال انتخاباتی ریگان و کارتر نفس را در سینه حبس کرده بودند تا مبادا بیرون آمدن نفسشان موجب پیروزی ریگان شود، اکنون نیش هایشان تا بجا گوش باز شده و یک سؤال مثل خوره مغزشان را میخورد "نیروی سوم" آمریکادار ایران کیست؟ مجاهدین، جبهه ملی، نهضت آزادی، ...

رفرم یا انقلاب؟

لنین زمانی گفت که "رفرم ها یا وعده های رفرم وقتی مطرح می شوند که خیال تخفیف ناآرامی مردم را داشته باشند". امروزه امپریال لیستها برای تخفیف این ناآرامیها می دانند که در عین داشتن چماق سرکوب، نان شیرینی هم باید تعارف کنند. اما محدودیت هایشان آنقدر وسیع و آزادی هایشان آنقدر محدود است که یا

مجبورند فقط وعده شیرینی بدهند (مانند آفریقا جنوبی) و یا بعنوان شیرینی، چوب شور تعارف کنند (نظیر فیلیپین).

اوضاع و احوال کنونی جهان و تمام شعبه بازی های آمریکا در فیلیپین بردونگته اساسی تأکید می کند: یکم، سیستم جهانی امپریالیستی (هر دو بلوک غرب و شرق بسرکردگی آمریکا و شوری) در ضعیف ترین دوره های خود بر می برد و بیش از هر زمان دیگر در تاریخ خود مستعد در هم شکستن می باشد. دوم، آنچه که در جهان امروز بهیچوجه کم نیست، مبارزه و شرایط عینی مساعد برای انقلاب است. اما این سیستم فقط با عملی آگاهانه نابود خواهد شد و اگر چه حکم مرگ آن صادر شده اما تا زمانی که کسی برای اجرای این حکم پاسبیدان نگدارد، این نظام کماکان پابر

عبارت است از برانگیختن توده ها، برپائی جنگ خلق و کسب قدرت سیاسی. این تنها راه پیشبرد تدارک همه جانبه کمونیستی برای کسب قدرت سیاسی و ساختن جامعه دمکر- اتیک نوین بمثابه کامی در راه ساختن سوسیالیسم و پیشروی بسوی کمونیسم است.

عرصه پر آشوب مبارزه طبقاتی و مسئله استقلال پرولتاریا

شکل گیری معوج و از هم گسیخته و تنبلی جامعه، نه تنها مشکلاتی جدی را در راه متحول کردنش بوجود می آورد، بلکه عرصه درگیری های طبقاتی را پر آشوب می کند. در اینگونه جوامع ملخه ای از نیروها و طبقات گوناگون با انگیزه های گوناگون وارد صحنه درگیریها می شوند و مبارزه طبقاتی را پیچیده ترمی سازند. اوضاع در جوامعی نظیر ایران بگونه ایست که حتی در مقاطعی نیروهای انقلابی، میانه، و مرتجع بظاهر در یک صف قرار می گیرند. حضور نیروهای سیاسی گوناگون با ترکیب های طبقاتی مختلف در صحنه مبارزه برای سر- نگونی شاه، دوران متعاقب سقوط شاه، و هم امروز در عرصه مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی نمونه های خوبی از این دست می باشند. شرکت فعال نیروهای مرتجع اسلامی در صف ایو- زیسیون رژیم سلطنتی پدید آمده جدیدی در تاریخ انقلاب ایران نبود. خیزشهای مردم ایران در قبل نیز شاهد فعالیت این پدیده برای کسب قدرت یا مشارکت در آن بوده، و در قدمت چنین جریاناتی همان بس که حتی لنین در "پیش نویس تزهائی درباره مسائل ملی و مستعمر اتی" سال ۱۹۲۰ "لزم مبارزه با پان اسلامیس و گرایشات مشابهی که می کوشند جنبش آزاد ببخش علیه امپریالیسم اروپا و آمریکا را با تلاش در جهت تقویت موقعیت خانها، زمینداران، و ملایان و امثالهم در هم آمیزند" متذکر شده است.

پایه مادی چنین صحنه پر آشوبی از مبارزه طبقاتی و ظهور پدیده های مرتجع در میدان مبارزه علیه دار و دسته های مرتجع حاکم را بطور عام می باید در خصلت تحت سلطگی و معوج اقتصاد ایرا جست، اما این امر بطور خاص در دوره اخیر، نشئت گرفته از تغییرات مهمی است که توسط امپریالیسم و بدنبال نیازهای گسترش سرمایه مالی پس از جنگ جهانی دوم بوقوع پیوسته است - تغییری که با پیاده کردن طرح "انقلاب سفید" در ساختار اقتصادی و سیاسی ایران بوجود آمد، تغییراتی که در مناسبات تولیدی با وجود حفظ پاره ای مناسبات نیمه فئودالی، بسیاری از آثار استحیل ساخت و بخش اعظم اقتصاد و ثروت و قدرت را در دست یک بانده بوروکرات و وابسته به امپریالیسم متمرکز ساخت. بطوریکه بانده پهلوی نه تنها بر اکثریت عظیم توده ها، سلطه اعمال می کرد بلکه افشار بسیاری از طبقات فئودال و کمپرادورهای بخش خصوصی را از قدرت حذف کرده و یا قدرتشان را محدود ساخت. محدود کردن قدرت و تأثیرت دستگاه روحانیت نیز از این جمله بود. اما علیرغم بیسابقه نبودن ظهور جریانات ارتجاعی در صفوف اپوزیسیون، باید گفت که بقدرت رسیدن آنها - مشخصا در تجربه ۱۲۵۷ واقع ای تازه بحساب می آمد. این نیروها اگر چه قبل از بقدرت رسیدن، هدف و آماج فوری انقلاب محسوب نمی شدند، اما همانطور که بعدا در عمل آشکار شد، بهیچوجه کمتر از رژیم شاه سد راه انقلاب نبودند. بنابراین خصلت جامعه و در متن از هم گسیختگی سیستم امپریالیستی و تشدید تضادهای درونیش عجیب نیست که در صورت عدم قدرت و ابتکار عمل طبقه کارگر و حزبش، یک دسته از نیروهای مرتجع در رأس یک قیام توده ای سراسری قرار

می کنند. آنها "واقع بین" بودن را موعظه میکنند، "پنجاهه ای واقع بینی انقلابی کافیت تا صعب بیسابقه آمریکا را در پس شعبده بازیهای یانکی در فیلیپین ببینیم. دست نبردن به سرکوب قهرآمیز جنبش از جانب آمریکا، نه از موضع قدرت که از ضعفش بود. کافیت به اظهارات خودشان که از طریق رادیو و نشریاتشان علنی گشته، توجه شود. بحث یانکی ها این بوده: بهیچ وجه در موقعیتی قرار نداریم که دست به سرکوب بزنیم زیرا موج ضد مارکوسی سریعاً به موج ضد آمریکائی تبدیل شده و نه تنها پایگاه های ما را با خطر خواهد افکند، بلکه کشور را نیز بزیر سلطه کمونیستها خواهد کشاند. و اگر بحسب انقلا بیلیپین ما را وادار به دخالت نظامی کند، تمام محاسبات استراتژیک و سیاسی بین - المللی مان بهم خواهد ریخت. نمایشنامه آمریکائی حتی در بین آن دسته

از "مبارزان" سابق جنبش ایران که در مواجهه با بادهای ناملاطم انقلاب و در رویارویی با این واقعیت که "انقلاب مجلس میهمانی نیست"، روح و افکار خود را به نظام کهنه فروخته و فعلا "نشئه شیره امپریالیستی هستند نیز طرفدارانی پیدا کرده و جمله "آمریکابتر از شوری است" از ناحیه ایشان بسیار گوش می رسد. عده ای نیز هستند که از صف هواداران تز "تبهکار کوچکتر" (منظور شوری است) بصرف "تبهکار دمکرات تر" (آمریکا) پیوسته اند. بهر حال اینها می توانند به مرادوات "شرافتمندان" خود با هر دو تبهکار ادامه دهند و پس از امتحان، هر کدام را که خواستند انتخاب کنند. پشه های حقیر لجنزارهای مختلف بایکدیگر تفاوت کیفی ندارند - اینان را از زانی همان لجنزارها باد! آنگاه که تمام مرداب ها بانیری انقلاب خشک شوند، پشه ها نیز خواهند مرد.

جا خواهد ماند. اجرای چنین حکمی فقط از عهده طبقه کارگر آگاهی برمی آید که تحت رهبری حزب کمونیستش به آگاه ساختن و متحد کردن مردم، به برپائی جنگ انقلابی توده های تحت ستم جهت سرنگونی این سیستم بپردازد. فقط آن کارگری را آگاه و آن حزبی را کمونیست می توان نامید که مسلح به علم و آیدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دور باشد.

چگونه يك فرصت تاریخی

از دست می رود

در طول مدت انتقال قدرت به نوکران نوین در فیلبین، ترس تمام وجودیانکی ها را فرا گرفته بود. آنها از این می ترسیدند که جهشی در انرژی انقلابی توده مردم حاصل شده، امواج توده های خشمگین خیابانها را بر کرده، تمام پادگان هایشان را این سیلاب دنورد و پایگاه های آمریکائی در تهررس نفرت انقلابی مردم قرار گیرد. آمریکائیها خوب می دانستند که فقط يك جرقه کافیت تاب این حریق دامن زند، و فقط يك تلنگرمی تواند بندگان را که بادقت بدور افکار اشناری از مردم پیچیده اند، ازم بگسلد. آنها خوب می دانستند که با زوان توده ها آنقدر توان دارد که غل و زنجیر افکار فرمیستی را درهم شکند و تنهاتحریرکی کافیت که این با زوان ازم باز شده و زندان را فروریزد. آنها از وجود نیروی مهیب و خارق - العاده ای که در میان مردم ستمدیده همچون غولی نهفته است آگاه بودند و همه نگرانیشان از آن بود که تکانی دیگر، توسط دستانی دیگر، این غول خفته را بیدار کند و بالقوه رابه بالفعل بدل سازد. بازی انتخاباتی آنها برای تخفیف بخشیدن به این بحران انقلابی که بطور خاص مسئله بحران قدرت سیاسی را در مقابلش لن قرارداد فقط در غیبت چنین کاتالیزور و

جرقه ای می توانست بطور کوتاه مدت اثر بخش بوده و وقت بسیار کوتاهی را برایشان خریداری کند. آنها از روی تجارب خود و بشکلی پرگما - تیستی حداقل احساس کرده اند: با بر خسی حوادث خود بخودی می توانند نقش این جرقه و کاتالیزور را بازی کنند، بایک نیروی آگاه انقلابی می توانند ابتکار آن را بدست گیرند (نیروئی که جسارت کافی برای رسانیدن مبارزه طبقاتی به عمیقترین نقطه ممکن در هر زمان معین راداشته باشد).

این واقعیتی است که اگر توده هادرن نتیجه وقوع برخی احتمالات به خیابانها می ریختند و بساط انتخابات را بهم می زدند و سیلاب از کنترل خارج شده بطرف پایگاههای آمریکائی سرازیر می شد، آکینو و دارودسته دلک اومجیور بودند در مقابل آن بایستند که نتیجتاً در میان مردم سرعت افشاء و طرد می شدند. در چنین حالتی، آمریکای "دمکرات" و "ضدمارکوس" چاره ای نداشت جز دست یازیدن به "دفاع مسلحانه

گرفته و ترکیب نیروهای حاکم بر سیستم را سرنگون کرده و خود با اشکال متفاوتی برجای آنها بنشینند. این امر بخصوص امروزه امکانپذیر است زیرا تضادهای دویلوک امپریالیستی و بحران سیستم جهانی بطور کلی حدت یافته و بحرانهای انقلابی در کشورهای تحت سلطه مکرراً، یکی پس از دیگری فرامی رسند، و آنها دارای محدودیتهای بسیاری در راه حفظ حکومتهای وابسته بشکل گذشته و بهر قیمتی هستند. در این میان، برخی نیروهای خرده بورژوازمی توانند بر اثر شکاف در سیستم، با سوار شدن بر خیزشهای توده ای و تحت حمایت یکی از امپریالیستها، بقدرت برسند و به کمپرادورهای نوینی در خدمت امپریالیستی دیگر بدل گردند (قدرت یابی ساندینیست هادرنیکاراگوئه نمونه ای از این مورد است). نقطه مشترک تمام اینگونه نیروهای غیر پرولتری در صف مخالفین هیئت حاکمه آنست که انقلاب را در ذهن مردم تاحد سرنگون کردن دارودسته حاکم پیشین و جایگزینی آن با خود، نازل می دهند

امروز نیز نگاههای بصف رنگارنگ و ناهمگون مخالفین رژیم خینی نشان می دهد که صرف مخالفت بسیاری از گروه ها و احزاب اپوزیسیون با هدف فی الفوری پیکان انقلاب (یعنی هیئت حاکمه کنونی) بمعنای آن نیست که آنها بانظام موجود، با مناسبات تولیدی و اجتماعی، و ستم و استثمار حاکم برجای خود، قراردادند و خواهان انقلابند. پرولتاریای آگاه باید برای پایه اجتماعی خود متحدانش (دهقانان ستمدیده و خرده بورژوازی تهیدست شهری) روشن کند که تضاد تمامی اقشار و طبقات مرتجع، بورژوا و نمایندگان سیاسی آنان (سلطنت طلبان، نهضت آزادی، مجاهدین، و ریز پیونیستها) طرفدار سوسیال امپریالیسم شوروی) با رژیم جمهوری اسلامی در چارچوب همین نظام قرارداد و بقدرت رسیدن اینها بمعنی ادامه سیستم ستم و استثمار وسیع روزی و نکبت خواهد بود. بنابراین نمیتوان و نباید حاصل مسئله انقلاب را ساده لوحانه مساوی با سرنگونی رژیم خینی قرارداد، همانطور که به تجربه دیدیم این مهم مساوی با سرنگونی رژیم شاه نیز نبود. اگر چه برای پیش برد امر انقلاب باید سرنگونی هیئت حاکمه ارتجاعی را هدف فوری قرارداد، اما پرولتاریا باید این کار را بطور پیش برد که منافع استراتژیک خود را حفظ کرده و به پیشرفتهائی مطلوب در راه متحقق ساختن اهداف خود دست یابد. پرولتاریای آگاه باید توده کارگران و دیگر زحمتکشان را به این امر آگاه کند که سرنگونی جمهوری اسلامی فقط گامی است بجلودر پیرو س مبارزه ای سخت و طولانی و پیچیده برای بسر انجام رساندن انقلاب دمکراتیک نوین - پیرو س ای که از دل عالیترین شکل مبارزه طبقاتی و پراتهاب ترین بسیج انقلابی توده ها، یعنی مبارزه در از مدت مسلحانه و جنگ خلق گذر خواهد کرد. پرولتاریای آگاه باید به مردم نشان دهد که دستیابی به منافع و تحقق آرمانهایشان جز از طریق مبارزه با سیستم امپریالیستی میسر نخواهد بود و امپریالیسم هم پدیده ای خارجی و هیولائی در پشت کوه قاف نیست، برای جامعه ما امپریالیسم یک پدیده داخلیست - امپریالیسم همین مناسبات ستم و استثمار حاکم است، در میدان مبارزه طبقاتی، برای نیروی پرولتری رقابت با آلترناتیوهای دیگر قدرت کار آسانی نخواهد بود، بخصوص آنکه اغتشاش و هرج و مرج در این معرکه بزاحتی توده های مردم

بدنبال آن بود که انتقال قدرت با کمترین درگیری و "تحریرات" صورت گیرد و جناح مخالف مارکوس از هر نوع افتراقی بپرهیزد (در واقع طبق دستوریانکی ها بود که آکینو و مه لولر با وجود اختلافات درونی، بایکدیگر متحد شدند).

"ارتش نوین خلق"

اما فاکتور بسیار مهم دیگری که در محاسبات امپریالیسم آمریکادرنظر گرفته می شد و کماکان می شود، ارتش نوین خلق تحت رهبری حزب کمونیست فیلبین است. این حزب که در سال ۱۹۶۸ تشکیل شد، موفق شده با برابری انداختن جنگ رهائیبخش در فیلبین، پایگاه توده ای وسیعی در بین دهقانان کسب کرده و تعداد جنگجویان خود را امروزه بیش از ۱۵ هزار نفر برساند و سراسر فیلبین مناطق نفوذ و عملیاتی بوجود آورد. ارتش نوین خلق سالهاست که نبرد مسلحانه را علیه

از دمکراسی "در مقابل مردم" در تمام مسدود انتخابات آمریکائی هادرنیکارگهایشان در حالت آماده باش بسر می بردند و طبق اعتراف خود آنها در صورت تعرض و تهدید توده ای علیه پایگاهها امکان تخلیه صدها از آمریکائی وجود داشت! از طرف دیگر، این احتمال دشمنانک نیز برای آمریکا موجود بود که با عمیقتر شدن شکاف درون هیئت حاکمه - بشکل پافشاری مارکوس و دارودسته اش بر ادامه حکومت - بر انبساط خشم مردم آتشی افکنده شود و فرصتهای مساعدی برای تولد و رشد نیروهای انقلابی و کمونیستی فراهم کند، باینکه در پیچه های نفوذ بیشتری را برای رخنه رقیب سوسیال امپریالیستی بسازد. نباید برای جلوگیری از وقوع این احتمالات آمریکاتصمیم گرفت که بندهایش را بان نیروهای میانه رو محکم کند و عده ای از اینان را نیز (شخصیت های لیبرال که چهره های شناخته شده و معروفی نیستند) در حکومت آینده جای دهد. بنابراین در پیرو س انتقال قدرت، آمریکاشدیداً

و بدین ترتیب درعلاقه مردم نسبت به راه چاره انتخاباتی بی‌تصمیر نبود. از زاویه عملی حتی یک صندوق انتخابات هم موردتهاجم نیروهای ارتش نوین خلق قرار نگرفت.

آنچه در مبارزه مسلحانه ارتش نوین خلق بسیار برجسته است آنکه حتی یکبار هم پایگاه های آمریکائی را مورد حمله قرار نداده اند. طبق گفته مقامات پایگاه در طول چند سال گذشته یک توافق غیر رسمی بین ارتش نوین خلق و پایگاه ها بوده که طبق آن تا زمانیکه مراکز نیروهای آمریکائی به ارتش فیلیپین در سرکوب ارتش نوین خلق یاری نرسانند آنها هم به پایگاهها کاری نخواهند داشت. اگر چه گفته فوق از قول مقامات امپریالیستی است اما پراتیک ارتش نوین خلق قبول ادعای فوق را تقریباً می‌کند. ضربات چریکهای ارتش نوین خلق بر پایگاه های آمریکائی شاید آنها را محو و نابود نمی‌کرد، اما میلی انقلابی در راه سیلاب خشم بوده می‌گشود و مانع به هر زرفتن این سنیل بنیان کن در خندق هائی رفرمیستی می‌شد که امپریالیستها بدور نظام وابسته حاکم حفر کرده - اند.

حزب کمونیست فیلیپین پیرو اسارت مردم در توهمات رفرمیستی را نظاره کرد، حال آنکه بهترین فرصتها برای ممانعت از اسارت بوده هیا را هر کردن آنها وجود داشت. بهترین شرایط برای زدن جرقه حریق حتی در شهرهای فیلیپین موجود بود و حزب می‌توانست باتوجه ای وسیع و ارتشی قدرتمند و تجاری گرانبهار حتی جرقه های قیام در شهرها را بزند، تا انرژی و پتانسیل انقلابی مردم را بحد اکثرها ساخته، مبارزه طبقاتی را عمیقتر کرده، توده ها را در کوره تجارب و مبارزه انقلابی عمیق آبدیده سازد، و مضاف بر این، نیروهای دشمن را دچار تلاشی کرده و شرایط مساعدی را برای پیشرفت جهش و ارتش خلق و ایجاد مناطق آزاد شده وسیع بوجود آورد.

اوضاع انقلابی فیلیپین، روحیات انقلابی مردم و همچنین اوضاع جهانی نیز برای انجام چنین تعرضی کاملاً آماده بود و هست. قشید تضادهای امپریالیستی مردوبلوك را عاجز از پیش رفتهای قطعی برای تحکیم سلطه خود می‌کند. کارکرد تضادهای سیستم وحدت یابی ایمن تضادهای اکثر عوامل عینی را بنفع عنصر انقلابی و بضرر امپریالیستها و مرتجعین آرایش داده است. بطوریکه یک ملت کوچک و بظاهرا ناتوان در مقابل امپریالیستها، یک نیروی کوچک انقلابی مسلح به سلاح های ابتدائی که بظاهرا در مقابل پایگاههای غول پیکر آمریکائی ناتوان است در این اوضاع و شرایط می‌تواند "ارابه چرکین و خونین" امپریالیستی را بر سر یکی از تندپیچ های که تاریخ مکرراً در برابر این ارابه قرار می‌دهد، واژگون سازد. اما آنچه تاکنون از مواضع و عملکرد حزب کمونیست فیلیپین روشن گشته آن است که قادر به درک این شرایط نیست و شاید ترجیح می‌دهد "راحت ترین راه" یعنی

را در توهم و کجی فرومی برد. برای بیرون کشیدن توده ها از این توهم و برای جلوگیری از نفوذ بیشتر توهمات، پرولتاریا باید زمینه استواری را برای برافراشتن پرچم سرخ فراهم سازد. پرولتاریای آگاه نه تنها باید در مورد ماهیت نمایندگان سیاسی طبقات بیگانه - در هر رنگ و لباس - بی‌محابا افشاگری کند، و مرتباً با اشاعه سیاست های کمونیستی به ارتقاء سطح آگاهی پایگاه اجتماعی خود و متحدانش بپردازد، بلکه می‌باید با برپا کردن مناطق پایگاهی - هر چند محدود ولی سرخ - امر آگاهگری سیاسی را بسطع کیفیتاً عالیتری برساند، چرا که وجود منطقه سرخ قاطعترین افشاگر چهره زرد رقیبای طبقه کارگر خواهد بود.

اعوجاج و وابستگی جامعه، خود زمینه ساز فرصت های انقلابی است

اگر تکامل تاریخی جامعه ما اینگونه بوده که پیرو انقلاب و قطع حیات جامعه از منطق امپریالیستی را بسیار پیچیده ساخته است، اما خود این سیستم طریق معین سرنگون ساختنش را نیز ارائه می‌دهد و در عین پیچیدگی فرصتهای مهمی را در مقابل پرولتاریا می‌نهد که با سوجدستن از آن بتوانند این پیرو را برانجام رسانند. بعکس کشورهای پیشرفته سرمایه داری که عموماً اوضاع عینی در مقاطع تاریخی خاصی برای دست زدن به مبارزه مسلحانه بمثابه شکل عالیتر مبارزه سیاسی انقلابی، پخته و آماده می‌شود، در کشورهای تحت سلطه بدلیل شکل تکامل تاریخیشان امکان دست زدن به این نبرد بعنوان شکل اصلی مبارزه انقلابی مدتقابل از کسب سراسری قدرت سیاسی فراهم می‌آید. اگر چه ایمن امکان بطور ثابت و یکسان و موزون برای سراسر کشور پیش نمی‌آید، اما همین خصلت معوج جامعه موجب می‌شود که اغلب اوقات شرایط عینی کافی برای شروع مبارزه مسلحانه از یک یا چند گوشه مهیا باشد. عامل بسیار مهم در وجود چنین امکانی، انعکاس هرگونه جذرومدی از سرمایه داری جهانی، باشد و سرعت، در جامعه تحت سلطه است که متناوباً پایه های سلطه میثت حاکم این کشورها را بلرزه درمی‌آورد.

همه این واقعیات عینی، طی کردن پیرو جنگ خلق و کسب ذره ذره قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر را ممکن و الزام آوری سازد. بعبارت دیگر، پیرو تدارک طبقه کارگر برای افزایش ظرفیت کمی و کیفی اش و آماده شدن برای کسب سراسری قدرت سیاسی و حفظ آن از درون مبارزه مسلحانه طولانی گذرمی‌کند. بی‌توجهی به این قانونندی و مشخص نکردن و یکار نیستن این شکل ویژه پیشبرد و طبقه مرکزی کسب قدرت سیاسی از طریق قهر در ایران منجر به آن خواهد شد که طبقه کارگر مرکز آمادگی لازم را برای حاکمیت بدست نیاورد.

اصول اساسی جنگ انقلابی

خصوصیات جامعه ایران برای پرولتاریای آگاه امکان آفران می‌آورد که در ابتدا با نیروی کم مبارزه سیاسی خود با طبقات حاکم ربه عالیترین شکل شروع کند. پرولتار - یای آگاه می‌تواند ابتدائاً بشکل جنگ پارتیزانی و از مساعدترین مناطق این فعالیت خود

براستی که هیچ چیز چشمگیرتر و تأسف بارتر از آن نبود که حزب کمونیست با وجود آنکه فرصت هائی طلائی برای نقش برآب کردن ترندهای آمریکا - از همان دوسال پیش - در اختیار داشت و می‌توانست مردم را از پیوستن گرفتن راه چاره هائی امپریالیستی دورنگناه دارد، اما در این کار تلاشی بسیار اندک نمود یا اصلاً تلاش نکرد. موضع حزب در مقابل آکینوی نوکر صفت همیشه در پرده، بیادرمحدوده انتقادات سبک کاری و فرعی ماند و او هرگز بمثابه یک عنصر مرتجع و نوکر آمریکا افشاء نشد.

حزب کمونیست فیلیپین در مقابل انتخابات موضع پاسیو اختیار کرده و به تحریم آن اکتفا کرد. حزب از افشای کل نظام حاکم و نمایندگان کان کونا گوش، منجمله اکتینو و بانندی اجتناب ورزید، و براه انداختن کارزارتها - جمعی علیه انتخابات و اعلام اینک " ایمن آزادی انتخابات فقط آزادی انتخاب بیمن استثمارگران و استثماراران خود است " سرباز زد

حکومت کمپرادور به پیش می‌برد، به همین خاطر به فاکتور تهدید کننده مهمی برای موقعیت آمریکا و طبقات کمپرادور - فئودال تبدیل گشته است. پس از انجام انتقال قدرت، فوری ترین برنامه امپریالیسم آمریکا عبارت است از: تربیت ارتش فیلیپین برای مقابله با ارتش نوین خلق و تحکیم استحکامات پایگاه های نظامی در مقابل ضربات احتمالی حزب کمونیست فیلیپین.

امپریالیستهای آمریکائی اگر چه احتمال کسب قدرت سیاسی توسط ارتش نوین خلق را در این مقطع زمانی نمی‌دادند، اما هراس از این داشتند که حزب کمونیست فیلیپین با طسرح و نقشه ای انقلابی و جسورانه تمام زحمات دوساله آنها را بر باد داده و حداکثر استفاده را از اوضاع انقلابی موجود بکند. آنها بخصوص از این وحشت داشتند که این حزب نقش کاتالیزوری را بازی کند که با برهم زدن نقشه های آمریکائی، جامعه را هر چه قطعی تر سازد.

فشار برای شرکت در قدرت سیاسی رادریپیش گیرد. فری که ادعای کند یکی از رهبران حزب است و پس از سال از زندان آزاد شده در مصاحبه ای از آن گلایه کرد که در این حکومت هیچ کارگروهمقانی بچشم نمی خورد! البته از نظر ما، این امر نه موجب گلایه بلکه موجب بسی خوشوقتی است که کورازان دلقک نتوانسته است کارگر - یا همقانی را آنقدر تحقیق کند که بشرکت در حکومت کمپرادوری موجودتن دهد و همانش را برای منافع استثمارگران بکاراندازد. حزب می بایست با صراحت به مردم اعلام کند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی از راه قهر و وصول به رهائی از جنگال امپریالیسم و بدبختی و نکبت موجود، میسر می گردد و نه قبول چهره ای نوین از ارتجاع یا حتی تقسیم قدرت با کمپرادورها و امپریالیستها. برای کمونیستها بیرون آوردن مردم و افکار انقلابیشان از جنگال توهمات فرمستی و مذهبی امری حیاتی است والا بیرون کشیدن جهان از جنگال غاصبان کنونی آن امکان ناپذیر خواهد گشت. وظیفه مرکزی کمونیستها، برانگیختن توده و سازمان دادنش برای واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود از راه قهر است و این وظیفه مرکزی در هیچ شرایطی عوض نمی شود حتی کم رنگ هم نمیشود - حتی اگر جایگاهی های مهمی در قدرت سیاسی صورت گیرد. تا زمانی که قدرت سیاسی در دست پرولتاریا - و متحدانش تحت رهبری وی - نباشد، این وظیفه مرکزی عوض نمیشود و تمام فعالیتهای انقلابی همه تاکتیکها باید به این استراتژی خدمت کنند. عدول از این هیچ نیست مگر بازی کردن نقش ناجیان شرمگینی که از پشت نقاب "سوسیالیسم" یا "کمونیسم" سه آمال ستمدیدگان خیانت می کنند و مردم را به ابزاری در دست یک عده استثمارگر جدید تبدیل می سازند.

بحران های انقلابی نه تنها چهره دشمنان را عریان می کند، بلکه رفتار آنیز محکم می زند. هم اکنون حزب کمونیست فیلیپین در پیروسی کلنجار رفتن با سوسیال امپریالیسم شوروی در مورد شرایط کمک گرفتن است. اخیراً یکی از رهبران حزب در مصاحبه ای اظهار داشت "ما از نظر نظامی نمی توانیم پیروز شویم". نزدیکی حزب به شوروی و همچنین رویزیونیست های چینی اگر حاکی از غلبه رویزیونیسم بر آن نباشد نشانه آن است که صرف نظر از هر قصد و نیتی، این نیرو قادر نیست از محدوده نظم بورژوازی فراتر رفته و از همین رو نمی تواند اعتماد استراتژیکی را که برای پیش گرفتن مشی مستقلی از قدرت - های امپریالیستی ضروریست، به توده هاداشته باشد.

نحوه برخورد به تدارک دوساله آمریکا، سیاست منفعل در مواجهه با انتخابات و عدم سوجدوشی از شرایط برای گسترش مبارزه مسلحانه

را آغاز کند و طی پروسه ای با افزودن بر توان کیفی و کمی خود، ابعاد فعالیت و منطقه خود را گسترش دهد و با دامن زدن به اشکال گوناگون مبارزه انقلابی توده های منطقه فعالیت خود (از جمله حول انقلاب ارضی و درهم کوبیدن مناسبات کهن) سلطه طبقات حاکم را در آنجا تضعیف کرده و یا محو کند، و به همان درجه به برپا کردن اشکال مناسبی از حاکمیت سیاسی توده های انقلابی و انقلابی کردن مناسبات تولیدی و اجتماعی بپردازد. بعبارت دیگر، تمام فعالیت های فوق الذکر باید با هدفی دراز مدت تر، یعنی پاکسازی مساعدترین مناطق از لوث وجود مرتجعین و برپا کردن مناطق پایگاهی و استقرار قدرت سرخ در آن نقاط پیش روند و استقرار - از مناطق پایگاهی باید با تحولات انقلابی در روینا و زیر بنا همراه گردد تا به مناطق سرخی که نشاء نگر جامعه آینده است، مبدل شوند و بدین ترتیب پایگاه تبدیل جنگ انقلابی به جنگ خلق و سکوی پرش استوار جنگ خلق و گسترش آن به نقاط دیگر گردند. در همین پروسه است که پرولتاریای انقلابی شیوه های گوناگون بنای ساختمان جامعه نوین، اشکال مناسب دیکتاتوری پرولتاریا (قدرت دیکراسی نوین) و اعمال رهبری پرولتاریا بر دیگر اقشار و طبقات خلقی جامعه را می آزماید و یکبار می بندد. خطوط کلی راه انقلاب ایران این است و تمام فعالیت های گوناگون پرولتاریای آگاه باید حول این راه شکل گیرند، اما نحوه پیشرفت این پروسه، تک خطی نیست و باید خصوصیات ویژه و تضادهای سر راه آن را تحلیل مشخص از خصلت و اوضاع جامعه معین کرد. اصول نظامی عام حاکم بر این پروسه که برای اولین بار توسط رفیق ماژوتسه دون فرموله گشته، کماکان نقطه رجوع مامی باشند، اگر چه ویژگیهای جامعه و تغییر و تحولات در اوضاع را نیز باید در یکار بست این اصول دخیل گرداند. عدول از این امر در بهترین حالت موجب کنشدن پروسه پیشرفت جنگ خلق برای کسب سراسری قدرت سیاسی می گردد.

"باید اشاره کرد که کشورهایی که شامل ملل ستمدیده آفریقا، آسیا و آمریکای لاتن می باشد، یک بلوک همگون نبوده و در ارتباط با ترکیب طبقاتی خود، شکل سلطه امپریالیسم و موقعیتشان در ارتباط با اوضاع جهانی بستابه یک کل، دارای تفاوت های قابل توجهی هستند. گرایشاتی که از بررسی همه جانبه و علمی این مسائل ظفره رفته، سعی در کپی برداری مکا - نیکی از تجارب گذشته پرولتاریای بین المللی نموده و یا عاجز از عطف توجه به تغییرات در اوضاع بین المللی و در کشورهای خاص می باشند، فقط به آرمانهای انقلاب ضربه زده و موجب تضعیف نیروهای مارکسیست لنینیست می گردند."

- بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی -

تغییرات ساختاری و نتایج اقتصادی - اجتماعی آن

تغییر و تحولات امپریالیستی متعاقب جنگ جهانی دوم در ایران، بسیاری از عناصر مناسبات نیمه فئودالی رامنحل کرد و موجب رشد بیشتر مناسبات سرمایه دارانه گشت. شهران نسبت به گذشته موقعیت برتری را در زندگی اقتصادی و سیاسی جامعه یافتند و روستا - ها نیز هر چه بیشتر از موقعیت بسته اقتصادی درآمدند. شهرها و روستاها در سطح کیفیتاً عالیتری در پروسه انباشت سرمایه بین المللی ادغام گشته، بیش از گذشته بدون شبکه مناسبات امپریالیستی کشیده شده و تمام مناسبات استثمارگرانه و ستمگرانه در مجموعه ای بنام مناسبات امپریالیستی و در خدمت بسط سرمایه بین المللی، سازماندهی و ادغام گشتند. بدین ترتیب روستاها از حالت بسته درآمد و نفوذ و کنترل سیاسی و نظامی ارتجاع حاکم نیز بر آنها افزایش یافت. این امرم آزاد کردن روستاها از زیر سلطه نظامی ارتجاع را مشکلتر کرده، و هم کندن آنها را از شبکه مناسبات امپریالیستی دشوارتر نموده است.

نه و ضربه زدن به مهمترین تبلورات این نظام جهت عمیقتر کردن مبارزه طبقاتی، و سیاست صبر و انتظار و عدم تعرض جدی به ارکان های حاکمیت نوین وابسته، حکم بر آن می دهد که افکار حزب کمونیست فیلیپین بشدت توسط انحرافات بورژوا دموکراتیک محدود شده است. حزب کمونیست نه تنها فرصت های مهمی را از دست داده، بلکه هم اکنون نیز فرصت های موجود را بدون هیچ عکس العمل جدی به نظاره نشسته است. آیاتوم بودن بخش بزرگی از توده های توانمند توجیهی برای این عدم تعرض باشد! آیا حزب، خود نسبت به حکومت جدید توم دارد و خیال شراکت در قدرت سیاسی موجود را

در سر می پروراند؟ (شاید هم این شوروی است که شرط "کمک" به حزب را تلاش برای شرکت در حکومت آکینو - بقصد نفوذ - قرار داده است؟) یا اینکه حزب معتقد است، توده ها باید در تجربه مستقیم خود طعم سرکوب و ستم و استثمار را از سر آکینو و حکومتش بچشند و آنوقت است که کمونیستهای توانمند حملات خود را به حکومت آغاز کنند؟

از دیدگاه کمونیستی و همچنین با حرکت از واقعیات عینی، هیچیک از اینها موجه نیست. فرضاً هم که بخش بزرگی از مردم نسبت به آکینو توم داشته باشند، اولاً "یکی از علل وجود این توم سیاست نادرست دوساله اخیر حزب و عدم

بعلاوه، تحولات فوق الذکر بسبب توسعه طبقه کارگر افزوده و حتی بشکل گیری یک طبقه پرولتر و قشر نیمه پرولتر در روستاها پاداده، یعنی اینکه، پایگاه اجتماعی پرولتاریای انقلابی گسترده تر از گذشته گشته است. به همان نسبت که زندگی اقتصادی بسته روستا در هم شکسته، افکار بسته روستائیان نیز تا حدود زیادی مورد ضربه قرار گرفته، روستاها سریعاً از تغییر و تحولات شهرها تأثیر می گیرند، و بعکس، تغییر و تحولات روستاها سرعت در شهر منعکس می گردد.

اما رشد طبقه کارگر بدنبال این تحولات در ارتباط با رشد صنایعی که زندگیشان با نبض سرمایه بین المللی تنظیم گشته، قرارداد دارد. و این تضادی جدی است که پرولتاریا باید در نقشه کسب قدرت سیاسی خود بحساب آورد، زیرا کسب قدرت سیاسی پرولتری بمعنای قطع این رابطه است: یعنی قطع رابطه میان زندگی صنایع و منطق سرمایه بین المللی. با تحولات فوق الذکر، جمعیت وسیعی از روستائیان سلب مالکیت شده به شهرها هجوم آورده اند و در عین حال پروسه پرولتریزه شدن را طی نکرده اند. بعبارتی یک قشر "بی طبقه" و "معلق" را شکل داده اند. قشری که، این موقعیت خاص طبقاتی، نیروی انفجاری عظیمی را در وی پدید آورده و در عین حال، نیروئی است که هم قدرت بی ثبات کردن یک قدرت حاکمه را دارد و هم توان ثبات بخشیدن به آن. تمام این تحولات بر اهمیت کار انقلابی در شهرها افزونی بخشیده، بطوریکه در مقاطعی از سیر تکوین اوضاع، کار و فعالیت درون شهرها به عاملی قطعی در می گردد. البته تضادهای بسیار دیگری نیز در شهرها گره خورده اند که مسلماً مناطق شهری را بهترین نقطه آغاز استقرار قدرت سیاسی پرولتاریا، و شروع پروسه متحول کردن جامعه نمی کنند (و در اینجا موضوع صحبت ما نیستند) اما همین تغییرات اهمیت کار انقلابی در شهرها را دو صد چندان کرده که بعداً به آن می پردازیم. مسلم آنکه، نقشه پرولتاریا برای گرفتن قدرت سیاسی باید شامل حفظ آن نیز باشد و حفظ آن با امر چگونگی انقلابی کردن جامعه رابطه لاینفک دارد.

بنابراین بررسی این تغییر و تحولات هم از زاویه نقشه پرولتاریا برای متحول کردن مناسبات تولیدی جامعه اهمیت دارد و هم از زاویه پیشبرد موفقیت آمیز مبارزه اش جهت کسب قدرت سیاسی. اگرچه مادر پرداختن به اجزای این تحولات و برنامه پرولتاریای آگاه در این مقاله با محدودیت روبروئیم^۱، اما می توانیم به خطوط کلی هر دو این موارد اشارتی کنیم، یک نتیجه گیری اساسی را باید از این تحولات کرد: پرولتاریا باید کماکان امر کسب قدرت سیاسی و متحول کردن جامعه را ذره به ذره از طریق جنگی دراز مدت و فتح مناطق سرخ پیش برد تا بتواند تیران کیفی و کمی برای رها کردن این حلقه از زنجیر مناسبات امپریالیستی را افزایش بخشد، و این امر را تحقق بخشد. تغییرات ساختاری بیش از هر زمان به اعوجاج و عدم توازن جامعه افزوده و بیش از هر زمانی روشن شده که طبقه کارگر نخواهد توانست از طریق صرفاً قیام های شهری، و با اصطلاح "ملی" یا "دولتی"^۲ کردن های موعظه شده توسط اکونو-میستها و روزیونیستها امر کسب قدرت سیاسی و انقلابی کردن جامعه را به پیش برد. اصرار بر "راه" اکونومیستی و روزیونیستی فقط افشاگر چهره واقعی موعظه کنندگان است، همانها که صرفاً خواهان سوار شدن بر کرده طبقه کارگر، نشستن بر رأس مناسبات کهن تولیدی و اجتماعی و کماکان رقصیدن با آهنگ منطق سرمایه می باشند.

پاورقی

* مثلاً ما در اینجا به رابطه گرفتن و حفظ قدرت سیاسی در یک کشور و پیشرفت انقلاب جهانی نمی پردازیم.

خویش باقی می ماند، و حزب نیز دست آخر قربانی انحراف خود خواهد شد. از طرف دیگر، "آموختن توده ها در تجربه مستقیم زندگی خویش" خصوصاً در شرایط وجود بحران انقلابی، بمعنای نظاره کردن و تحمل سرکوب مستقیم و غیر مستقیم کارگزاران نوین امپریالیستی نبوده و حضور فعال نیروی انقلابی و تعرض همه جانبه این نیرو علیه بنیادهای سیاسی - اقتصادی - نظامی سلطه امپریالیستی، نقش بسزائی در متحول کردن ذهنیت مردم بازی می کند. یک حزب کمونیستی و ارتش خلق تحت هدایتش نمی تواند و نباید منتظر لیبیک گفتن ۹۹٪ مردم بنشیند و سپس به اقدامات انقلابی در جهت گسترش رانیزواژگون ساخت و در حال حاضر، از شوروی

جنگ خلق و حرکت عملی در جهت برقرار ی قدرت سیاسی سرخ و کسب سراسری قدرت دست بزند. چنین انتظاری همان نتیجه ای را بسیار خواهد آورد که در بسیاری از انقلابات، از سوی بسیاری از نیروهای آشفته سر و دچار انحراف دنباله روی از جریان خود بخودی توده ها مشاهده می کنیم: وقت خریدن برای ارتجاع و امپریالیسم، تجدید قوای نیروی سرکوبگر، سرکوب دوباره جنبش توده ای و انقلاب.

اما اگر یک نیروی انقلابی برآستی خیال سهم بیری از قدرت سیاسی حاضر را در سر می پروراند و به کرسی های حکومتی در کنار امثال آکینو، لورل و راموز (رئیس ستاد ارتش مارکوس و "قهرمان انقلاب آمریکائی") چشم دوخته است، بدان معناست که باید بر نظام ارتجاعی موجود گردن گذارد و هیچ حرکتی در جهت تغییر مناسبات امپریالیستی - ارتجاعی نداشته باشد. این بدان مفهوم است که باید دیلیپیسیس را کماکان بعنوان پایگاه نظامی امپریالیسم آمریکا حفظ و حراست کند، این بدان معناست که دیگر انقلابی نبوده، بلکه به تشکیلی از نمایندگان بورژوازی تبدیل گردد. نتیجتاً منطقی این انحراف، تغییر جایگاه و موضع طبقاتی این نیروی انقلابی است، و در این راه مبارزات قهرمانانه سابق و سابقه انقلابی یک نیرو هیچ نقشی بازی نخواهد کرد، جز آب و رنگی جهت فریب و تحمیق توده ها.

نگاهی به عملکرد حزب کمونیست فیلیپین در مناطق آزاد شده یا تحت نفوذش نیز بیانگر آن است که حرکتی در جهت برپائی مناطق سرخ انجام نداده و در این مناطق، مناسبات کهن تولیدی دگرگون نگشته و پایه های قدرت سیاسی سرخ و اقتصاد مکرانیک نوین استوار نشده است.

حال آنکه برپائی مناطق سرخ، خود میثابه قطب جاذبه ای عمل می کند که حتی اقسام میانسی شهرها را از کام نهادن در بیراهه "انتخاب از بین استلمارگران خود" بازمی دارد و پشتوانه ای جهت برهم زدن و بی اثر ساختن توطئه های امپریالیستی فراهم می آورد. رهبری چنین تحولاتی تنها از عهده حزبی برمی آید که مسلح به دانش و ایدئولوژی کمونیستی، یعنی مارکسیسم لنینیسم اندیشه ماژوتسه دون باشد. اگرچه حزب کمونیست فیلیپین در بدو پیدایش (۱۹۶۸) با مبارزه ضد روزیونیسم خروش چلی، موضع گیری علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و دفاع از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی تحت رهبری ماژو در چین، اتکاء به اصول مارکسیسم انقلابی را پیشه کرده بود، اما با وقوع کودتای روزیونیستی در چین متعاقب مرگ رفیق ماژو، این حزب پیام تبریکی بمناسبت پیروزی هواکوفنگ کودتاگر به چین ارسال داشت و در این نبردهای با روزیونیستهای سه جهانی جهت گیری کرد. سپس موضع انقلابی خود علیه سوسیال امپریالیسم شوروی را نیز در حال حاضر، از شوروی

(وهمینطور چین) بعنوان کشوری سوسیالیستی نام می برد. بنابراین، چندان عجیب نیست اگر امروز با انحرافی چون عدم اعتماد استراتژیک نسبت به توده ها برای کسب پیروزیهای سیاسی نظامی و اقتصادی، ویا ارائه درکی بورژوادمکراتیک از مقوله قدرت سیاسی انقلابی، از سوی حزب کمونیست فیلیپین روبرو شویم. مسلم آنکه، اگر بر ارتش نوین خلق - هرچند اینک انقلابی باشد - سیاست کمونیستی حکمفرما نکرده، یا سریعا" به جریانی کاملاً فرمیستی که از مبارزه مسلحانه فقط برای فشار گذاردن بر مرتجعین استفاده می کند، تبدیل خواهد شد (و امروز از این نوع ارتش ها بسیاریافت می شود) و یا به اهرمی دردست سوسیال امپریا - لیستهای روس. و چنین ارتشی بدون شك يك ارتش بورژوازی خواهد بود.

چه باید کرد؟

بافتن مارکوس هیچ تغییری در وظیفه

مرکزی کمونیستهای فیلیپین بوجود نیامده است و کماکان آنها باید توده های مردم رابه مبارزه برانگیخته، افکار و نیروهایشان را در جهت پیشبرد جنگ خلق و کسب قدرت سیاسی سرخ سازمان دهند. رفتن مارکوس نشان دهنده پایه های لرزان سلطه طبقات حاکم است. شرایط عینی برای انقلاب مساعدتر از هر زمان دیگر می باشد، این وظیفه کمونیستهاست که از این شرایط سودجسته و فیلیپین بابخش هائی از آنرا به منطقه سرخ پرولتاریای انترناسیونا - لیست مبدل سازند. با تحقق این امر، فرصتهای انقلابی برای انقلابیون سراسر جهان تشدید یافته و امپریالیستها در موقعیت ضعیفتری قرار خواهند گرفت. باید شعله های انقلاب رابه آتش سرکشی بدل کرد که در مقابل باد و توفان گسترش بیشتری یافته، به جنگی توده ای تحت رهبری پرولتاریا ارتقاء پیدا کرده و غلبه ناپذیر شود.

دوره های سکون و آرامش در جهان بطور قطع پایان یافته است و نه تنها فیلیپین که اکثریت نقاط جهان در تب و التهایی انقلابی می سوزد. اما نبود احزاب کمونیست واقعی در بسیاری از این نقاط، مانع بزرگی را در راه استفاده حداکثر از اوضاع مساعد بوجود آورده است. اکثر رهبری کنونی این جریانات صرف نظر از نیاتشان قادر نیستند از محدوده نظم بورژوازی فراتر بروند و به همین خاطر نمی توانند انرژی انقلابی مردم را بحد نهایت آزاد سازند و با اتکاء به آن، یک مشی مستقل از امپریالیستهای رقیب را در پیش گیرند. مقاومت و مبارزه بخودی خود کافی نیست، قبل از هر چیز باید یک خط انقلابی داشت تا بتوان نظام موجود را محو و نابود ساخت. بقبول مائو "درستی یا نادرستی خط سیاسی ایدئولوژیک

تعیین کننده همه چیز است". کلید پیشرفت انقلاب کمک های خارجی و اسلحه خارجی نیست. اگر خط درست باشد سرباز هم گرمی آید، اگر اسلحه نباشد اسلحه هم بدست می آید. شاهد

همانطور که گفتیم تغییر و تحولات بوجود آمده در جامعه ایران، مشکلات و تضادهائی را در مقابل شروع جنگ انقلابی و ارتقاء آن بسطع جنگ خلق بوجود آورده است. چرا که در این پیرویه، آزاد کردن روستاها و متحول کردن روستاها (بمثابه سکوی پرش جنگ خلق و عاملی تعیین کننده) دشوارتر از گذشته گشته است، اما همین تحولات عوامل مساعد دیگری را فراهم آورده که با اتکاء به آنها می توان به خنثی کردن دشواریها پرداخت.

اعوجاج تشدید یافته جوامع تحت سلطه و انتقال سریع و شدید بحرانهای سیستم جهانی امپریالیستی به آنها، بطور مکرر شرایطی ثباتی رژیم های حاکم در این کشورها را بوجود می آورد، و توده ها رابه تکان در آورده و بیشتر و بیشتر بدرون زندگی مبارزاتی و سیاسی می کشاند. بدین ترتیب، با تنزل سلطه رژیم، امکانات مساعدی برای شروع جنگ انقلابی از مناطقی و گسترش آن و ارتقاء آن بسطع جنگ خلق فراهم می آید. علاوه بامر چه بیشتر آمیخته و ادغام شدن نقاط مختلف جهان در این سیستم واحد بین المللی، پیرویه واحد انقلاب پرولتاری نیز بیشتر خصلت خود را نمایان می سازد، و غالباً اوضاع بگونه ای تکوین می یابد که در شرایط افت جنبش در یک کشور از یک منطقه، اوضاع بحرانی در کشورهای هم مرز رشد کرده و جنبش اوج می گیرد. این امر نه تنها تأثیر تسریع کننده در تکوین امواج بحران و مقاومت در کشورهای هم مرز دارد، بلکه این امکان را بوجود می آورد که انقلابیون کشورهای که جنبش در آنجا در حال افت است از کشورهای همسایه بمثابه مناطق پشت جبهه خود جهت پیشبرد فعالیتهای انقلابی - بخصوص نظامی - سود جویند. اوضاع ترکیه در دهه ۱۹۷۰ تا کودتای سال ۱۹۸۰ و اوضاع کردستان عراق مثالهایی از این زمره اند.

البته علیرغم وجود این عوامل مساعد، باید خاطر نشان کنیم که پیرویه تغییر جنگ پار -

پاورقی

۱. واقعیت آن است که برای گسست ریشه ای از سلطه و مناسبات تحمیل شده از جانب امپریالیسم، باید ساختار کلی صنایع را در گرون ساخت و آنرا در خدمت اقتصادی موزون و مناسبات جدید در آورد. این امر بدون پایه گذاری قدرت نوین و اقتصاد نوین در جریان جنگی دراز مدت امکان پذیر نیست. نسخه ای که بسیاری از نیروها برای حل این تضادهای - پیچیده، بر نگاه داشتن و اداره آنها به همان شکل - البته می گویند تحت مدیریت خود - کارگران - (اینهمه می خواهند از کارگران مدیر و تکنوکرات برای امپریالیسم بسازند) مبتنی است. اینهمه می گویند "ما این روش را در پیش می گیریم، تا روزی که خودمان بتوا - نیم صنایع مادر بسازیم" (حتماً از طریق فروش عادلانه نفت و برقراری رابطه برابری و عادلانه تجاری با امپریالیستها) و "سپس وابستگی ها را قطع کنیم". تمام طرح های فوق که تحت عناوین گوناگون از قبیل "ملی کردن ها" و "دولتی کردن ها" در مرام نامه ها ویرانه - های اینان یافت می شود نشانگر آن است که اینها خواهان آنند که اربابان نوین گردند!

۲. تجارب انقلابی اخیر ایران نشان داده که فرصت دست زدن به عالیترین شکل مبارزه سیاسی انقلابی طبقه کارگر - جنگ انقلابی دراز مدت - مکرراً بدست می آید. موقعیت متزلزل رژیم شاه از اوائل سال ۵۷ آنچنان بود که سلطه نیروهای نظامی رژیم در بسیاری از شهرهای کوچک سریعاً شکننده گشته و در حوالی قیام بهمن در بسیاری از نقاط مسلماً خبری از ان حاکمیت آهنین نبود. در این موقعیت بسیار مساعد، یک نیروی کوچک پرولتاری اما مستحکم بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو توده دین می توانست طغیان انقلابی مردم را بسوی برپائی جنگ مسلحانه دراز مدت هدایت کند و حتی مناطقی را نیز آزاد کرده و با استقرار قدرت سیاسی سرخ و شروع تحولات انقلابی در روستا و زیر بنا در آن مناطق، جنگ خلق را آغاز نماید. نمونه های پراکنده و محلی از این امر در ماه های نزدیک قیام بوقوع پیوست. از آن جمله آزاد شدن شهر آمل بمدت چندین روز توسط مردم تحت رهبری یک نیروی محلی و کوچک کمونیستی. این نمونه اگرچه کوچک و ناپخته و ابتدائی بود، اما بدلیل آنکه انرژی انقلابی توده ها را، با جارت، در سطحی عالیتر رها می کرد، در مدت کوتاهی بر محبوبیت و پایه توده ای مبتکرینش افزود. اما بدلیل آنکه بطور آگاهانه و نقشه منسی منکی بر استراتژی شروع جنگ انقلابی و ارتقاء آن به جنگ خلق نبود، شتاب خود را از دست داد و ادامه نیافت. اگرچه ادامه آن بمعنای نگاه داشتن شهر نبود، اما می توانست نیروی وسیعی را در جهت شروع جنگ انقلابی جذب و سازماندهی کند. بدون شك ضعف این نمونه قبل از هر چیز به ضعف ها و انحرافات سیاسی و ایدئولوژیکی که گریبان جنبش کمونیستی را بطور عموم گرفته بود، برمی گشت.

توانسته انقلاب را تا بدانجا رساند که با دما و توفانهای فرمیستی - امپریالیستی و یا عوام - فریبی های رویزیونیستهای روسی و چینی فقط شعله های شورش توده ای را سرکش ترمی کند.

این مدعا، حزب کمونیست پرو است که در محاصره مرتجعین آمریکائی، روسی، چینی با اتکا به توده های کارگر و دهقان مبارزه ای جانانه را با نظام حاکم به پیش می برد و با خط صحیح

تعیین کننده در این راه، خط و رهبری است. بدین ترتیب وظیفه اصلی کمیونستهای فیلیپین عبارت است از متشکل شدن بدور خط مارکسیسم انقلابی (که اصول اساسی آن در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی منعکس گشته است) و هدایت مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی سرخ.

"در کشورهایی که هیچ حزب مارکسیستی لنینیستی وجود ندارد، وظیفه فوری انقلابیون کمیونست تشکیل آن با کمک جنبش بین المللی کمیونستی است. . . ."

حزب مارکسیست لنینیست باید بر اساس کسب قدرت سیاسی و تقبیل وظیفه آماده سازی تشکیلاتی، سیاسی و ایدئولوژیک خود و پرولتاریا و توده های انقلابی ساخته شود و سازماندهی گردد. همانگونه که بیانیه مشترک پائیز ۱۹۸۰ متذکر شد: به یک کلام، کمیونستها مبلغین جنگ انقلابی هستند. از این جنگ انقلابی و دیگر اشکال مبارزه انقلابی باید به مثابه عرصه ای تعیین کننده برای تربیت توده های انقلابی در جهت یافتن توانائی اعمال قدرت سیاسی و تغییر جامعه استفاده شود. . . ."

کلید بر سر انجام رساندن انقلاب دمکراتیک نوین نقش مستقل طبقه کارگر و توانائی آن، از طریق حزب مارکسیست لنینیست، در استقرار مؤمونی اش در مبارزه انقلابی است. تجربه دوباره و دوباره نشان داده است که وقتی یک بخش از بورژوازی ملی به جنبش انقلابی می پیوندد، نمی تواند یک انقلاب دمکراتیک نوین را رهبری کند و نخواهد کرد، چه برسد به هدایت نابه آخر آن. بهمین ترتیب، تاریخ و رشکستگی "جبهه واحد امپریالیستی" (یا بطور مشابه "جبهه انقلابی") که توسط حزب مارکسیست لنینیستی رهبری نشود را به نمایش گذاشته است، حتی زمانی که جنبش جبهه ای و یانیروهای درون آن رنگ آمیزی "مارکسیستی" (در اصل شبه مارکسیستی) اتخاذ کنند. اگرچه چنین تشکلات انقلابی مبارزات قهرمانانه ای را رهبری کرده و حتی ضربات سختی را بر امپریالیسم وارد آورده اند، اما به اثبات رسانده اند که از نظر ایدئولوژیک و تشکیلاتی قادر به مقاومت در مقابل نفوذ امپریالیستی و بورژوازی نیستند. حتی در نقاطی که چنین نیروهای قدرت سیاسی را کسب کرده اند قادر به متحقق کردن تغییر انقلابی تمام عیار جامعه نبوده اند و دیرباز و توسط امپریالیستها سرنگون می شوند یا خودشان دیرباز و دیر یک قدرت نوین ارتجاعی حاکم در اتحاد با امپریالیستها تبدیل می شوند.

(از بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونال-لیستی)

تیزانی به جنگ خلق، و تبدیل مناطق مورد مشاجره و تحت نفوذ به مناطق پایگاهی در ایران و کشورهای مشابه، طولانی تر شده و با وقوع تحولات ساختاری، امر برقراری قدرت سیاسی سرخ و حفظ آن وابستگی بسیاری به اوضاع جهانی و تحولات سراسری پیدا کرده است.

مناسبات پرولتاریای آگاه و پایگاه اجتماعی در مناطق شهری

فعالیت تبلیغی و ترویجی پرولتاریای آگاه در میان پایگاه اجتماعی خود و دیگر طبقات متحدش در شهرها، باید حول خلق افکار عمومی و سازماندهی نیرو در جهت برپائی جنگ انقلابی و ایجاد دژهای پرولتری باشد. کار حزبی در میان طبقه کارگر هیچ مفهوم دیگری جز این ندارد. (کار حزبی نه برای هدایت موفقیت آمیز مبارزات صنفی است و نه بخاطر تحمیل رفاه های سیاسی به رژیم حاکم). طبقه کارگر باید آگاه شود که جنگ خلق، پشت جبهه این طبقه برای هجوم به دژهای سرمایه داری است. باید آگاه شود که برای گرفتن قدرت سیاسی سراسری می باید در مقابل قدرت سیاسی حاکم، قدرت سرخ را برپا کرد. ایجاد قدرت دوگانه در جوامع نظیر ایران هیچ مفهوم دیگری مگر برپائی جنگ خلق ندارد. طبقه کارگر باید آگاه شود که با ایجاد پشت جبهه و قدرت سیاسی خویش است که می تواند ظرفیت رزمندگی و رهبری خود را افزایش داده، برای کسب سراسری قدرت سیاسی ترمین کرده و آمادگی لازم را کسب کند. باید آگاه شود که راه انقلاب در برگیرنده پیروزی در آزمت و پیچیده ای از پیشبرد مبارزه طبقاتی به اشکال گوناگون، اما بطور عمده بشکل جنگ طولانی خلق است. در چنین پیروزی ای است که پرولتاریای توانمند تأثیرات و نفوذ سیاسی - ایدئولوژیک طبقات غیر پرولتری بر پایگاه اجتماعی خود و متحدانش (دمقنان فقیر و خرده بورژوازی تهیدست شهری) را محدود و زائل کند. در این پیروزی است که با برقراری قدرت سرخ در مناطقی - هر چند محدود - و با متحول کردن مناسبات تولیدی و پایه گذاری اقتصاد نوین جامعه آینده - هر چند در اشکال جنبینی اولیه - پرچم سرخ را بر زمین محکم استوار کرده و مانع از آن می شود که در پیچ و خم های مبارزه طبقاتی صف وی با دیگران مخلوط شود. آمادگی برای کسب سراسری قدرت سیاسی و اعمال خط پرولتری بر دیگر طبقات خلقی در پیروزی پیشبرد این وظیفه مرکزی بدست می آید.

ستون فقرات رهبری ارتش پرولتری

باید از کارگران آگاه تشکیل شده باشد

رهبری پرولتاریا بر ارتش پارتیزانی و ارتش خلق، و تمام پیروزی جنگ خلق نه تنها از طریق اعمال خط سیاسی ایدئولوژیک پرولتاریا توسط حزب آن باید به پیش برده شود، بلکه می باید ستون فقرات رهبری ارتش انقلابی نیز از کارگران آگاه تشکیل شود. این یک بعد دیگر از اهمیت حیاتی کار تبلیغ و ترویج و سازماندهی کمیونستی در میان کارگران است. مضاف بر این، این کار و فعالیت در میان طبقه کارگر، ظرفیت نیروی پرولتری را برای سودگسز از طغیان های شهری در خدمت پیشبرد جبهه و آر پیروزی کسب قدرت سیاسی با لا می برد و پرولتاریا را آماده می کند که بدون دنباله روی از تحولات شهرها، از آنها استفاده کرده و ابتکار عمل تحولات شهری - از همه مهمتر قیام های شهری - را در دست خود گیرد. از طرف دیگر، پیروزی جنگ خلق، آزاد سازی مناطق، و مطرح ساختن قدرت سیاسی سرخ در برابر قدرت ارتجاعی حاکم، تأثیرات عمیق سیاسی - ایدئولوژیک را بر جامعه بجای می گذارد و بالاخص این تحولات بر توده کارگران مؤثر می افتد. کارگران و زحماتشان بر سرچگونگی نگرش و برخورد به قدرت سیاسی سرخ در کربحی عمیقاً سیاسی شده و بدون از تمایلات و گرایشات اکتونومیستی رایج، پیروزی قطعی شدن ذهنیت جامعه شهری را در مقابل امر رهبری پرولتاریا به پیش می رانند. با وجودیکه تکوین اوضاع انقلابی در شهرها توسط پیشرفت جنگ خلق و گسترش آن تسریع می شود، اما ریتم این تحول باریتم پیشرفت جنگ خلق همان نبوده و معمولاً تحولات انفجاری در شهرها سرعت و تقریباً ناگهانی وقوع می یابد. بدست گرفتن ابتکار عمل توسط پرولتاریا در موقع فراسیدن قیام (یعنی هنگامیکه پختگی تضادها امکان و احتمال وقوع آنرا پیش آورد) برای گرفتن رهبری نیروی انفجاری مهاجرین روستائی و خرده بورژوازی شهری حائز کمال اهمیت است. اگر پرولتاریای آگاه ابتکار و رهبری این تحولات را بدست نگیرد، نمایندگان سیاسی طبقات غیر پرولتری از موقعیت سودگسته و افاشار تهیدست و تحت فشار شهرها را بدست خود گرفته، این نیرو را بسد

حزب کمیونست پرو با اتکاء به آگاهی روز - از این واقعیت است که امروز بسیاری از نقاط افزون کارگران و ديمقنان با تمام سیرکها جهان - و در حال حاضر خصوصاً فیلیپین - را و شعبه بازبهای انتخاباتی و فرمیستی ارتجاع می توان به منطقه سرخ پرولتاریای بین المللی را در هم ریخته است. انقلاب پیرومونه روشنی و خلقهای ستم دیده جهان تبدیل نمود. عاملاً

چاره ساز سیاسی راه کار آمد

مقاله "چاره سازی های اخیر رهبران حزب توده" درج شده در "راه کارگر" شماره ۲۰ (آبان ۶۴) را باید خواند، بادقت هم خواند، چرا که با وجود اختصار بخوبی نشانگر سیاست کنونی رویزیونیستهای وابسته به اردوگاه سوسیال امپریالیستی در برخورد به معضلات ویژه فعا - لیتشان در عرصه ایران و تاکتیک ها و تدابیر فریبکارانه شان برای تأثیر گذاری بر مردم نفوذ خرابکاری در نیروهای سیاسی، و مهیا کردن زمینه برای برپائی "جبهه متحد" گذایشان است. بعلاوه، از مجرای برخورد به مقاله فوق الذکر می توان رؤس کلی سیاست سوسیال امپریالیسم شوروی در مورد مناسبات "احزاب و سازمانهای برادر" در سطح یک کشور معین را آشکار نمود. مقاله فوق الذکر با فحش و بدوبیراه بر رهبری حزب توده آغاز می شود - فحش هائی در سطح "خائن"، "خیانتکار" و سایر واژه های مهربانه، مقاله را از ابتدائاً انتهامراهی می کنند - تا برخی "شیبات" در مورد رویزیونیست بودن راه کارگر و به تبع آن، "شایعه" نزدیکیش به حزب توده و اکثریتیهارابی اثر گرداند. اما هدف اصلی از این فحاشی چیزی ریشه ای تر از رفع شیبات و نفی شایعات است، که جلوتر به آن خواهیم پرداخت. پیش از این کار بیانیید تا ساختار کلی مقاله را بررسی کنیم: وجود "ناراضیان" در صفوف حزب توده و نحوه برخورد رهبری حزب با این "موج ناراضیبتی" موضوع مقاله مورد بحث ماست. نحوه برخوردی که به گفته راه کارگر از حمایت رهبران فدائی (اکثریت) نیز برخوردار می باشد. راه کارگر می خواهد به مردم حقنه کند که موضوع را شوخی نگیرند و در عین حال از جالب بودن نتایجش غافل نشوند، چرا که توده های صادق و مبارزهوار - دارشوروی علیه رهبری اپورتونیست و خائسن حزب توده شوریده اند و این وظیفه انقلابیسی راه کارگر یهاست که از این شورش حمایت کرده، رهبران اپورتونیست را منفرد تر ساخته و در پیچه سازمانشان را بروی امواج ناراضیان بکشانند.

راه کارگر فکر همه جای داستان را کرده

است، قبل از هر چیز یک جناح قاعدتاً انقلابی از کادرهای رهبری تحت عنوان "بابک خسروی" و همفکرانش "جور کرده" که از قرار توسط رهبری اخراج شده اند و بیان شورش وسیع و روز افزون در میان صفوف توده ایهای باشند. سپس افسانه دو جناحی بودن حزب و تضاد میان پایه و رهبری یا کادرهای صادق و رهبری ربه آنجا کشاننده که از فریب ناخدا فضلی توسط رهبران صحبت می کنند و اینکه وی را خام کرده و از خارج کشور به ایران بازگردانند تا دستگیر و محاکمه شده و با ذلت اعدام گردد. یا اینکه از "کادربنیام" و شناخته شده ای چون تقی کی منش "یاد می کنند و می گویند که زیر شکنجه مقاومت کرده و کشته شده ولی رهبری خائن تا چند ماه این خبر را عمداً منتشر نکرده است." افراد صادق حزب توده در سناریوی راه کارگر، همه جا هستند و رهبری حزب را ذله کرده اند، در مقابل نیز رهبری به حربه اخراج این افراد پنهان برده است. ولی اکنون دیگر "طوفان در پیچه ها را گشوده" و حتی پشتیبانی اکثریتیها از رهبری حزب توده نیز نمی تواند چاره ساز باشد.

این تصویر کلی مقاله راه کارگر است. مقاله ای که هدف از نگارش آن، چیزی جز چاره سازی برای حزب توده، دفاع از خط سیاسی حزب توده و منافع بلوک سوسیال امپریالیستی پشتگاه حزب توده نیست. راه کارگر قرار است چاره ساز حزب توده باشد، از این طریق که یک حزب "انقلابی" توده - یک حزب تطهیر شده توده - با حذف ظاهری احتمالاً یکی دو نفر در سطح رهبری و جایگزینی آنها با یکی دو نفر از جناح "ناراضی" بوجود آورد. راه کارگر می خواهد حزب توده را به جریانی تبدیل کند که بتوان با آن بطور علنی وحدت کرد، و شعار "جبهه واحد" را با جمع و جور کردن یکی دو جریان دیگر متحقق گرداند. یا از طریق دیگر، راه کارگر می خواهد کادرهای کارگشته توده ای را که بواسطه رسوائی و ورشکستگی و آشکار شدن بیش از پیش ماهیت ارتجاعی این حزب، کار آئی و میدان عمل

مورد نیاز خود را از دست داده اند، تحت عنوان "اپوزیسیون حزبی" علنی ساخته و زمینه های با اصطلاح انشعاب از رهبری سابق و پیوستنشان به یک تشکیلات "صادق و مبارز و خوشنام" که راه کارگر باشد فراهم آورد. در واقع کار راه کارگر، گریم بازیگران سابق برای نقش های جدید بر صحنه سیاست سوسیال امپریالیستی است.

راه کارگر موظف است که از خط سیاسی و مبانی ایدئولوژیک حزب توده دفاع کرده و اعمال آن را در تمامی عرصه ها، خود بعهده گیرد. این جریان در اساسی ترین مواضع هیچگونه اختلافی با رهبران حزب توده ندارد و نمی تواند هم داشته باشد، چرا که سرچشمه این مواضع، نه فقط چند "رهبر خائن" توده ای، بلکه یک حزب بزرگ برادر - حزب رویزیونیست اتحاد شوروی - الهام بخش و رهبر تمامی رویزیونیست - های بلوک سوسیال امپریالیستی است. بنابراین مسخره بوداگر آنها به افشای خط ضد انقلابی حزب توده می پرداختند، مسخره بوداگر بر سر مقولاتی چون "انترناسیونالیسم"، "جنگ جهانی جبهه های متحد کدائی، وحدت عمل با کلیه نیروهای ارتجاعی تنها به صرف وجود سرسوزنی "تضاد" با امپریالیسم آمریکا و... با حزب توده وارد بحث و جدل می شدند. اصلاً در تمامی این موارد این خود حزب توده است که به شاگردان جوانش خط می دهد. هدف مرکزی فحاشی علیه رهبری حزب نیز آن است که توجه مردم را در برخورد به حزب توده تنها به جوانب مشخص و رسوائی از عملکرد این حزب معطوف دارد و دیگر کسی به سرچشمه این عملکردها، و دیدگاه و خط و برنامه ضد انقلابی عمومی پشت آن نپردازد هدف مرکزی، از زیر ضرب خارج کردن خط عمومی رویزیونیستها و منبج هدایت کننده و الهام بخش آنها و فرموله کنندگانشان، یعنی سوسیال امپریالیستهای شوروی می باشد. راه کارگر در نهایت نگرانی می نویسد: "کلمه توده ای امروز در ایران، در میان تمام مردم از جمله کارگران، یک فحش است"، بنابراین تمام تلاش خود را بکار می برد تا تنفر عمومی از کلمه توده ای به تنفر عمومی از خط رویزیونیستی و پشتگاه مادی

طبقه کارگر برمی گردانند. حال آنکه در صورت بدست گرفتن ابتکار عمل، اگر چه ممکنست پرولتاریا به کسب قدرت سیاسی در جریان قیام نائل نگردد، اما توازن قوا در دوره های متعاقب قیام بنفع وی شکل خواهد گرفت و مانع تحکیم و تثبیت سیاسی، ایدئولوژیک و عملی هیئت حاکمه (اعم از کهنه/یابوروژواهای تازه نفسی که جانشین حکومت سابق گشته اند) خواهد شد. این امر، تلاش های حکومت نوین را در جهت استفاده از اقسام و طبقات غیر پرولتر درون شهرها علیه جنگ خلق و مناطق سرخ، و مبارزات طبقه کارگر عقیم می گذارد. مضافاً، طبقه کارگری تواند نیروی وسیعی را در پیروسی قیام جذب کرده و برای شروع یا گسترش جنگ انقلابی در اکثر نقاط سازمان دهد.

پرولتاریا به مسئله دولت و کسب قدرت سیاسی و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق بمثابه کامی تدارکاتی در راه استقرار سوسیالیسم و پیشروی بسوی کمونیسم، از این دریچه نگاه می کند. در اصولی که بر شمردیم تا زمان دستیابی پرولتاریا به اهداف مرحله ایش تغییری حاصل نخواهد شد. تمام فعالیت های انقلابی در شهر و روستا، هر آنجا که شرایط بسرای شروع عملی جنگ انقلابی وجود دارد باید آغاز گردد، و در هر آنجا که چنین شرایطی وجود ندارد باید از نظر سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی و برنامه ای برای آن تدارک دید. همه این فعالیت های باید در راستای پاسخگویی به آن اهداف انجام پذیرند. در صورت بوجود آمدن امکانات فعالیت انقلابی بصورت علنی (نظیر دوره پس از قیام ۵۷) کماکان فعالیت های علنی باید در خدمت گسترش و تشدید پیروسی جنگ خلق باشد، نه فراموش کردن آن. اگر فعالیت های سیاسی و نظامی، مخفی و علنی را نقشه مند در خدمت این وظیفه مرکزی قرار ندهیم، در مجموع همگی اینها به اموری بی ثمر بدل گشته و نتیجه ای جز به هرز رفتن نیروها با بار نخواهد آورد.

جنگ خلق و مسئله ارضی - دهقانی

"وزن نسبی شهرها نسبت به روستاها، هم از نظر سیاسی و هم نظامی، مسئله بسیار مهمی است که بدلیل رشد فزاینده سرمایه داری در برخی از کشورهای تحت سلطه خود نمائوسی می گنجد. در برخی از این کشورها درست است که مبارزه مسلحانه با برآوردن قیام های شهری شروع شود. مضافاً بدنبال سیاست محاصره شهرها از طریق دهات نرفتن، صحیح است. بعلاوه حتی در کشورهایی که راه انقلاب محاصره شهرها از طریق دهات است، شرایطی که بر آمدهای توده ای به خیزش ها و قیام های شهری بیانجامد امری امکان پذیر است، و حزب باید آمادگی استفاده از چنان شرایطی را در متن استراتژی عمومی اش داشته باشد. معدها در هر دو حالت، توانائی حزب در بسیج انقلابی دهقانان تحت رهبری پرولتری برای پیروزی امری حیاتی بحساب می آید." - بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - استراتژی کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ خلق بدون شك در برگیرنده یک عامل حیاتی بنام اتکاء بر دهقانان و استفاده از مناطق پایگاهی روستائی برای پیشبرد جنگ است. بعبارت دیگر، موضع طبقه کارگر در مورد دهقانان و مناطق پایگاهی مسئله ایست مربوط به رهبری انقلاب و کسب قدرت سیاسی. بر خورد به دهقانان بمثابه ارتش ذخیره پرولتاریا هم در پیشبرد جنگ پرولتاریا برای سرنگونی حاکمیت سیاسی طبقات ارتجاعی و هم پیشبرد تحولات انقلابی در مناسبات حاکم برجامعه بمثابه تدارکی برای گذار به سوسیالیسم، از زمان لنین تا کنون خط تمایزی مابین نیروهای اصیل کمونیستی از یکطرف و ترویسکیستها و رویزیونیستها از طرف دیگر بوده است. تحولات سرمایه دارانه پیش گفته به هیچوجه از اهمیت این مسئله نکاسته و کماکان دهقانان یک نیروی بالقوه انقلابی و متحد طبقه کارگر در برانجام رساندن انقلاب دموکراتیک می باشند. اما این نیرو فقط تحت رهبری طبقه کارگر به نیروئی بالفعل تبدیل گشته و ذخیره پرولتاریا خواهد شد. مسلماً انقلابی کردن دهقانان پیروسی سخت و پیچیده است، اما پرولتاریای آگاه می تواند با تکیه بر دهقانان فقیر و پرولتاریای روستا بر مشکل عقب افتادگیها و تزلزلات دهقانان میانه حال و مرفه فائق آید. حرکات و خیزش ها و جنگهای دهقانی پس از انقلاب ۵۷ ماهیت این خیزش ها (خیزشهای دهقانی برای مصادره زمینهای مالکان ارضی بزرگ و دولت) مسلماً نشان داد که دهقانان دارای پتانسیل انقلابی عظیمی (بمراتب عظیمتر از فی المثل دیپلمه های بیکارا) می باشند. و پرولتاریا بارها کردن انرژی انقلابی آنان می تواند ارتش فداکار، قابل اتکاء و بی باکی از اینان برای خویش فراهم آورد.

علیرغم تمام تحولاتی که "انقلاب سفید" امپریالیستی در روستاها انجام داد و علیرغم رشد بی سابقه عناصر سرمایه داری در ایران، کماکان در اکثر روستاهای ایران مناسبات نیمه فئودالی به اشکال گوناگون سنتی و دولتی - حداقل بشکل ادامه سلطه آتوریته سنتی خانواده های مالک ارضی فئودال، آتوریته مذهبی و عشیرتی، اسارت زنان و... به زندگی

حزب توده - بلوک سوسیال امپریالیستی بدل نگردد. چرا که اگر مردم به چنین سطحی از آگاهی انقلابی دست یابند، آنگاه هیچ تمامی رویزیونیستها - منجمله راه کارگر - را در هر قدم و بیخض بزبان آوردن هر حرفی خواهند گرفت و واژه "راه کارگری" هم در میان تمام مردم از جمله کارگران به یک فحش بدل خواهد شد. راه کارگری خواهد موقعیت کنونی خود، یعنی حضورش در میان صفوف اپوزیسیون مترقی و ارتباط و نشست و برخاست هایش با گروه ها و سازمانهای مختلف جنبش را از دست بدهد. مثلاً مگر امروز حزب توده یا اکثریست می تواند علناً میان نیروهای مختلف جولان دهد؟ واضح است که خیر. پس چرا راه کارگر با رو کردن دست خود، بانسان دادن چهره کاملاً توده ای، خود را از نوعت جولان دهدی، تماس با نیروهای انقلابی و حتی باز کردن باب همکاری با بعضی نیروها محروم گرداند؟ مگر راه کارگری که آشکارا با توده - اکثریت متحد باشد می تواند در منطقه حضور یابد و بسادگی آتش بیار معرکه در میان گروه ها و نزاع های "درون سازمانی" گردد؟ مسلماً خیر. بدون حفظ ظاهر، راه کارگر نمی تواند آموری بش را - که انجام همین نوع کارهاست - به پیش برد. از طرف دیگر، این جریان به وجود تزلزلات معینی در میان برخی نیروهای مترقی و انقلابی نسبت به اردوگاه سوسیال امپریالیستی واقف است و می خواهد به سرپل ارتباطی میان این قبیل نیروها و "اردوگاه سوسیالیستی" بدل شود. در واقع، قرار دادن راه کارگر افشاء نشده در مقام سرپل ارتباطی در عین حال تسهیلات معینی را برای نزدیکی در اختیار جریانانات متزلزل قرار می دهد. امروزیک نیروی ظاهراً مخالف امپریالیسم شوروی، و منجزر و گریزان از حزب توده و اکثریت می تواند بی محابا راه کارگر را جریا نی خرده بورژوازی انقلابی بنامد و بدین ترتیب به سوسیال امپریالیسم نخ دهد، ولی از طریق حزب توده - اکثریت نمی تواند چنین کند. این تزلزل از دید تیزبین سوسیال امپریالیستها دور نمانده و درست به همین خاطر و دلایلی مشابه است که جریانی مانند راه کارگر موجود نیست یافته: راه کارگر سرپل ارتباطی میان سانتر - یست ها و متزلزلین در جنبش ایران با اردوگاه کدائی است.

این وظیفه هر نیروی انقلابی جدی است که باتوجه به نقش و عملکرد کنونی راه کارگر به تاریخچه این جریان رجوع کرده و سیر تحولات درونیش را با دقت بررسی کند. مسلماً "زدل این بررسی نکات بسیار مهمی پیرامون تاکتیک ها و تدابیر نیروهای رویزیونیستی در راه فریب مردم و سازمانهای انقلابی جنبش، نه فقط در ایران بلکه در سطح بین المللی، نصیب انقلابیون خواهد شد که در کار افشای همه جانبه رویزیو -

... راه کارگر

ادامه می دهد . حتی پس از انقلاب بسیاری از جوانب مناسبات نیمه فئودالی تحت رهبری دستگاه روحانیت احیاء و تحکیم شده است (تحکیم اسارت زنان، نحوه اداره موقوفات ، سلطه مقامات مذهبی بر زندگی روستائیان و ...).

تحولات سرمایه دارانه ای که در دوران رژیم شاه در بخش کشاورزی و روستاها انجام شده، نه تنها تضادهای طبقاتی درون روستاها را کمتر نکرده بلکه بیشتر و بیشتر این نقاط را به انبار باروتی مبدل ساخته است. علیرغم تمام این تغییرات ، انقلاب ارضی مسئله مرکزی انجام تحولات انقلابی در روستاهای ایران می باشد. در واقع، اولین گام پرولتاریا در متحول کردن مناسبات کهن در روستا، انقلاب ارضی است .

بهر صورت تغییرات فوق الذکر نه تنها مسئله خواست زمین را در میان دهقانان بکناری زده است بلکه حتی در میان آن دسته از دهقانانی که هنوز دوران اولیه پرولتریزه شدن را می گذرانند، نیز وجود دارد. باید به این نکته نیز واقف بود که انقلاب ارضی نه تنها انرژی دهقانان بی زمین و کم زمین را در روستاها رها کرده و آنان را آماده گرد آمدن تحت پرچم پرولتاریا و جنگیدن علیه نظام حاکم خواهد کرد، بلکه می تواند بپاییده مرکز ثقل سیاسی و مبارزاتی (و با برپائی مناطق سرخ، حتی مرکز ثقل اقتصادی) مهاجرین روستائی در شهرها نیز بدل گردد. از طرف دیگر مسئله انقلاب ارضی نه تنها برای برانگیختن نیروی انقلابی دهقانان لازم و حیاتی است بلکه رابطه ای لاینفک با امر رها کردن جامعه از مناسبات تولیدی امپریالیستی دارد. سلطه امپریالیسم وابسته است به خصلت معوج اقتصاد جامعه (چه کشاورزی و چه صنایع ، چه روستاها و چه شهرها). بقایای مناسبات نیمه فئودالی بخشی از مناسبات امپریالیستی حاکم هستند و در واقع در درون آن ادغام شده اند و در خدمت آن قرار دارند. در واقع پابرجا ماندن این اعوجاج و بقایای مناسبات نیمه فئودالی یعنی پابرجا ماندن سلطه امپریالیسم .

مسئله تغییر و تحولات ساختاری، به تشدید استثمار دهقانان و پرولتاریای روستاها انجام میدهد و به همان نسبت نیز نیروی انقلابی نهفته در آنان را فزونی بخشیده است - نیروی که باید در خدمت انقلاب دمکراتیک بر رهبری پرولتاریا آزاد شده و سازماندهی شود. چشم پوشی از برانگیختن دهقانان و رهبری آنان در انجام رساندن انقلاب ارضی مساوی است با دست نزدن به سلطه امپریالیسم. اگر پرولتاریا قرار نیست ضمیمی از جمعیت کشور را بسیج سیاسی و رهبری کند پس چه کسانی را خواهد کرد؟ آنهایی که صحبت از انقلاب می کنند و سلی تحت نام "پرولتریسم" و ... از بسیج سیاسی و انقلابی توده های دهقان سر بازمی زنند (همانگونه که تحت همین عناوین از بسیج انقلابی کارگران سرباز زده و کمر به مسموم کردن ذهن کارگران با خطوط اکتونومیستی و بورژوازی بسته اند) در واقع از انقلاب منظورشان بقدرت رسیدن دارو دسته خودشان است. اینها اگر بسر کار بیایند و بمانند، بوروکراتها و کمپرادوهای جدیدی خواهند بود که تنها فرقی با هیئت حاکمه فعلی جهت حفظ مناسبات امپریالیستی، در استفاده از کلمات و ادبیاتی متفاوت می باشد.

رابطه حزب پیشاهنگ پرولتری و جنگ خلق

"اگر قرار است انقلابی صورت گیرد، باید یک حزب انقلابی وجود داشته باشد. بدون یک حزب انقلابی، بدون حزبی که بر اساس تئوری انقلابی مارکسیستی لنینیستی و بشیوه انقلابی مارکسیستی لنینیستی ساخته شده باشد، رهبری طبقه کارگر و توده های وسیع مردم در جهت شکست امپریالیسم و سگان زنجیریش غیر ممکن است." - مائوتسه دون -

هیچ اغراق آمیز نیست اگر بگوئیم پرولتاریا بدون حزب انقلابی خود که با پیشروترین تئوری انقلابی یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون مسلح شده باشد، هیچ چیز ندارد. در تاریخ هیچ طبقه ای بدون رهبری سیاسی خود که از آگاهترین و دوراندیشترین و تواناترین نمایندگان منافع تاریخی اش تشکیل یافته، قادر به کسب قدرت نبوده است.

این امر در مورد پرولتاریا بیش از همه صادق است: چرا که هدف نهائی پرولتاریا نابودی تمام تمایزات طبقاتی در سطح جهان است و این هدف ریشه ای ترین گت ها را از مناسبات تولیدی کهن، مناسبات اجتماعی کهن و ایده های کهن الزام آوری سازد. و مبادی رزه اش باید از میان پیچ و خم های گوناگون و مراحل پیچیده ای گذر کند که مستلزم رهبری امر کسب قهر آمیز قدرت سیاسی، متحول ساختن جامعه و ادامه انقلاب تحت حاکمیت پرولتاریا است .

اگر چه ممکن است جنگ انقلابی قبل از تشکیل حزب تحت رهبری یک سازمان منکی به پیشروترین تئوری انقلابی آغاز شود، اما مطمئناً در پروسه تدارک و پیشبرد وظیفه مرکزی مهمترین و عاجلترین وظیفه معیاری است از تشکیل حزب کمونیست انقلابی طبقه کارگر، از آگاه ترین، تواناترین و دوراندیش ترین نمایندگان منافع این طبقه و ساختن

نیم جهانی مؤثر خواهد افتاد .

باید پرسید: داستان آن آنرا کار در راه کارگر که در بهار ۶۰ با انتشار جزوه ای پیوستگی خود را به نیروهای وابسته به "اردوگاه سوسیا - لیستی" اعلام کردند (جزوه ای که روی میز فدائیان اکثریت بفروش می رسید) چه بود و به کجا انجامید؟ ماجرای اعلام انحلال راه کارگر در سال ۶۰ چه خاطر بود؟ و چطور یک جمع منحل شده بعد از گذشت دو سال و نیم بفکر فعالیت دوباره می افتد، آنهم درست موقعی که حزب توده دچار تلاشی گشته است. اجواب مابه این سوالات روشن است: راه کارگر منحل شد، چرا که مسئله سیاست رویزیونیستی و خط حزب توده در درون این جریان تنها محدود به آن ۲ نفر انشعابی نمی شد و در واقع این انحلال بمعنای سیر انداختن در مقابل حکومت جمهوری اسلامی و باز کردن بندهای سازمانی از روی طیفی بود که تصمیم خود مبنی بر توده ای شدن را گرفته بودند. راه کارگر دوباره اعلام موجودیت کرد چرا که حزب توده دچار شکست و تلاشی شده و خلاء ناشی از این تلاشی را سوسیال امپریالیستها در صحنه سیاسی ایران می بایست با نیروی "خوش سابقه" و "خوشنام" که معضلات ناشی از بی آبرویی حزب توده را نداشته باشد، پر می کردند. اینک آن ۲ نفر (یا بیشتر!) چه نقشی در این میان داشتند را بهتر است خود راه کارگر روشن کند، در هر صورت این امر در اصل قضیه تفاوتی ایجاد نمی کند: راه کارگر یک نیروی سرپارویزیونیستی است که نقش کارگزار سوسیال امپریالیسم شوروی را به همراه حزب توده و اکثریت بعهده گرفته است. وجود ارتباط تنگاتنگ و فعالیت همگون و مشترک میان اینها امری است بدیهی، اما بعینت مناسب نبودن شرایط، این ارتباط و فعالیت، امروز شکل غیر علنی بخود گرفته است. با این وجود، هیچ رویزیونیستهارا در حین ارتکاب جرم اینجا و آنجا نمی توان گرفت . برای مثال، مقاله خبری کوتاه می در راه کارگر (شماره ۱۸ - تیر ۶۴) در مورد کنفرانس جهانی زنان در نیایروبی درج شد و از فرار معلوم راه کارگری هادراین کنفرانس شرکت داشته اند و ... بگذارید تا شرح ماوقع را از زبان خودشان بشنویم:

"نکته چشمگیر در کنفرانس مزبور این است که در مقایسه با دو کنفرانس پیشین، رشد کیفی جنبش دمکراتیک زنان راه در سطح جهانی و هم در سطح میهنان بخوبی منعکس نمود.

"در ارتباط با همین مانیز، دستاوردهای کنفرانس حاکی از همین ارتقاء کیفی است. . . در کنفرانس ۱۹۷۵ و ۱۹۸۰... توده زنان ایرانی نماینده ای نداشتند، در حالیکه در کنفرانس کنونی علیرغم تلاش های مدبوحانه رژیم برای اینکه هیئت نمایندگی خود را نماینده زنان ایرانی جابزند، حضور مؤثر نمایندگان مرقی زنان از جانب کمیته های دمکراتیک

گوناگون، دید و عمل ارتجاعی رژیم را در رابطه با حقوق زنان افشاء کرد.

"در پایان گروه های شرکت کننده ایرانی قطعنامه مشترکی منتشر کردند." (تأکیدات همگی از حقیقت است)

پیش از هر چیز، راه کارگری ما، حضور نمایندگان زنان ایران از جانب کمیته های دمکراتیک گوناگون را بعنوان "ارتقاء کیفی دستاوردهای کنفرانس" یا "رشد کیفی جنبش دمکراتیک زنان در سطح میهنان" معرفی می کنند. حال این کمیته ها متشکل از چه نیروی هائی بود، و چرا شرکت این نیروها ارتقاء کیفی و رشد کیفی بحساب می آمد، نکاتی است که راه کارگر عمداً سکوت گذاشته است. در گزارش فوق تنها مشخص شده که اینها "نمایندگان موقتی زنان" بوده اند و در کنفرانس "حضوری مؤثر" داشته اند. دقت کنید! نمایندگان موقتی زنان که طبق تحلیل راه کارگر، برخلاف دو

کنفرانس پیشین، "نماینده توده زنان ایرانی" بوده اند. البته در اینجا بنظر می رسد اشتباهی تاییدی رخ داده، که بعداً به آن می پردازیم. ولی در "ترقیخواهی" این نمایندگان جای هیچ شک و شبهه ای نیست، چرا که در پایان کنفرانس، "گروه های شرکت کننده ایرانی" (قاعدتاً شامل "رفقای راه کارگر") قطعنامه مشترکی منتشر کرده اند. برای رفع ابهامات و نارواییها ما بپایه تاقطه دیگری از این معارفاشته و باطلعات موجود جور کنیم:

"هیئت اعزامی رژیم (به کنفرانس ناپروبی نه تنها به این هدف دست نیافت بلکه در اثر افشاکری زنان انقلابی و موقتی ایرانی شرکت کننده در کنفرانس... بی آبرو شد. زنان موقتی و انقلابی ایرانی شرکت کننده در کنفرانس به افشای فجایع رژیم جمهوری اسلامی برعلیه زنان پرداختند... تشکیلات دمکراتیک زنان ایران از تریبون رسمی سیاست مسای جنگ افروزان رژیم را مورد حمله قرار داد...". (تأکیدات از حقیقت است)

در نهایت "تعجب" باید بگوئیم که این خبر تکمیلی در مورد کنفرانس ناپروبی به نشریه راه کارگر تعلق نداشته، بلکه از نشریه کار (اکثریت) نقل گردیده است. می بینید که در میان اکثریتها - و ایضاً توده ای ها - نیز صحبت از "زنان انقلابی و موقتی ایرانی" است و دکانی بنام "تشکیلات دمکراتیک زنان ایران" که قاعدتاً توسط حزب توده - اکثریت علم شده است و... سایر قضایا.

تصویر کامل شد! این "نمایندگان موقتی" همان توده - اکثریتی های بقول راه کارگر خائن بوده اند که "ارتقائی کیفی" در دستاوردهای کنفرانس بوجود آورده و "حضوری مؤثر" داشته اند. خائنینی تا بدان حد "موقتی" که راه کارگر را به پای انتشار قطعنامه ای مشترک کشانده - اند. اینجاست که نقاب از چهره ریز بیونیست-

های راه کارگر فرومی افتد و بار دیگر وجود اشتباه تاییدی در متن گزارش کنفرانس را به خواننده یادآوری می کند: بجای "نماینده توده زنان ایرانی" بخوانید "نماینده زنان توده ای ایرانی".

این تنها مهمتی بود نمونه خروار ارتباط و همکاری میان راه کارگر و جریانات کهنه کار ریز بیونیست مسلماً "ابعادی و سبعترازی" داشته و با توجه به یکانگی در خط و برنامه عمل سیاسی و مبانی ایدئولوژیک، این همکاری در حد فعالیت های شاخه های مختلف یک تشکیلات واحد به پیش می رود. رد و بدل شدن عنصری چند در بین این نیروها، امری عادی و پیش پا افتاده است. اینها بیشتر شبیه شعبات گوناگون - اما عمیقاً مرتبط به هم - یک مؤسسه اند که بر مبنای تقسیم کاری دقیق و منظم پیش رفته و گاهی اوقات متخصصین ثابتی نیز برای پیش برد بهتر امور به تمامی شعب سرزده و کارها را راه می اندازد. سرمایه دار اصلی شرکت و مدیر کل آن بلوک سوسیال امپریالیستی تحت سرکردگی اتحاد شوروی است و بر اساس یک برنامه ریزی مرکزی، وظایف مشترک و مجزای هر بخش تعیین گشته است. همانگونه که وظایفی مشترک و اهدافی مشترک همه این طیف رنگارنگ را به هم متصل می کند، نهایتاً "در مواجهه با اراده انقلابی و رزم دوراناز پرولتاریا و خلقهای تحت ستم ایران و جهان برای سرنگونی کل سیستم امپریالیستی و نابودی هر دو بلوک شرق و غرب، سرنوشت مشترکی نیز در انتظار همه اینها خواهد بود. این همان نکته ای است که راه کارگر بطور ناخواسته در انتهای مقاله "چاره سازی های اخیر رهبران حزب توده" بیان کرده:

"سرنوشت اکثریت و حزب توده و امثالشان بهم گره خورده است!"

اما برای افشای ماهیت راه کارگر و امثال راه کارگر نمی توان و نباید صرفاً به چند فاکت و عملکرد معین بسنده کرد. باید با مسلح شدن به خط و ایدئولوژی پرولتری، با اتکاء به علم ما - رکیسم لنینیسم اندیشه ما، توده دون کارا کتر و ماهیت و جهت گیری کلی جریانات ریز بیونیستی را مورد بررسی قرار داده، برای توده های وسیع مردم افشاء نمود. باید مردم را به این علم و شناخت مسلح کرد تا جدا از اینگونه بند آبدار دنیا، جدا از تماس ها و ارتباطات نیروهای ریز بیونیستی، قادر به تشخیص ریز بیونیسم در خط سیاسی - ایدئولوژیک و برنامه عملی هر نیروی - اعم از شناخته شده یا ناشناخته - باشند، تا بتوانند به سرمنشای ریز بیونیسم و پایگاه مادی آن در سطح بین المللی (اردوگاه سوسیال امپریالیستی و در رأس آن شوروی) پی ببرند. و توان مبارزه با این پدیده مخرب و خطرناک را که بعنوان بخشی از نظام جهانی امپریالیستی عمل می کند، پیدا کنند. آنوقت است که دیگر

خواندن یک تحلیل راه کارگر در مورد اوضاع

جهانی، بپایک تفسیر خبری ساده از سوی جنس زب نشده می تواند بخش مشترک جانبداری از منافع کلی شوروی سوسیال امپریالیستی را در این دنوشته - علیرغم فحاشی نویسنده کانشان به یکدیگر - و همچنین نخ مشترک اینها با تمامی جریانات ریز بیونیستی ایران و جهان را بدست مردم آگاه دهد.

اما سؤال دیگری در ارتباط با تعداد این مراکز ریز بیونیستی همگون در یک کشور وجود دارد: چرا احزاب برادروم مسلکی مانند راه کارگر، حزب توده و اکثریت که عیان و پنهان کاملاً از یکدیگر حمایت کرده و دارای خط سیاسی - ایدئولوژیک یکسانی هستند، ظاهر را تشکلات مجزائی می باشند؟

از اوائل دهه ۸۰، بعد از روی آور شدن بخشی از نیروهای سابقاً م - ل یا گروه های انقلابی خرده بورژوائی - که زمانی در مبارزه سیاسی ایدئولوژیک میان ریز بیونیسم خروشچسفی و مارکسیسم لنینیسم - اندیشه ما، توده دون جانسب جریان پرولتری را گرفته بودند - بسوی بلوک سوسیال امپریالیستی، و همچنین ورشکستگی و آبرو باختگی بیش از حد احزاب سنتی ریز بیونیست کشورهای مختلف - نظیر حزب توده - بحث در مورد نحوه برخورد به سازمانهای گوناگون هوادار بلوک شوروی در میان خود روسها و اقمارشان مطرح شد. فی المثل در کنفرانس احزاب برادر که در سال ۱۹۵۹ برگزار گشت، هیئت نمایندگی "حزب زحمتکش ویتنام" و همچنین یوناماریف - یکی از تئوریسین های اصلی حزب ریز بیونیست شوروی - از سازمانها و احزاب "انقلابی امپریالیستی و جوان" - نظیر اکثریت و ریز بیونیست های (میر) شبلی - دفاع نموده و خواهان توجه بیشتر جریانات بین المللی ریز بیونیستی نسبت به این قبیل جریانات شدند.

البته، روسها پیش از این تاریخ هم با مسئله وجود احزاب گوناگون هوادار خود در سطح یک کشور و بر روی بودند که مثال مشخص آنرا در افغان - نستان مشاهده کردیم - وجود و حزب رقیب خلق و پرچم - راه پیشهای آنها در برخورد به اینگونه مسائل، طرح همکاری احزاب برادر بر مبنای کار پایه ای جبهه ای همود که با اصل قرارداد منافع اتحاد شوروی به پیش برده می شد. در برخورد به ریز بیونیستهای جوان نیز روس ها کاملاً بر همین طریق پای فشردند و بهیچوجه در جهت حذف یکی از احزاب هوادار بود دیگری حرکت نکردند. باید در نظر داشت که اتخاذ تدا امپریونیست توسط شوروی ها مبنی بر "جوان گرائی" در احزاب ریز بیونیست (خصوصاً بعد از قدرت یابی کورباچف) می تواند به محول ساختن وظایف و مسئولیت های بیشتری بردوش ریز بیونیستهای جوان منجر شود و از نقش بقایای پوسیده رهبران کهنسال احزاب سنتی بکاهد.

ولی آنچه امروز بصورت تعدد نیروهای هوا - دار شوروی در یک کشور جلب نظر می کند، علت

... راه کارگر

دیگری نیز دارد. اصولاً استراتژی کلی شوروی در برخورد به سازمان ها و تشکل های گوناگون ایوبیسیون ضد آمریکائی مدتهاست که بر پایه نفوذ، تأثیر بر خط سیاسی و طرد عناصر بیجانهای انقلابی این سازمانها استوار شده است. در مواردی ردی نیز آنها با برنامه، تشکلی بامواضع انقلابی و حتی ضد شوروی درست کرده اند تا بعد از پایه گیری، با استفاده از اهرم های سیاسی - تشکیلاتی از درون به استحاله و جذب نیروی بسیج شده حول این تشکل بپردازند. اینگونه تشکلات مستحیل شده، تحت نفوذ قرار گرفته، با شوروی ساخته، همان نیروهای هستند که قرار است اعلام جبهه واحد کنند. وجود چند حزب و گروه مختلف هوادار شوروی از لحاظ تبلیغاتی نیز تأثیرات مطلوبی را برای روسها در بر دارد. یک رشته تبلیغات هم جهت، تحت لوای سازمانهای گوناگون و همچنین تحت عنوان دهان پر کن "وحدت چند نیروی انقلابی" مسلماً در ذهن ناآگاهان مؤثر تر خواهد افتاد تا فعالیت تحت پرچمی منفرد. در واقع، تبلیغ "وحدت عمل چند نیرو" برای آنست که برواقعیت انفرادی و بیرونیستند در میان توده های وسیع پرده افکند. این افراد برخاسته از تضاد آشتی ناپذیر منافع بلوک سوسیال امپریالیستی با منافع پرولتاریا و خلقهای ستم دیده جهان بوده و بعلاوه کارنامه مملو از خیانت و جنایت احزاب رویزیونیست در آمده گذشته ابعادی وسیع یافته و چشم اسفندیار طرحهای تبلیغاتی و بسیجی بلوک شرق در کشورهای تحت سلطه غرب است. اما اگر این افراد، توسط نیروی آگاه پرولتری و با کاربرد تحلیل و تشریح علمی بر پایه مارکسیسم - لنینسم - اندیشه مائوتسه دون، به مرز بندی آگاهانه و انقلابی توده ها با مجموعه نظام امپریالیستی بدل نکرد، همواره این خطر وجود دارد که با وقوع برآمدهای توده ای، کارگزاران هر یک از دو بلوک امپریالیستی بر حسب شرایط برجسته مردم سوار شده و از آن در جهت ادامه سیستم ستم و استثمار و کنار زدن رقیب از صحنه سود جویند. بدین جهت، افشاکاری همه جانبه و عمیق از ماهیت و خط سیاسی و مبنای ایدئولوژیک وابستگان غرب و شرق (و در این مورد مشخص، امثال توده - اکثریت و راه کارگر) جزئی حیاتی از فعالیت انقلابی پرولتاریای آگاه برای دگرگون ساختن جهان کهنه می باشد.

پاورقی ها

* در مورد برخی نیروهای سانتریست هوادار شوروی نظیر فدائیان (اقلیت) باید بگوئیم که به اعتقاد ما آنها از لحاظ ماهیت طبقاتی و کارا کتر و جایگاهشان در صف بندی های سیاسی موجود در ده حزب توده - اکثریت - راه کارگر قرار ندارند. آنچه مسلم

و استحکام بخشیدن به آن در جریان پیشبرد وظیفه مرکزی. از طریق رهبری حزب و با اتکاء به قوانین حاکم بر جامعه و تکامل اوضاع و مبارزه طبقاتی است که توده ها بطور کنگسرت تعلیم یافته و از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی برای پیچ و خم های انقلاب آماده می شوند. اتکاء بر مارکسیسم - لنینسم - اندیشه مائوتسه دون و استحکام بروی یک خط سیاسی صحیح و اعمال آن پیش شرط فراهم آوردن رهبری توانای پرولتری است. مسلماً در اعمال خط صحیح، سازمان کمونیستی کیفیت لازم را برای تشکیل حزب بکف خواهد آورد. اما باید به این امر بطور ویژه و بمناب و وظیفه ای عاجل پرداخته شود، زیرا طبقه کارگر بدون ستاد فرماندهی نخواهد توانست وظیفه مرکزی خود را تا به انتها و موفقیت آمیز به پیش برد.

رابطه حزب و ارتش خلق

مهمترین اصل خط نظامی مارکسیستی عبارت است از لزوم حاکمیت خط سیاسی ایدئولوژیک بر اسلحه، لزوم فرماندهی حزب بر ارتش و نه بالعکس. بدون رعایت این اصل هیچ جنگی و طبعاً هیچ ارتشی واقعاً و تا به آخر انقلابی نخواهد بود. فقط آن جنگی می تواند نقش متحول کننده و انقلابی داشته باشد، و به واقع جامعه کهن را زیر و رو کرده و جامعه نوین را به جای آن مستقر کند که تحت رهبری خط پرولتری و حزب پرولتری باشد. از آنجائیکه جنگ ادامه سیاست بشکل دیگری است، هر جنگی با اجبار دارای سیاستی است - بورژوازی یا پرولتری و راه سومی در میان نیست. هیچ جنگی (حتی جنگهای عادلانه) ماهیتی مافوق طبقاتی نداشته و در نهایت و بطور مسلم منافع طبقات معینی را نمایندگی می کنند. ماهیت طبقاتی هر جنگی را در درجه اول از خط حاکم بر آن و سپس از عملکرد آن (ارتباط آن با توده های مردم و برخوردش به مناسبات و ایده های کهن غالب بر جامعه و مناسبات درونیش) میتوان دریافت. جنگی را که پرولتاریا به پیش می برد، با جنگ دیگر طبقات (حتی خرده بورژوازی انقلابی) متفاوت است و با هدف و شیوه های یکسانی به پیش نمی روند. بنابراین این جنگ رهبری کیفی خود را طلب می کند.

اتکاء به توده ها و لزوم آگاهی سربازان ارتش خلق

در ارتباط لاینفک با این اصل که سیاست باید بر اسلحه حاکم باشد، اصل مارکسیستی اتکاء به توده ها در جنگ انقلابی مطرح می شود. اصل فوق بر این نکته تأکید می کند که انسان تعیین کننده است و نه جنگ افزار. این خط تمایز مهمی بین مارکسیست ها و رویزیونیست ها است، چرا که اصولاً مارکسیسم انسان را مدنظر دارد و نه اشیاء و ابزار را. در واقع با معکوس کردن این رابطه یک اصل بورژوازی بدست می آید. بدیهی است که ارتش های بورژوازی و رویزیونیستی فقط تا به اندازه توده ها اتکاء می کنند که توده ها جنگ افزار آنان را در خدمت به منافع بورژوازی آنان مورد استفاده قرار دهند.

از اینجاست اصل مهم نشئت می گیرد که آگاهی سیاسی ایدئولوژیک هر عضو ارتش انقلابی و مسلح شدن با علم و ایدئولوژی مارکسیسم - لنینسم - اندیشه مائوتسه دون برای جنگ علیه نظام کهن حیاتی است. بدون این آگاهی نمی توان گفت که ارتش یا افراد مسلح ما علیه نظام کهن می جنگند. اگر می خواهیم به ماهیت طبقاتی هر ارتشی پی ببریم، می توانیم رابطه آن ارتش با توده ها و مناسبات حاکم بر آن را مورد توجه قرار دهیم. نقش نیروی آگاه در ارتباط با توده ها عبارت است از پیشبرد هر فعالیتی بشکلی که توده ها را با اتکاء به شرایط عینی فعال کند و بدون مبارزه سیاسی و عالیترین شکل آن - یعنی مبارزه مسلحانه بکشاند و در اینکار هدایتشان کند. هدف از جنگ انقلابی بالفعل کردن انرژی بالقوه کارگران و دهقانان است. هدف از آن جذب و فعال کردن توده های پیشرو است.

بقول مائو، ماتنگ بدست می گیریم که "جهان را متحول کنیم". و بدون متحول کردن انسانها جهان متحول نمی شود. مبارزه مسلحانه ما باید بشیوه ای پیش رود که زحمتکشان را برای متحول کردن جهان، از بندها کار کهن ریبوسیده و نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی طبقات بیگانه رها سازد. و اگر جنگ انقلابی ما چنین نکند، از اهداف خود جدا خواهد گشت. و بدین ترتیب مبارزان انقلابی بالاخره به یک دسته "جنگ سالار" تبدیل خواهند شد. "جنگ انقلابی... باید بگونه ای پیش برده شود که برای تربیت توده ها در اداره قدرت سیاسی و تحول جامعه عرصه ای کلیدی باشد. "جنگ ما باید مرتباً توده ها را بصرف خود جذب کرده و توانائی آنان را در انقلاب کردن ارتقاء دهد. بنابراین جنگ انقلابی ما اگر چه ممکن است توسط عده ای پیشاهنگ شروع شود اما باید بشیوه ای پیش رود که سرعت خود را امتکی به پیشروان منطقه فعالیت خود کند. مائو گفت: "ماهیت و وظایف ارتش سرخ چین در این واقعیت نهفته است که این ارتش سازمان مسلحی است برای پیشبرد وظایف سیاسی ای که یک ماهیت طبقاتی دارد... وقتی ارتش سرخ می جنگد، نه صرفاً با خاطر جنگیدن بلکه برای تبلیغ

یمن جنوبی : کودتای دوباره

عدن - ۲۳ دیماه ۱۳۶۴: افسران و سربازانی که در پادگان هازیریک سقف می خوابیدند و هر صبحگاه تحت یک پرچم، به سیاست و منافعی واحد اعلام وفاداری می کردند، سوار بر تانک ها و خودروهای روسی به خیابان آمدند، سنگسار کردند و بروی یکدیگر آتش گشودند. باردیگر جنگ خونین قدرت آغاز شد. و این زحمتکشان یمنی بودند که در گوشه ای پناه گرفته و زیر لب زمزمه می کردند یک کودتای دیگر!

خیابان های عدن بی تفاوت به واقعه می تگریستند. این خیابان ها، دیگر از وقایعی اینچنینی حیرت نمی کنند. دیوارهای شهر پر از یادگارهایی است که کودتا در گذر مکرر خود بجای گذاشته است. عدن طعم تلخ نخستین کودتا را در سال ۱۹۷۸ چشید. در این تاریخ حکومت "الم ربيع علی" که از سال ۱۹۶۹ (بفصله ۲ سال از انقلاب ملی علیه امپریالیستهای انگلیسی) بر سر کار بود، توسط جناح متمایل به شوروی درجه ملی یمن سرنگون شد. طی ۹ سال که سالم ربيع علی در قدرت بود، کوشید تا تغییراتی ترقیجویانه را انجام رساند. و همزمان او مبارزه سرسختانه ای را علیه جناح های تسلیم طلب حکومت که قصد سازش با امپریالیستهای غربی و دست نشانندگان منطقه ای شان را داشتند، به پیش برد. برای چند سال، حکومت یمن جنوبی از حمایت بیدریخ چین انقلابی تحت رهبری ماوتسه دون نیز برخوردار گشت. اما سرانجام بخشی از حکومت که در مواجهه با مشکلات، چاره را در سرسپردگی و تسلیم به قدرتهای امپریالیستی میدید، جذب فتنه گریهای سوسیال امپریالیسم روس گشت و با استفاده از ارتش، استقلال طلبان را که در موضع ضعیفی قرار داشتند سرنگون نمود. کودتاگرانی که ربيع علی را بجرم یافشاری بر موضع مستقل وی بقتل رسانده و یمن جنوبی را به پایگاه و جولانگاه شوروی بدل ساختند. تنها نقل یکی دو

است گندآب روهای این سه سرچشمه گرفته از رویزیونیسم مدرن تحت رهبری سوسیال امپریالیسم شوروی است و در این میان، جویبار اقلیت بواسطه انحرافات سانتریستی - رویزیونیستی و دلستگیش به اردوگاه کدائی، آنقدر مسیر خود را بست نادرست کج کرده که هر لحظه امکان آن می رود بدون آن گندآب ها ریخته و کاملاً به مرز رود: خواه این به مرز رفتن قطعه قطعه صورت گیرد، خواه کلی.

۱ - نمونه مشخصی از این سیاست را در سال ۱۳۵۸ در منطقه ترکمن صحرا مشاهده کردیم. توده ایها

جمله از بیانیة عبدالفتاح اسماعیل - رهبر کودتا و مشهور به "مردمسکو" - برای بیان فشرده علت کودتا کافی است: "سالم ربيع علی منحرف، در روابط اصولی ما با اردوگاه سوسیالیسم و در رأس آن اتحاد شوروی شك داشت و... می خواست کشور ما را در افکار عمومی يك کشور تروریست خارج از موازین و اصول و قوانین بین المللی معرفی کند!"

در سال ۱۹۸۰، رهبر کودتای ۷۸، خود گرفتار کودتائی جدید شد. فردی بنام علی ناصر محمد از رهبران "حزب سوسیالیست یمن" (نام جدیدی که بعد از سال ۱۹۷۸ بر جبهه ملی یمن نهادند)، کودتا را رهبری نمود و رئیس جمهور سابق را به شوروی تبعید کرد. این کودتا تغییر عمده ای در رابطه دولت یمن جنوبی و اتحاد شوروی پدید نیآورد و کماکان دولت این کشور بعنوان متحد نزدیک بلوک شرق باقی ماند. اصولاً علت این جابجائی مهره هادریم - با دلایل کودتاهای مشابه در دیگر کشورها - را باید در بحران درونی حکومت های وابسته، تضاد منافع ارتجاعی جناحهای حاکم و همچنین عدم کارآئی يك جناح در پیشبرد مؤثر تر سیاست های ارباب جستجو کرد. در مورد مشخص کودتای ۱۹۸۰، این عدم کارآئی را خاصه در پیاده کردن سیاست نرمش و نزدیکی مسورد نظر روس ها با برخی کشورهای عرب منطقه باید در نظر گرفت.

گفتیم که عبدالفتاح اسماعیل - "مردمسکو" - به شوروی تبعید شد، جایی که بهترین مدرسه برای تربیت کادرهای کوهنوردی روسی است. او آنچه را که تاکنون نیاموخته بود، طی ۴ سال آموخت و بالاخره در فوریه ۱۹۸۵ با توصیه روس ها به یمن بازگردانده شد. دوباره رهبری دولت یمن جنوبی از در "آشتی" درآمد. از سال ۱۹۸۰ تا کودتای اخیر تغییرات محسوسی در سیاست خارجی یمن پدید آمده بود. مناسبات این کشور با کشورهای عربی وابسته به غرب در منطقه روبه بهبود گذاشته و

در این منطقه، تشکیلاتی "دمکراتیک" بوجود آوردند که به عرضه نشریات خطا می پرداخت. چندی بعد گردانندگان این تشکیلات زمینه تماس با بعضی از سازمانهای انقلابی ضد رویزیونیست (نظیر دانشجویان مبارز و هواداران پیکار) را فراهم ساختند. هدف آنها از این کار، جذب و بسیج و کنترل نیروهای بالقوه ای بود که بسر مبنای خط ضد رویزیونیستی خواه ناخواه در این منطقه متشکل می شدند. با این اقدام، عامل حزب توده در رأس تشکیلات هواداران می توانست رفته رفته خط رویزیونیستی خود را با

بخشی از وامهای مورد نیاز یمن جنوبی - جهت جلوگیری از ورشکستگی اقتصادی - را بعضی کشورهای عضو اوپک، صندوق پولی عرب (AMF) و برخی از کشورهای عربی منطقه تأمین میکردند. باب مذاکره با یمن شمالی در مورد اتحاد دوباره یمن تقسیم شده گشوده بود و یمن جنوبی کمک های خود را به مخالفان مسلح دولت آمریکا می یمن شمالی قطع نموده بود. این امور بدون شك كشتش ها و زمینه های مساعدی را برای متمایل شدن يك دولت مرتجع بسوی يك بلوک امپریالیستی دیگر و همچنین نفوذ سیاسی و اقتصادی وابستگان يك بلوک امپریالیستی درون منطقه تحت سلطه بلوک رقیب ایجاد می کرد. بی جهت نبود که هنوز یکسال از "آشتی کنان" رهبران متخاصم حزب سوسیالیست یمن نگذشته، کودتای جدیدی برپا شد.

فردی که کودتاگران و نیروهای وفادار به رئیس جمهور در سراسر پایتخت و مناطق روستا - ثی اطراف جریان یافت. کار کودتاگران به سادگی پیش نرفت و جنگ طولانی شد، مواضع کلیدی متناوباً دست بدست می گشت، برای تسلط بر فرودگاه عدن هر دو طرف تلفات زیادی متحمل شدند. درست آروز بعد از شروع کودتا، رئیس جمهور وقت از طریق مصاحبه ای سرکوب کودتاگران را اعلام نمود. شوروی سراسیمه پیام تریکی را بمناسبت این سرکوب از طریق خبرگزاری تاس منتشر کرده، شورشیان را چپرو خواند و محرکتشان را ضد انقلابی ارزیابی کرد. (روس ها با این کار ردیای خود در کودتا را پاک می کردند) در این پیام بر لزوم وحدت درون صفوف حزب و دولت تأکید شده بود. اما نبرد علیرغم ادعای علی ناصر محمد کماکان جریان داشت. بعد از يك هفته ورق برگشت و اینبار شورشیان خبر از پیروزی می دادند. موضع شوروی طی این روزها، موضع يك "میانجی عادل" بود. سرانجام روز ۵ بهمن ۶۴ مقاومت نیروهای هوادار رئیس جمهور درهم شکسته شد، حکومت ساقط گشت و کودتاگران به پیروزی رسیدند. پیام تبریک جدیدی از سوی شوروی به عدن مخابره شد، و سهام فقیهت "خلق" دولت جدید یمن را در از سرگرداندن بحران، بزرگ داشتند. بسه تبعیت از ارباب، رویزیونیستهای ریز و درشت

بقیه در صفحه ۲۴

برنامه در میان افراد این تشکیلات جا انداخته و از طرف دیگر بعنوان نماینده هواداران در تماس و رابطه تشکیلاتی با سازمان های مادر قرار گرفته، از امکانات سازمانی سودجویید، اطلاعات فراوان درونی جمع آوری کند، ارتقاء تشکیلاتی یابد و در موقع مقتضی با اعلام انشعاب و... از این واقعه بسو حزب توده بهره برداری تبلیغاتی کند. این توطئه مشخص، با هویشاری و همکاری عناصر انقلابی وابسته به تشکیلات های خطا در ترکمن صحرا بر ملا گشت و خنثی گردید.

سراسر جهان نیز تیریکات صمیمانه خود را نشان "خلق یمن" کردند. مضمون کلی این تیریکات را می توان در موضع رویزینوئیستهای مرتجع موسوم به فدائیان (اکثریت) مشاهده کرد. "کار (اکثریت) "کار" (اکثریت) در شماره ۲۵ (اسفند ۱۳۶۴) می نویسد: "مردم و حزب سوسیالیست یمن موفق شدند که بردشوارپهادر گریه های خونین غلبه کنند، آرامش را به کشور بازگردانند و مواضع انقلابی جمهوری دمکراتیک خلق یمن را حفظ و تقویت نمایند. . . . پلنوم کمیته مرکزی حزب سوسیالیست یمن. . . اعلام کرد. . . تناقض اندیشه ها، خط مشی و عملکرد علی ناصر محمدبا خط مشی و برنامه حزب و نیز عدول وی از پای - بندی به رهبری جمعی و اصول حزبی مندرج در اساسنامه حزب بوجود آورنده اختلافات بود. . . سیاست اخلاک رانه علی ناصر محمد بر سر راه رشد اجتماعی و اقتصادی کشور. . . .

در پلنوم پشتیبانی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی از یمن دمکراتیک مورد تقدیر قرار گرفت. پلنوم مقرراتی که تحکیم و گسترش مناسبات با اتحاد شوروی و دیگر کشور - های سوسیالیستی همچنان محور سیاست خارجی جمهوری دمکراتیک خلق یمن خواهد بود."

سوسیال امپریالیستهای شوروی و وابستگان نشان حق داشتند که دل نگران سر نوشت تحول - لات یمن باشند و فعالانه برای دستیابی به راه خروجی مناسب حال خویش، از بحر ان درون هیئت حاکمه تلاش نمایند. این درست است که یمن یکی از فقیرترین کشورهای دنیاست و از نقطه نظر اقتصادی جدیه چندانی ندارد، اما همین کشور فقر زده از لحاظ موقعیت سوق الجیشی در نقطه ای قرار گرفته که هیچیک از دو بلوک امپریالیستی رقیب - خصوصاً در آستانه برپائی جنگ تجدید تقسیم جهان - نمی توانند نسبت به جایگاه و موضع قدرت سیاسی حاکم بر این کشور بی تفاوت بمانند. یمن جنوبی بر گذرگاه نفت خاور میانه بسوی غرب تکیه زده و بادریای عرب (عمان) بیش از هزار کیلومتر مرز ساحلی (از عمان تا دهانه باب المندب) دارد. یمن جنوبی کلواکه دریای سرخ را درست در مقابل شاخ آفریقا کنترل می کند، و این یعنی کنترل تسرد کشتی هائی که از کانال سوئز و تنگه عقبه عبور می کنند. علاوه بر این، وجود سه جزیره مهم "سقطره"، "کرمان"، و "بریم" (از اقیانوس هند تا دهانه دریای سرخ) بهترین موقعیت استراتژیک را برای پایگاههای نظامی در اختیار اتحاد شوروی نهاده است. زیر دریائی های هسته ای و ناوهای جنگی شوروی از این جزایر بعنوان پایگاه استفاده می کنند. طی چند ساله اخیر، فرودگاه عدن توسط روسها گسترش یافته و به یک فرودگاه اضطراری برای موقعیت جنگی بدل گردیده است. شعاع عملیاتی این پایگاه های نظامی (دریائی و هوائی) آنقدر وسیع است که پایگاه مهم امپریالیسم آمریکادر اقیانوس هند بنام "دبه گوکارسیا" را (که بمفاصله ۲۵۰۰ کیلو -

در میان توده ها، سازمان دادن آنها، مسلح کردنشان و کمک به آنها برای ایجاد قدرت سیاسی سرخ است. بدون این اهداف، جنگ مفهوم خود را از دست می دهد و ارتش سرخ علت وجودی خود را از دست می دهد."

مؤخره

این است نحوه نگرش پرولتاریا به امر تدارک کسب قدرت سیاسی سرخ و استفاده از فرصت های انقلابی در ایران. بدلیلی که بر شمردیم، پس از انقلاب ۵۷، کردستان مناسبتر بین منطقه ایران برای برافراشتن پرچم سرخ بود و باید بنسبته پایگاهی برای انباشت نیروها و قدرت مادی همه جانبه سیاسی و نظامی برای به اهتزاز آوردن پرچم پرولتاریا در تمام ایران نگریسته می شد و کماکان باید آنرا اینگونه بررسی کرد. نقاط دیگری از ایران نیز دارای پتانسیل برپائی جنگ مسلحانه و منطقه پایگاهی و شروع جنگ خلق بودند که نیاز به تدارک بیشتری داشتند. در مقطع آخر در ۶۰ بیطرفی شخص فرصتهای مساعدی در شمال ایران و مناطقی از فارس بوجود آمد. در عین حال، بهترین فرصت برای گسترش جنگ مسلحانه در کردستان و در آن خطه قرارداد دشمن در موضعی دفاعی، فراهم آمد. بروز جنگ دهقانی چه بشکل نطفه ای و چه بشکل گسترده در نقاط دیگر ایران پس از یمن ۵۷ (ترکمن صحراء. . .) شواهد دیگری بر وجود آمدن مکرر چنین فرصتهائی می باشند.

پرولتاریا باید به اینگونه مناطق
برد خط مشی و استراتژی کمونیستی، جهت ایجاد حزب پرولتری، تشکیل مناطق پایگاهی انقلابی (قدرت سیاسی دمکراتیک نوین) و گسترش مبارزه مسلحانه نگاه می کرد و اینک نیز می باید چنین کند. مسلماً اهتزاز پرچم سرخ - حتی در مناطقی محدود - الهام بخش کارگران و ستمدیدگان سراسر کشور بوده، رژیم راسر بیعاً منفرده کرده و مرکز ثقل بسیج افراد و اقشار وسیعتری از مردم می گشت و در برابر دیدگان استثمارشوندگان و ستمدیدگان جهان نیز پرچم سرخ را در مقابل پرچم ارتجاع اسلامی خمینی به اهتزاز در می آورد، و نفوذ اید - ثولوژی طبقه کارگر را سد چندان می کرد. خلاصه آنکه پرولتاریائی توانست و کماکان می تواند و باید از حدت یابی کیفی تضادها در برخی نقاط جداگانه سود جست و تدارک عمومی برای انقلاب در سطح سراسری را سرعت بخشد. این تدارک را به انتظار فرصتهای نادر نشستن نمی توان بانجام رساند، دیالکتیک رشد ناموزون انقلاب زیربنای چنین تدارکی است. با حدت یابی تضادهاست که در متن تحولات عمومی، فرصتهای مناسبی برای انباشت قدرت سیاسی و نظامی در کار تدارک عمومی فراهم می آید. سود جست از این تکامل ناموزون،

جهت گیری های "انحرافی" یا جزئی ترین نعل و تنزل در میان دولتمردان این کشور، راه چاره می جویند. در شرایطی که بلوک غرب و در رأس آن امپریالیسم یانکی برای جلب و جذب افراد یا جناح های معینی از حکومتها وابسته به بلوک شرق، منظم "برنامه ریزی می کنند و معمولاً از طریق چند کشور "دوست و همسایه" (که بر حسب اتفاق وابسته به امپریالیسم یانکی هم هستند) باب دوستی و مودت و همکاری را با دولت های تحت نفوذ شوروی می گشاید، روش است که روسها بر حسب درجه و خامت اوضاع، به راه چاره ای حادثرو و خیمتر - تا حدیک کودتای خونین نظامی - متوسل می شوند.

وقایعی اینچنین، ثابت می کند که دو بلوک امپریالیستی در راه حفظ و گسترش منافع خود، ویشتر در موقعیت آمیز تدارکات جنگ نویسن تجدید تقسیم جهان، از قربانی کردن حتی سر - سیرده ترین نوکرانشان نیز ایبائی ندارند. بعلاوه، وقایع یمن می تواند درس عبرتی باشد برای آن دسته از نیروهای سانتریست و متزلزل که به "اصلاح انحرافات اردوگاه سوسیالیستی" دل بسته اند و می خواهند خود را بعنوان نیروئی انقلابی - بجای "رفرمیستهای ضد انقلابی - نماینده و تحت الحمایه شوروی" - به بلوک

متری خاک یمن جنوبی قرارداد می پوشاند. در حال حاضر وام های ضروری اتحاد شوروی - که ۸۰٪ منابع مالی یمن جنوبی را تأمین می کند - برای سرپانگه داشتن این پایگاههای نظامی حیاتی و رژیم وابسته به بلوک سوسیال امپریالیستی بکار گرفته شده اند. بعلاوه، نزدیک به هزار مستشار نظامی و هزار کارشناس امور اقتصادی روسی در یمن جنوبی بر سر برد و از آلمان شرقی، کوبانیز افرادی برای اداره بهتر امور مشخصاً سازماندهی ارتش به این کشور اعزام گشته اند. بر طبق قرارداد ۲۰ ساله ای که بعد از کودتای ۱۹۷۸ میان دولت یمن جنوبی و اتحاد شوروی منعقد گشته، نفرات ارتش این کشور به دو برابر افزایش یافته، این ارتش در نیروهای پیمان و رشوادغام گردیده و تحت فرماندهی مرکزی قوای بلوک شرق در بوداپست قرار گرفته است. دو پایگاه عظیم نظامی در نزدیکی عدن و حضرموت برای استقرار ارتش یمن جنوبی برپا شده و "امتیاز" عضویت در نیروی های ویژه ضربتی بلوک شرق (شامل ۷ لشکر) به قوای مسلح یمن جنوبی، اعطاء گشته است. با چنین موقعیتی، پرواضح است که سوسیال امپریالیستها با دقت و کوچکتترین وقایع و تحولات یمن جنوبی را دنبال کرده و برای نامحسوسترین

ناظر بیطرف نیست. آمریکادست روی دست نگذاشته و از هم اکنون در تلاش شکل دهی و قالب ریزی آلترناتیو وابسته و مناسب حال خویش (از درون و بیرون هیئت حاکمه فعلی) است که بتواند مهارچنان جنبش قدرتمندی را بدست گرفته، آنرا کنترل کرده، دامنه تأثیراتش را محدود ساخته، و از انرژی و توان مبارزاتی توده هادرجهت منافع کلی بلوک غرب و خصوصاً امپریالیسم سرکرده سودجوید. از این روست که نیروهای وابسته و دلبسته به غرب نیز باتشدید تبلیغات "صلح طلبانه" خویش و تمرکز بر روی

مسئله جنگ خلیج و ارائه "راه حل های مختلف در این مورد" می کوشند نام خود را به لیست کاندیداهای این کنفرانس امپریالیستی بیافزایند. افرادی که از درون حکومت - همانها که هوای مهندس بازرگان را دارند - به همراه نهضت آزادی، بقایای جبهه ملی، رهبری مجاهدین، دارو دسته بختیار - امینی، جمهوریخواهان لیبرال، سلطنت طلبان شرمگین و شامی های آشکار، همگی برای احراز این مقام دندان تیغ کرده اند و تشدید فعالیتشان دال بر تشدید اوضاع بحرانی و نزدیک شدن زمان سابقه است.

بلوک رقیب نیز در این معرکه خیال رو دست زدن دارد. وابستگان شوروی با برداشتن پرچم "دفاع از صلح" و مخالفت با جنگ کنونی می خواهند خود رهبری جنبش ضد جنگ را بدست گیرند و در فرصتی مناسب موقعیت برتر را در رأس قدرت حکومتی نصیب خویش سازند.

اگرچه بی آبرویی نوکرانی نظیر توده - اکثریت در پیشگاه مردم، معضلات معینی را برای روسها ایجاد کرده، لیکن لیست نیروهای وابسته و نماینده منافع این بلوک امپریالیستی در عرصه ایران به توده - اکثریت محدود نشده و تازه - نفس هائی همچون "راه کارگر" نیز هستند که بم بلند کردن علم "جبهه متحد وسیع علیه جنگ" یاری رسانند. حزب توده و اکثریت و راه کارگر مردم را به خیزش و برپائی جنبش ضد جنگ فرا - می خوانند، اما در پیشگاه مردم آگاه، این عوام - فریبی ها کار ساز نخواهد بود. کارگران انقلابی و زحمتکش آگاه می دانند که این قبیله جریانات ضد انقلابی بر سر موجودیت قوای سرکوبگر و ارتجاعی، و نظام ستم و استثمار با هیچ حکومت مرتجعی دعواندارند و همه مبارزان -

تشان، تنها برای شریک شدن و سهم اساسی داشتن در این حکومت ها و طبعاً "شرکت" در رهبری قوای ارتجاعی سرکوبگر است. همانگونه که سلطنت طلبان به جلب و جذب و هدایت ارتش جمهوری اسلامی برای تحقق کودتا امید بسته اند و منتظر القول به ستایش از "دلاوریهای غرور آفرین" ارتش در "دفاع از مرز بوم" مشغولند، وابستگان شوروی نیز همچنان چشمان دنبال سیاه پاسداران استاروینوئیستهای اکثریتی و راه کارگری در صفحات نشریاتشان بس "جناح مبارز" سپاه نخ می دهند. همین یکسال بقیه در صفحه ۲۶

برافراشتن پرچم و برنامه انقلابی پرولتری، درگیر شدن تا بیشترین حد ممکن با دشمن و تأثیر گذاشتن به بیشترین و عمیقترین میزان بر توده ها کاری است که انجامش طلب می - شود. انتظار تکامل موزون راکشیدن تا آرزو که بطریقی شرایط در سطح کشور و در میان تمامی متحدین بالقوه - و حتی تمام پایه های اجتماعی پرولتاریا - پخته شود، و آنگاه پرچم سرخ بیرون آورده شود، فقط دیدگاه کار آرام و صبورانه اکنومیمیستی و اکنومیمیست - تروریستهاست. این نگرش فقط می تواند در بحبوحه یک قیام، پرولتاریا را به قربانی کردن (یا از کف دادن فرماندهی) منافع انقلابی و فوج شدن در هرگونه پیشرفت درجهت تأمین رهبریش بکشانند. با همین بینش و با همین گنجی و سرخوردگی مغرط کمو - نیستی بوده که تاکنون بسیاری از فرصتهای انقلابی از دیده فرو مانده اند - فرصتهائی واقعی برای کسب ابتکار عمل - شکل دادن رهبری سیاسی و ترمین رهبری، تعلیم و تربیت توده ها و صفوف خودباشناخت و منافع انقلابی پرولتاریا.

این استراتژی رابطه ای لاینفک با امر برانگیختن توده های پرولتر و تحت ستم داشته و ضد گرایش کردنش به خودروئی است. این استراتژی تفکر غلطی که انقلاب را "برخاستن توده ها و مبارزه و فدا کاری متعالی آنان" تصویری کند و نقش حزب را در این میان تنها "بیان متشکل دادن به چنین حرکتی" معنای کند، را در هم می کوید. کمونیستهای آگاه چه در هنگام تشکیل حزب پرولتری و یا هنگامی که در تشکلات کمونیستی ماقبل حزب متشکلند باید به تغییر مسیر جنبش های توده ای بطرف یک قطب انقلابی آگاه تلاش کنند. لنین مطرح کرد که وظیفه حزب پرولتری "نه خدمت منفعل به جنبش طبقه کارگر در هر یک از مراحل جداگانه آن، بلکه عرضه کردن منافع جنبش به مثابه یک کل و مشخص ساختن هدف نهائی و وظایف سیاسی این جنبش و حراست از استقلال ایدئولوژیک و سیاسی آن می باشد". - وظایف عاجل جنبش ما -

نیروی آگاه پرولتری باید در پیروی از قوانین اجتماعی و تکامل اوضاع و مبارزه طبقاتی، توده های کارگر و دیگر زحمتکش را بطور کنکرت از نظر سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی و نظامی تعلیم داده و برای گذار از پیچ و خم های انقلاب و استفاده از فرصتهای انقلابی جهت کسب قدرت سیاسی آماده کند. و عالیترین شکل این تدارک و آمادگی دامن زدن به مبارزه مسلحانه برای شروع جنگ خلق، برپائی قدرت سیاسی دهر آنجا که امکان پذیر باشد، و ذخیره سازی نیرو برای کسب سراسری قدرت سیاسی می باشد و تمام مبارزات سیاسی و آگاهگرانه و هر شکلی از فعالیت انقلابی باید در خدمت پیشبرد این وظیفه مرکزی قرار گیرند.

بقیه از صفحه ۵

استیصال

زمینه برپائی پایگاه سرخ و ارتش انقلابی خویش را فراهم سازد. و دیدگان مردم را بجای صرفاً تعقیب حوادث جنگ ارتجاعی ایران و عراق، متوجه آلترناتیو سیاسی - انقلابی گرداند. حالا که رژیم، کردستان را به یکی از عرصه های جنگ مقدس بدل ساخته، مناسبترین موقعیت برای واژگون ساختن طبل تبلیغات جنگی جمهوری اسلامی بر سرش، فراهم آمده است. باید امواج انقلاب را از کردستان انقلابی به سراسر ایران فرستاد و "پشت جبهه" را به لرزه در آورد. عدم دخالت انقلابی در اوضاع و کوشش نکردن در راه برپائی قطب و آلترناتیو انقلابی بمعنای باز گذاشتن دست رژیم و تمامی قدرت های امپریالیستی برای مانور و تحرك و ادامه توطئه - گری در عرصه ایران و منطقه است. باید از پشت گردوغبار برخاسته از جنگ کنونی، دورنمای تحولات محتمل در جامعه را دید و به همگان نیز نشان داد.

نزدیک به دو سال است که تحلیل گران یانکی در افاق تحولات ایران برپائی یک جنبش ضد جنگ قدرتمند را مشاهده کرده و انتظارش را می کشند. این انتظاری منفعلانه از سوی یک

سویال امپریالیستی بقبولانند و مورد حمایتش قرار گیرند. وقایع یمن ترسیم کننده سرنوشت نهائی بسیاری از نیروهاست که در بوسه زدن بدست "برادر بزرگ" بریکدیگر سبقت می جو یند، حال آنکه خنجر برادر کش هر آن میتواند بر پشت خیده شان فرود آید.

حال که دو بلوک رقیب مهره های جنگی خود را در جایگاه های مناسبی از عرصه می چینند و با قربانی کردن چند مهره زائد و از کار افتاده مزاحم و دست و پا گیر، برای تحرك و مانور مهره های اساسی خویش جا باز می کنند، باید همچنان منتظر وقایعی نظیر کودتای یمن جنوبی در سایر مناطق تحت سلطه هر دو بلوک امپریالیستی بود.

.....استیصال

پیش بود که راه کارگرموفق به کشف پاسداران مبارز پادگان ولیعصر تهران گردید و اکثریت نیز به تازگی جناح "ضدجنگ" سیاه را که در مقابل سیاست های جنگ افروزان جمهوری اسلامی "استادگی" کرده، پدیدانموده است. ابسا توجه به نفرت عمیق و روزافزون مردم نسبت به پاسداران جنایتکار باید اذعان داشت که رویزیونیستها در مقایسه با سلطنت طلبان وظیفه سنگینتری را می باید بدوش کشند.

اما آنچه مسلم است، این تلاش های وابستگی غرب و شرق بیچوجه اقداماتی ذهنیگرایانه نبوده و بدری را که امروز متجعین می باشند، علف های سنی مورد نظرشان را در موقعیت مناسب پدیدار خواهد ساخت. زیرا بالاخره همیمن ارتباطات، کشمکش ها و کشایش های حکومت ایران در برخورد به هر دو بلوک رقیب - بسر زمینه شبکه مناسبات جهان امپریالیستی - است که به جهت گیری های متضاد درون هیئت حاکمه شکل می دهد. به یک مفهوم، تضادهای درونی جمهوری اسلامی نهایتا بر مبنای جهت گیری های متضاد نسبت به دو بلوک متخاصم امپریالیستی تکوین می یابد، و این امری گریز ناپذیر است. سایر تضادهای درونی مراجع حکومتی بر سر سه بیشتر در قدرت سیاسی و اقتصادی، یاد مورد نحوه قانونگذاری و قضایا سازماندهی اقتصاد و... جعلگی در مقایسه با تضاد فوق، تبعی و فرعی محسوب می شوند. امروزه این جهت گیری بین المللی در میان جناح های حکومتی، خود را حول محور جنگ خلیج و در شکل طرح ها و برنامه ها و دورنمای متضاد در برخورد به این واقعه نشان می دهد، زیرا جنگ کنونی به معیار پایدار حکومت برای محک زدن بسر خویش و جهان پیرامونش تبدیل گشته است. بدین معنی که همه چیز - از سیاست گرفته تا اقتصاد - بر محور جنگ تنظیم می شود. تولید و توزیع، برنامه ریزی و بودجه، سیستم تبلیغاتی و آموزشی، سیستم بهداشتی و درمانی... و حتی مشخص کردن قشر بندی های اجتماعی با معیار جنگ محک می خورند (فی المثل از انشمار جدید الولاده "معلولین جنگی"، "خانواده شهدا"، "آوارگان جنگی" و امثالهم در بحث ما و برنامه ریزی های دراز مدت نام برده می شود). در چنین اوضاعی، مثلا "ایستادن در کنار لیبی پاسوریه"، رفته رفته مفهومی فراتر از استفاده تاکتیکی از تضادهای این دولت با رژیم صدام پیدا خواهد کرد، یا نشست و برخاست های مداوم با سران ترکیه و مقامات عالیرتبه ژاپن و آلمان و کینیایی های نفتی غرب می تواند به مناسبات و منافع مشترک عمیقتری از آنچه هم اکنون بنظر میرسد بیانجامد. البته، امر انتخاب ارباب، بیابتهر گفته باشیم، انتخاب شدن از سوی ارباب. هر سه ای ساده و بی درد سر نبوده و بر انجام رسیدن قطعی آن، با وقوع تحولاتی تعیین کننده در مناسبات بین المللی و توازن قوای دو بلوک امپریالیستی در منطقه و جهان همراه خواهد گشت

علل سیاسی درگیری ۴ بهمن

در مقرر سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

کارگران، تسوده های انقلابی

روز جمعه ۴ بهمن ماه ۶۴ درگیری مسلحانه ای در مقرر سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و مابین دویخس از سازمان اتفاق افتاد که طی آن ۵ تن جان باختند و عده ای دیگر نیز زخمی گردیدند. درگیری سرانجام با دخالت اتحادیه میهنی کردستان عراق پایان پذیرفت.

پس از درگیری طرفین متوالها اطلاعاتی در محکوم کردن یکدیگر و توضیح "دلایل" چنین رویدادی و روند شکل گیری تضادهای "تشکیلاتی" ای که منجر به این واقعه گردیدند... انتشار دادند و هر یک سعی در محق جلوه دادن خود نمودند. یک جناح طرف مقابل را "مدافع اپورتونیسم تشکیلاتی" و "طرفدار مختاریت در مقابل مرکزیت" "افراد سابق اکثریت"، "طرفدار شورای ملی مقاومت" نامید و آنرا متهم به "ارتباط با حزب دمکرات"، "ارتباط با سالم باجریان رفرمیست" و... نمود و دیگری متقابلا طرف خود را به داشتن "سیاست های انحلال طلبانه پاسورستی"، "طفره روی از برگسرداری کنگره"، "حفظ موقعیت خود" و... متهم نمود. بیک کلام هر یک آن دیگری را بورژوازی و یا عوامل بورژوازی و خود را پرولتاریا نامید. قابل توجه آنکه هیچیک از طرفین دلیل بورژوازی بودن طرف مقابل و پرولتاریا بودن خود را بر بستر آشکار ساختن خطوط سیاسی - ایدئولوژیک (ونه فقط نقض اصول سانترالیسم دمکراتیک) می توانند همز هم جنبه ای یابد، روشن ساخته، درباره آن سکوت اختیار کرده و از پرداختن به آن طفره رفته اند.

در اطلاعاتی متعده طرفین به "اختلافات حاد درونی" اشاره شده ولی کوچکترین اثری از این مسئله که این "اختلافات حاد درونی" بر بستر کدامین خط مشی سیاسی - ایدئولوژیک شکل گرفته، تکامل یافته و حادث گشته اند، به چشم نمی خورد. تنهسا در اطلاعاتی هیئت تحریریه نشریه "جهان" اشاراتی کوتاه و مبهم به این مسئله شده و آن هم به وعده و وعیدهای ماندنی که "تا آنجا که به رعایت اصول و پرنسپ های تشکیلاتی لطمه ای وارد نسازد، به اطلاع عموم می رسانیم" و "با چند جزوه مبارزه آید - ثولوزیک درونی بوقوع در اختیار کلیه اعضاء و سایر رفقای واجد شرایط قرار خواهد گرفت" بسنده کرده است (امری که در اکثر انشعابات سازمان چریکهای آینه شده و اگذار شده و هیچگاه ریشه های سیاسی - ایدئولوژیک انشعابات خود را به جنبش ارائه نداده و حداکثر با انتشار جزوه ای در ارتباط با مرحله انقلاب با برخورد بسته حاکمیت، ریشه یابی جدی اختلافات و انشعابات طفره رفته اند).

این واقعه بر بستر یک شرایط تاریخی معین و تضادهای که در درون و بیرون سازمان چریکها و مجموعه جنبش موجود هست شکل گرفت و صف بندی معینی نیز بهرامون این واقعه بوجود آمد. صف بندی ای تحت پوشش اینکه چه کسی اول "دمکراسی" را نقض کرد و یا "تیراول راشلیک نمود" در عمل و اساسا به پشتیبانی از جناحی که تحت نام شورای عالی سازمان اطلاعاتی صادر نموده بود برخاستند. نبردهای سیاسی ای که به

و متقابلا "خود، برای توازن قوا تأثیر خواهد گذاشت.

ظهور امواج بحران قدرت سیاسی در کشور - های تحت سلطه و وقوع تغییرات اجتناب ناپذیر در ترکیب هیئت حاکمه بسیاری از ایسن کشورها، نتیجه مستقیم بحران حاد و عمیق سیستم سرمایه مالی بین المللی است و بدون شك حلقه ایران نیز از تکان های پرسروصدای ایسن زنجیر تأثیر خواهد گرفت. در این میان، آمریکا تلاش دارد با مطرح ساختن آلترناتیوهای وابسته

بخود (آلترناتیوی که هم توان فریب ترده ها را داشته باشد و شور و شوق مبارزاتیشان را کنترل کند و هم بتواند منافع بلوک غرب را در مقابل بلوک شوروی بخوبی محافظت کند) کنترل این تغییرات را از بالا بدست گیرد. اما اوضاع را میتوان بگونه ای دیگر نیز متحول ساخت: دخالت فعال و مؤثر یک نیروی متشکل انقلابی میتواند سیر حوادث را از مسیر مطلوب امپریالیستها خارج کرده و تغییرات پیش بینی شده ای را در بسیاری مناطق - از جمله ایران - علیرغم



بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اول - ۱۳۸۴

۱۳۸۴ بهمن ۱۳

رفقا! بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را در دسته ما
محافل مخفی پیشروان جنبش کارگری و کمونیستی تبلیغ
کلیدوبه بحث گذارید.

آدرس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

BCM RIM
LONDON WC1N 3XX, U.K.

بی دروندواضع کلی ایران و منطقه گردد .
قطبی که می باید ظهورش را با تدارک و برپائی
جنگ خلق و سمت دمی ذهن و عمل توده ها بسوی
یک مبارزه درازمدت ، سخت و پیچیده با هدف
ایجاد مناطق پایگاهی سرخ در هر کجایه امکان -
پذیر باشد ، اعلام کند . این تنها فعالیت عملی ،
مؤثر و واقعی پرولتاریا در راه کسب سراسری
قدرت سیاسی خواهد بود . برای آزمایش برداشتن
تردیدها و ناباوری ها ، بی اعتمادی ها و بدبینی
های مردم - برای محور عملی که باعث محدود
شدن و کندگشتن مبارزات توده ها علیه حکومت
خینی و نظام کپرادوری گردیده - راهی نیست
جز ظهور فعال نیروی آگاهگر و متحدکننده
پرولتاری در قالب حزب کمونیست انقلابی
پرولتاریا .

تحقیق با اعلام موضع پرداختن از حد مطالب مندرجه در اطلاعیه های طرفین فراتر
نرفته و آنهاییز آگاهانه یا ناآگاهانه بر روی دلایل سیاسی و شرابطی که موجب چنین
واقعه ای گردید سرپوش گذاشتند .

وظیفه پرولتاریای آگاه اینست که مضمون واقعی و دلایل سیاسی چنین درگیری
را که بر بستریک شرابط مشخص جهانی و منطقه و جامعه شکل می گیرد در روشن کرده و پرده -
های ابهامی که توسط دیگر طبقات و احزاب بر اینگونه وقایع کشانده می شود را بکناری زده
و آن چیزی را که در واقع در زیر می گذرد آشکار ساخته و صف بندی های رسمی یا غیر رسمی ،
علنی یا نهی علنی را که حول این واقعه شکل گرفت و عمل کرد را افشاء نماید .

امروزه بحرانی سخت تمامی جهان امپریالیسم را در خود فرو برده است . بحرانی
عمیق که تمام حلقه های این سیستم را متزلزل و شکننده نموده و در مقیاس جهانی و بسط
صورتی ناگزیر اثرات مشخص خود را بر روی طبقات گوناگون می گذارد . حدت یابی
بحران سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی احزاب و گروه های سیاسی ریشه در جهان
مادی و اوضاع شدیداً حادث و متحول بین المللی دارد .

بورژوازی و بلوک بندی های امپریالیستی غرب بر رهبری آمریکا و شرق بر رهبری
شوروی تنها راه حل برون رفت از این بحران را در یک جنگ جهانی امپریالیستی
برای تقسیم مجدد جهان می بینند . این روند انعکاس خود را در صف بندی های طبقاتی
نشان می دهد و امروز قطب بندی های سیاسی ایدئولوژیک و نظامی ای که در حال شکل
گیری اند متأثر از این روند عمده در سطح جهان می باشند . در نتیجه تمام نیروهای
بینابینی و سانسریستی که کوچکترین ضعف و متزلزل سیاسی - ایدئولوژیک ای طبقاتی در بر -
خورده این دو بلوک بندی داشته باشند ، مجبور به سنگبندی و صف بندی با یکی از این دو
بلوکند . این نیروهای اعتدال نسبت بقدرت و توانائی پرولتاریا و بزبون و حیثیت زده در برابر
"قدر قدرتی" امپریالیست و وحشت زده از تصادمات عظیم و خطرانی که مقابل روی خود می -
بینند ، چاره "رهائی" را در دست گیری با یکی از دو بلوک دیده و نیروهای طبقاتی که بهر عنوان
جهتگیری نهائی خود را معین کرده اند ، نیز در سمت و سودا و پرتاب نمودن این نیروها به
گرداب امپریالیست و فاعلان عمل می کنند . این روند آنجائی می تواند بصورت خودبندیل شود که
نیروهای پرولتاری در سطح جهان بتوانند بمثابه نیروی مادی قدرتمندی و با برنامه انقلابی و
کمونیستی حضور خود را نشان داده و با برپائی جنگ انقلابی جلوی جنگ امپریالیستی را گره
فته و با در صورت درگیر شدن جنگ جهانی ، آنرا تبدیل به جنگ برای سرنگونی ارتجاع
جهانی نمایند .

طیف فدائی که سنتاً بر روی بلوک بندی شرق بر رهبری سوسیال امپریالیسم شوروی ، ضعف
و متزلزل داشته و سانسریستی بر خود می کردند ، امروزه با شدت یابی روند پیش گشته نمیتوانند
همانند گذشته ادامه دهند . نمیتوانند شوروی امپریالیستی را هم "اردوگاه سوسیالیسم" بخوانند
و هم به "سیاست های رویزونیستی" آن انتقاد کنند و امروزه ناگزیرند که بوضوح جایگاه خود
را در رابطه با این بلوک بندی روشن نمایند . این آن چیزی است که اوضاع حاد جهانی از این
نیروها طلب کرده و این ، آن فشارها و تضادهائی است که اینگونه گروه ها را شکل می دهد ، و نه
صرفاً نقض اصول سانسریسم دمکراتیک . حال میخواهد خودشان بدان آگاه باشند و یا
نباشند ، تفاوت چندانی در ماهیت قضیه ندارد .

در ارتباط با چنین مسئله ایست که هر دو طرف از آشکار ساختن جنبه های سیاسی -
ایدئولوژیک "اختلافات حاد درونی" و اهمه دارند .

در لابلای انبوهی اعلامیه و اطلاعیه که بر روی چنین مسئله انبوه شده ، تنها در نشریه

از هر زمان دیگر برای تربیت و آموزش توده ها
برای متشکل ساختن و رهبری مردم فراهم است .
نباید کنار ایستاد و سوار شدن آنترناتیوهای
مطلوب امپریالیستهای غرب یا شرق را بر سر
امواج مبارزات توده ای - که عنقریب بهما
خواهند گشت - نظاره کرد . دیگر جنبیدن همان ،
و از دست رفتن فرصتی دیگر همان . راه چاره ،
تنها شکل دمی یک قطب انقلابی تحت هدایت
طبقه کارگر و حزب کمونیستی است که در
صحنه پر آشوب کنونی ، عامل تحولی کیفی و انقلاب

میل آنها بوجود آورد . خصوصاً اینکه ، محدودیت و
عجز در کار تعیین تکلیف ، برنامه ریزی درازمدت
و بالاخره سپردن کامل افسار بدست یک بلوک
امپریالیستی ، گریبان رژیم خمینی را گرفته و
بهیچوجه خیال رها کردنش را ندارد . بعلاوه ،
نیروهای رقیب پرولتاریا در اپوزیسیون نیز هر
یک بنوعی سردرآبش خور یکی از دو بلوک امپیر -
بالیستی داشته ، با گنج و سردرگم در قبالی اوضاع
انفعال پیشه کرده اند . مجموعه این شرابط به
پرولتاریای آگاه نهیب می زند که اوضاع پیش

کاک اسماعیل و کاک محمد

چکیده‌های کمونیسم

اسماعیل و چندتن دیگر از رفقای محفل برای دستیابی بیشتر به آثار مارکسیستی، همچنین برای قرار گرفتن در جریان حرکت مجموعه جنبش کمونیستی، راهی اروپا شدند، اما بواسطه پاره ای مشکلات بعد از مدت کوتاهی همگی به ایران بازگشتند. در بازگشت، بحث‌های فراوانی در محفل در گرفت که اساساً حول نقد مشی چریکی، نقد ریزیزونیسم شوروی (سوسیال امپریالیسم) و نقد تئوری سه جهان صورت می‌پذیرفت. با جدائی چندتن از افراد حول وحوش محفل، همچنین برقراری ارتباط با محفل دیگری از رفقای همفکر که در تهران و آبادان فعالیت داشتند، پایه‌های ایجاد "گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر" گذارده شد. ذوب آهن اصفهان، دانشگاه تهران و تراکتورسازی تبریز عرصه فعالیت "گروه مبارزه..." بود، و ایمن فعالیت حامداف شد با فرارسیدن امواج انقلاب بی ۱۲۵۶۵۷. امواج انقلاب جامعه رادرمی نور- دید و کمونیستها - پراکنده و بدون حزب، و درگیر نوسانات سیاسی و ایدئولوژیک - هر یک بنوعی تلاش می‌کردند تا این سیل خروشان را بسمتی صحیح سوق دهند، تحولات انقلابی را شتاب بخشند و مهر پرولتاریا را بر عرصه ای - هر چند کوچک - از این جنبش بکوبند. بر همین مبنا، اسماعیل و دیگر یارانش اعتصابات کارگری در کارخانه تراکتورسازی تبریز را سازمان دادند. اعلامیه فراموش نشدنی اعتصاب، که ارتش را به مصاف می‌طلبید، توسط اسامعلا نگاشته شد و با طرح خواسته‌های مشخص سیاسی و انقلابی سمت و سوی مبارزه را تعیین نمود. وقتی جرعه قیام در بهمن ۵۷ زده شد، افراد "گروه مبارزه..." در تهران و کرمانشان فعالانه در رزم مسلحانه توده ای و تسخیر پادگان‌ها و کلانتریها شرکت کردند و در این راه رفیق پرارزشی چون داریوش صابر (از اعضای مؤثر محفل آبادان - تهران) را در تهران از دست دادند. خط سیاسی - ایدئولوژیک مشترک گروه و اتحادیه کمونیستهای ایران که پاره ای از تبادلات و همکاری‌ها را میان این دو جریان پدید آورده بود، سرانجام در تابستان ۱۳۵۸ به وحدت کامل تشکیلاتی انجامید. اسماعیل و محمدنیز در عرصه جنبش انقلابی خلق کرد بعنوان دو پیش-

مظاهر شکوفای شخصیت یافته یک آرمان و ایده و جهت گیری منحول و نوین در مناسبات میان تمامی انسانها نگریده خواهد شد. اسماعیل (پیروت محمدی) و محمد (رسول محمدی) بسال ۱۳۳۲ در روستای حاجی خوش (شزیدیک مهاباد) در خانواده ای فئودالی متولد شدند. بنا بر سر خانواده، اسماعیل را به دایه سپردند تا جدا از برادر دوقلویش بار آید. اسماعیل در روستا بزرگ شد و محمد در مهاباد و میان دو آب. زندگی سیاسی این دو پس از اتمام دوره دبیرستان در محیط سربازی و دانشگاه آغاز گشت. سنت مبارزاتی و جوسپاسی موجود در خطه کردستان، خواه ناخواه بر هر خانواده و هر جوان کرد تأثیر می‌گذاشت و اسماعیل و محمد نیز از این قاعده مستثنی نبودند، لیکن کسب آگاهی طبقاتی و آشنائی با علم رهایی طبقه کارگر و فراگیری آن، نمی‌توانست بطور خود بخودی از روحیات ضد رژیسمی و جومبارزات ملی در کردستان علیه حکومت های ارتجاعی منطقه ناشی شود. البته خیانت مرتجعینی نظیر ملا مصطفی بارزانی به خلق کرد، تأثیر شدیدی بر نحوه نگرش جوانان انقلابی کردستان می‌گذاشت و راه را بر نفوذ ایده های پرولتری و پافشاری بر مبارزه طبقاتی در مقابل محدودیت های مبارزه صرفاً ملی گشود، اما این تنها یک دریچه بسوی آگاهی پرولتری بحساب می‌آمد. بر چنین زمینه ذهنی اسماعیل به سربازی رفت و محمد به دانشکده اقتصاد دانشگاه قزوین وارد شد. در این دو محیط متفاوت، این دو با عناصر و محافل باگرایشهای مارکسیستی - لیننیستی و مواضعی ضد رژیسمی - نیستی در تماس قرار گرفتند. ارتباط اسماعیل با رفقای محفل اولیه ای بود که بعدها "گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر" را بنیان نهادند، و محمد با یکی از محافل مرتبط با چریک- های فدائی خلق تماس داشت. بعد از مدتی، محمد نیز با رفقای محفل اولیه ارتباط برقرار کرد و در فعالیت های آموزشی - سیاسی فعالانه شرکت جست. در ابتدای فعالیت (سال ۱۳۵۲) این محفل از مشی چریکی طرفداری می‌نمود و خط روشنی در مورد ماهیت سوسیال امپریالیستی شوروی نداشت هر چند مائوتسه دون را بعنوان یکی از رهبران پرولتاریای جهانی بحساب می‌آورد. چندی بعد،

در راه نبرد برای کمونیسیم، همواره افرادی در صحنه مبارزه ظهور می‌یابند که بیش از دیگران در این راه تلاش کرده و تأثیرات کیفی - استواری برجای می‌گذارند. اینها آمیزه ای از استواری بر اصول کمونیسیم و قدرت بکارگیری این علم، و توان هدایت و هماهنگ ساختن مجموعه نیروهای آگاه طبقه راد ر خود فشرده کرده اند و به مفهومی، خود بهترین و روشنترین بیان جهان - بینی، سیاست و ایدئولوژی پرولتاریا هستند. اینها هیرانی کمونیستند که زندگی و حرکت انقلابیشان به نمونه و سرمشیقی برای تمامی کمونیستها و کارگران و خلقهای ستمدیده تبدیل می‌گردد و در عین حال، این زندگی و حرکت، خود از سنتز تجارب و آنچه توده ها به پیشروان می‌آموزند، سرچشمه گرفته است. در اینجا، از یارانی سخن می‌گوئیم که در زندگی خویش مظهر جامعه نوین بودند و در مرگ، بذریعه نوین. از کمونیستهای انقلابی و اصیلی سخن می‌گوئیم که اگر چه از جامعه موجود سر بر آورده و در متن چنین محیطی رشد و پرورش یافته بودند، اما با تکیه به خط و ایدئولوژی و دورنمای کمونیستی، به تصویر مجسمی از بینش، عمل کرد و فرهنگ جامعه فردا بدل گشتند. و از آن پس، تصور ستم و استثمار تنها بدان خاطر به ذهنشان خطور می‌کرد که بیرحمانه به نقد کشیده شده و نابود گردد. از کاک اسماعیل و کاک محمد فراماندهان برجسته سربداران سخن می‌گوئیم، از دوسربازان ارتش بی شمار کمونیستهای جهان، از دلاورانی که خون کمون و اکتبر و انقلاب فرهنگی در رگهایشان جریان داشت، از دو هرزم در نبرد برای رهایی بشریت از یوغ جامعه طبقاتی و تمامی مظاهر نظام استثمار سرمایه داری. زندگی پر جنب و جوش، و پیربار - هر چند کوتاه - اسماعیل و محمد چرخ انقلاب پرولتری را شتابی تازه می‌بخشید و حضور این دو انقلابی پیگیر را بر صفحه خونین تاریخ مبارزات پرولتاریای بین المللی ثبت می‌کرد. این ثبت شخصیت انسان هائی است که برای جامعه ای انقلابی نبرد کردند، برای جامعه ای که در آن به انسانانه بمتابه ابزار و پیچ و مهره های بیروح یک ماشین عظیم بهره کشی، بلکه بعنوان

مرگ کمونیست، کاربیج سازماندهی دهقانان و ست دمی و هدایت جنبش دهقانی را برای مصادره زمین های خان ها و فئودال های منطقه آغاز کردند. کاک اسماعیل و کاک محمد در کنار رفقای شهیدی چون کاک صلاح شمس برهان، کاک فواد مصطفی سلطانی و... طرح ایجاد اتحادیه های دهقانی را به پیش بردند و هنگامیکه مرتجعین محلی با کمک ارتش و سپاه پاسداران و مزدوران قیاده موقت، سرکوب نظامی جنبش را آغاز کردند، کمونیستهای انقلابی با سلاح خویش و با مسلح کردن پیشروترین عناصر جنبش دهقانی به نبرد با خیل مرتجعان برخاستند و گوشمالسی سختی به خمینی و مزدوران او دادند. جنگ های ۱۳۵۸ کاک اسماعیل را آبدیده کرد و وقتی که کاک یحیی خاتونی در کنارش بخاک افتاد، او پنجه در خون جوشان یحیی زد و سوگند یاد کرد که راهش را تا به آخر ادامه دهد. در جنگ گرفتار، اسماعیل زخم برداشت و اسیر خان های محلی شد و آنها نیز وی را به زندان و محکومیت خلخال جلا سپردند. این دستگیری مصادف بود با شکست های پی در پی قوای خمینی در کردستان و اجبار جمهوری اسلامی به آتش بس و مذاکره. مسئله باعث شد که کاک اسماعیل از جنگال دژ خیمان خمینی رها گردد و با بازگشت بمصروف یارانش، مبارزه انقلابی خویش را مسمانه تر و آگاهانه تر از پیش از سر گیرد. اعلام موجودیت تشکیلات پیشمرگه های زحمتکشان، به فعالیت های اتحادیه کمونیستهای ایران در منطقه کردستان، بیانی تشکیلاتی بخشید. کاک اسماعیل و کاک محمد بعنوان دوتن از مسئولین تشکیلات در شهرهای سنندج و بوکان فعالیت می کردند و در مدت زمانی کوتاه - خصوصاً در شرایط اشغال نظامی سنندج از سوی قوای ارتجاع توانستند با وارد آوردن ضربه بر نیروهای پاسدار و جاش مستقر در شهر، در میان مردم محبوبیت زیادی بدست آورند. در دوران برقراری آتش بس و آزادی سنندج، اسماعیل و محمد به همسراه پیشمرگان و رفقای دیگرشان مرتباً "بیان مردم شهروستامی رفتند و با انجام جوله های بی - نظامی و پیشبرد تقسیم زمین در روستا - های مختلف توده های دهقان و زحمتکشان شهری را در فعالیتی آگاهانه برای تغییر جامعه کهن درگیری ساختند. رفته رفته، دوران کوتاه آتش بس، با اعتراضات وحشیانه ارتش و پاسداران بصرمی رسید و درگیری های مداومی در ناحیه کامیاران جریان می یافت (و در یکی از همین درگیری ها بود که بدری دیگر برای جامعه نوین بر زمین افشاند شد و رفیق و پیامد رسی از اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران و تشکیلات پیشمرگه های زحمتکشان بشهادت رسید). با فرارسیدن بهار ۵۹، هجوم ارتش خمینی تحت هدایت بنی صدر به شهر سنندج آغاز شد. سنندج قهرمانانه ایستاد و در برابر باران توپ و خمپا -

"جهان" به نقطه نظرات زیر برخورد می کنیم: "... اعلام ضد انقلابی بودن حزب توده و اکثریت و مبارزه پیگیر با این دشمنان در این طبقه کارگر و ستون پنجم بورژوازی در صفوف طبقه کارگر، افشای رویز یونیسیم جهانی بویژه رویز یونیسیم حاکم بر حزب کمونیست شوروی، مبارزه با جریانه های بورژوا - منمهی همچون سازمان مجاهدین، افشای بهر حمانه سیاستهای حزب دمکرات و با زتاب صریح این مواضع در "کار" ارگان سراسری سازمان نشریات دیگر و ایسته به سازمان چیزی نبود که عناصر فرصت طلبی چون مصطفی مدنی را، که در سازمان جسا خوش کرده بودند، آشفته نکند" (بمنقل از اطلاعیه هیئت تحریریه "جهان" در مورد حمله مسلحانه به مقر رادیو صدای فدائی). خواننده سطور بالایی اختیار با این پرسش روبروی شود که اگر اصل مسئله در اینجا نهفته است (که هست) چرا به این مقوله های سیاسی پرداخته نمی شود؟ چرا از همه چیز صحبت میشود، اسامی افراد و حتی خصوصیات اخلاقی آنان افشامی شود ولی درباره این مسائل مهم سیاسی سخنی بزبان رانده نمیشود؟ چه راهی دارد که مضمون سیاسی رابطه با آن جریان رفرمیست "و یادگیر جریانات را افشا کنید؟ و چرا چنین عناصر فرصت طلبی که سابقه تاریخی شان روشن است نمیتوانند در این سازمان تا سطح هیئت سیاسی اش "جا خوش" کنند؟ آیا بغیر از این است که هر دو جناح از پیشبرد یک مبارزه سیاسی نظری بر حول چنین مسئله ای ناتوانند؟ بنظر منانه! واقعیت اینست، کسی که خود را از ضعف و تزلزل در مقابل امپریالیزم و در این مورد مشخص سوسیال امپریالیزم با شد، نمیتواند بقیه دیگری را بر سر این مسئله بچسبد. مضافاً، اینکه هر دو جناح اختلافات درونی خود را به چنین شیوه ای "حل" میکنند ناشی از ضعفها و تزلزلات رویز یونیسیتی این سازمان است که با توسل به اعمال فشار و شیوه های غیر دمکراتیک ناتوانی خود را در برخورد سیاسی و مبارزه نظری در یک چنین دوره بحرانی بسه نمایش میگذارد.

صف بندی معینی در برخورد به این واقعه و در دفاع از شورای عالی سازمان شکل گرفت. حال اینکه جریانی با شم طبقاتی خود بر کشیده باشد و یا دیگری بر ای منافع کوتاه بینانه و محدود گروهی عمل کرده باشد، و آن دیگری با ناسیونالیسم تنگ نظرانه و پراگماتیستی اش نظر داده باشد، همه و همه با پرده افکنی بروی واقعیات سیاسی، به چشم کارگران و توده های انقلابی در مورد این واقعه خاک می پاشند.

ما چنین شیوه هائی را بر ای حل اختلافات درونی محکوم میدانیم و از اینکه افرادی در این درگیری جان باختند شدياً متأسفیم و تا آنجا که گروهای سیاسی مانع گسترش این درگیری و ادامه آن شدند، بنظر ما آن درست است ولی بهیچوجه دخالت در امور داخلی و جلوگیری از فعالیت سیاسی را صحیح ندانسته و آنرا عملی غیر دمکراتیک می دانیم.

بر نیروهای انقلابیست که در مبارزه برای سرنوشتی جمهوری اسلامی و تمامی مرتجعین و امپریالیستها در مقابل بروز چنین حوادثی با تجزیه و تحلیل از عمل سیاسی و ایدئولوژیک آن راه را برای ایجاد صف بندی انقلابی و پرولتری هموار نموده و اجازة ندهند توده های انقلابی قربانی سیاستهای بورژوازی گردند.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - کمیته کردستان

۱۳۶۶ اسفند

بهیچوجه صرفاً رهبرانی نظامی نبودند و در پیشبرد خط سیاسی ایدئولوژیک و مبارزه سرسختانه با خطوط و نیروهای بورژوا - ناسیونالیست، بورژوا فئودالهای ضد انقلابی و انقلابیون خرده - بورژوا نیز نقش مؤثری بازی می کردند. در دوره متعاقب جنگ سنندج و بروز غلبه برخی انحرافات راست روانه در مورد جنبش انقلابی خلق کرد، این کاک محمد بود که قاطعانه در مقابل انحرافات غالب بر سیاست رهبری اتحادیه کمونیستها ایستادگی نمود و با حفظ اصول و پرنسیپ های یک تشکیلات کمونیستی، مبارزه درونی خویش را برای طرد انحرافات به پیش برد. او در طول فعالیت تشکیلاتی خود، همواره از آموزش مائوتسه دون پیروی می کرد که: "کمونیستها همیشه به هر مسئله ای که بر می -

ره و کلوله مقاومت کرد، پیشمرگان انقلابی در کنار توده های شهر سترگ گرفتند و جنگی جانانه را بدست یک ماه به پیش بردند. در این نبرد کاک اسماعیل بعنوان یک فرمانده برجسته نظامی، نبوغ خویش را به نمایش گذاشت و توده های مردم را شیفته جسارت و کاردانی کمونیستی خویش ساخت. بعد از پایان جنگ یک ماه کاک اسماعیل به تهران آمد. او در شورای سوم اتحادیه کمونیستهای ایران بعنوان مسئول نظامی کل سازمان و یکی از اعضای رهبری انتخاب شد. با این امر، تغییر و تبدیلاتی در کادر رهبری "تشکیلات پیشمرگه های زحمتکشان" ضروری افتاد و کاک محمد بعنوان مسئول نظامی تشکیلات تعیین گشت. آنچه مسلم است، اسماعیل و محمد در طول فعالیت خود در کردستان

خورند، باید سؤال کنند: "چرا؟" و "برای چه؟"، آنها باید با مغز خود بیاندیشند و با دقت فکر کنند که آیا این با واقعیت وفق می دهد یا نه، و آیا واقعا بر اساس صحیحی مبتنی است یا نه؟ آنها بهیچوجه نباید کورکورانه از دیگران تبعیت کنند و اطاعت برده را رراتبلیغ نمایند. "کاک محمد از آنها نبود که مقوله بی محتوا و مجرّد "منافع سازمانی" را بالاتر از مسئله خط سیاسی ایدئولوژیک بعنوان عامل تعیین کننده در سر نوشت سازمان و انقلاب قرار می دهند، زیرا می دانست این خط سیاسی و ایدئولوژیک صحیح است که امروز برای مقابله با انحرافات ظهور یافته در سطح یک حزب و سازمان، فردا در مواجهه با انحرافات و کرایشات غیر پرولتاری در بر خورده ساختار جامع نوین امری ضروری و حیاتی است. او بدرستی از هیچگونه انحرافی - هر چند خرد - چشم نمی پوشید و این برخاسته از خصلت نقادانه ای بود که درک صحیح و عمیق سیاست و ایدئولوژی پرولتاریا را اختیار می - نهاد. از پائیز ۵۹ کاک محمد کردستان را ترک گفت و برای مدتی کوتاه بکار در میان کارگران کُرد کوره پزخانه های اطراف قزوین مشغول شد و سپس در تهران بکار تبلیغ و سازماندهی پرداخت. در این دوره، تقریباً ارتباط وی با سازمان حالتی معلق داشت و علت این امر را می باید در شیوه های بوروکراتیکی که حاملین اصلی انحرافات اپورتونیستی در بر خورده به محمد پیشه کردند، جستجو کرد. علیرغم همه این فشارها، کاک محمد با ایمان بی شائبه نسبت به آرمان کمیونسم به مبارزه درونیش ادامه داد تا به همراه اکثریت اعضا و هواداران اتحادیه دریک تندبیبج تاریخی، حساب خط کمیونستی و کمیونیستهای راستین را از خطوط راست روانه غیر پرولتاری و سرسخت ترین منحرفان جدا سازد. رشد جنبش مردم علیه حاکمیت ضد انقلاب بی درما های پایانی سال ۵۹ اوج گرفت و سؤالی جدی را در مقابل جنبش کمیونستی ایران و مشخصاً سازمان مآر را داد. اتحادیه، من حیث المجموع جهت گیری صحیح و انقلابی را در این معرکه اتخاذ کرد و همین جهت گیری بود که در روزهای پرتلاطم خرداد ۱۳۶۰ بسطی کیفیتاً عالیتر - به طرح سربداران - ارتقا یافت. کاک اسماعیل در کنار اکثریت هیئت مسئولین اتحادیه، بر این طرح پای فشردند و مقدمات برپائی قیام مسلحانه را بیکباره تدارک دیدند. در این کار، کاک محمد با رو بیاورند یک اسماعیل و یکی از مسئولین سربداران گشت. کاری که اسماعیل و محمد به همراه دیگر رفقایشان از شهریور ماه ۱۳۶۰ دوش بدوش یکدیگر آغاز کردند، نمایانگر جهشی بود که در خط و برنامه و نحوه نگرش جنبش کمیونستی ایران نسبت به رسالت و وظایف مقابل پایش ایجاد شده بود، و سطح کیفیتاً عالیتری از روشن بینی، دورنگری، جسارت، از خود گذشتگی و قاطعیت

در تصمیم گیری رامی طلبد. کاک اسماعیل در مقام فرمانده نظامی کل نیروهای سربداران و کاک محمد در مقام معاون فرمانده در تمامی این زمینه ها، تحول و تکامل جهش و از خود رابه نمایش گذاردند.

هنگامیکه همه نیروهای سربداران در پایگاه های جنگل استقرار یافتند و تقسیم بندی گروه ها انجام پذیرفت، اسماعیل مسئولین نظامی گروه ها را فراخواند و با آنها به بحث نشست: "هر فیزیکی باید در نظر داشته باشد که این مسئولیت ارث پدری نیست که قابل تغییر نباشد. باید هر کس که لیاقت و توانائی پیشبردش را دارد، چنین مسئولیتی را بعهده گیرد." و از آن لحظه به بعد، کاک اسماعیل مرتباً "باتک تسک افراد هر گروه به بحث می نشست، نظر اتشان را جمع آوری می کرد، از زیابیشان را از مسئول گروه و انتقادات مشخصشان رامی گرفت و سرانجام با بیکگیری و دقت عمل خاص خود، این داده ها را بدرستی سنتز می نمود. کاک اسماعیل با صراحت و بدون هیچگونه ملاحظه کاری - حتی در مورد نزدیکترین و قدیمیترین رفقایش - انتقادات افراد گروه را با مسئولین مطرح می - کرد، و با بحث و جدل و اقناع، طریق اصلاح انحرافات، و با اصلاح در ترکیب مسئولین را به پیش می برد. شیوه برخوردی، کاربست آموزه انقلابی رفیق مائو بود که: "در پروسه یک مبارزه بزرگ، ترکیب گروه رهبری در بسیاری از موارد نباید نومی تواند در سراسر مرحله اول، مرحله میانی و مرحله پایانی، کاملاً بلا تغییر بماند، فعالینی که در جریان مبارزه رشد می کنند باید دائماً برای تعویض آن اعضای اولیه گروه رهبری که در مقامی با آنها شایستگی کمتری دارند و با انحطاط یافته اند، بالا برده شوند".

اسماعیل می دانست که در پروسه یک مبارزه بزرگ، خط سیاسی و ایدئولوژیک مداوم وجود افراد معینی به عالیترین و فشرده ترین شکل متبلور می شود و به آنها شایستگی رهبری می بخشد. باید زمینه قرار گرفتن چنین افرادی را در جایگاه مناسب فراهم نمود. این همان جهت گیری ضروری و حیاتی است که انسانهای نوین باید برای جلوگیری از درجا زدن و عقبگرد حتمی و ترتباً انقلابی کردن حزب "در پیش گیرند، و آل حزب، ارتش سرخ، دولت پرولتاری و جامعه نوین (دمکراتیک نوین و سپس سوسیالیستی) از نوسازی دائمی و طرد و نفی جوانب کهنه غافل شده و خود به پدیده هائی کهنه و ارتجاعی بدل خواهند شد. حرکت کاک اسماعیل، سیاست نو کردن دائمی کهنه از طریق مبارزه را در خود فشرده داشت.

شکوفائی سیاست پرولتاری و از هم گسستن زنجیرهای گران انحرافات باعث آن شد که نوبغ نظامی اسماعیل و محمد نیز شکوفا کرد، و

برای اینکه این شکوفائی خود رابه بهترین شکل به نمایش گذارد، وقوع توفان نبرد مسلحانه ضروری بود: ۲۲ آبان ۱۳۶۰ این توفان وزیدن گرفت.

مزدوران زخم خورده خمینی که در روز ۱۸ آبان، ضرب شست سربداران را در جریان اجرای موفقیت آمیز طرح زاه بندان جاده هرازشیده بودند، با نیروئی ۲۰۰ نفره متشکل از ارتش، ژاندارمری، سپاه و بسیج و بیکارگیری نیروهای ویژه رنچر طرح محاصره و سرکسوب نیروهای سربدار را - که "چکش و سندان" نام گذاری شده بود - در جنگلهای آمل به اجراء در آوردند. آنچه در فاصله ۲ ساعت آغازین این نبرد سنگین بر نیروهای دشمن گذشت و به کشته شدن فرمانده کل عملیات "چکش و سندان" و بسیاری از مسئولین درجه اول سپاه منطبقه انجامید، و زمینه ساز تار و مار شدن کل نیروها و شکست قطعی طرح مزدوران جمهوری اسلامی شد، بدون شک در گرو رهبری نبوغ آسای کاک اسماعیل قرار داشت. اکثریت نیروی سربداران تحت رهبری اسماعیل آنچنان به "چکش" ارتجاع تعرض کرد و خط محاصره را از چنبد جانب درهم شکست که بعد از چند ساعت، نبرد کاملاً دگرگون شده و این نیروهای خمینی بودند که در محاصره سربداران قرار گرفته بودند. و در سوی دیگر صحنه، کاک محمد با خونسردی ضربات دقیق و حساب شده و کاری رفقارابر "سندان" ارتجاع نظارت و رهبری می کرد.

دشمن در نبرد ۲۲ آبان شکست سختی متحمل شد. شکستی که خمینی و هم دستانش تا لحظه مرگ در دوش را فراموش نخواهند کرد. اسماعیل شکست دشمن را در جلسه جمع بندی از ۲۲ آبان ساده ترین و موجزترین شکل در این جمله بیان نمود: "چکش و سندان اینها حلی بود!"

از فاصله این نبرد تا برپائی قیام آمل در ۵ بهمن ۱۳۶۰، فشار حکومت بر سربداران بیشتر شد و دشمن پایگاه های ویژه ای را در خط حاشیه جنگل و ستاد عملیاتی مشترکی را بر روی شخص خامنه ای در آمل ایجاد نمود. گروه های سربدار بارها پایگاه های نوساخته ارتجاع را مورد هجوم قرار دادند و در انجام این نبردها با جدی ترین خطرات نیز روبه رو شدند. هنگامیکه رفیق دلور، اکبر اصفهانی (از رهبران جنبش کارگری در اصفهان و از یاران شهید ناصر توفیقیان) در جریان عملیات رزک بدر جامعه نوین را کاشت و بیکرش در نزدیکی سنگرهای دشمن بخاک افتاد، کاک محمد با جسارت بی نظیری بارها از زیر آتش دشمن گذشت تا خود رابه اکبر برساند و بیکرش را از دسترس مزدوران خمینی دور دارد، ولی آتش دشمن آنچنان سنگین بود که محمد موفق به انجام این کار نشد. اینکه اونی خواست بیکر بیجان رفیق اکبر بر جای

مانند، کاری از سر تعصب یا احساسات نبود، اگرچه علاقه بسیاری به آن رفیق داشت - کاک محمدی دانست که دشمن برای تقویت روحیه نیروهای خود، نشان دادن قدرت خویش در ضربه زدن به سرداران، بی‌کراکیر رابسه نمایش خواهد گذاشت و در منطقه خواهد چرخاند - که دقیقاً چنین نیز شد.

در آن روزهای دشوار که بار مسئولیت و معضلات بردوش رهبری سرداران سنگینی می‌نمود، کاک اسماعیل و کاک محمد از صبح تا شام یک نفس تلاش می‌کردند و بعد از گذران دادن یک روز پرمشغله و انجام مأموریت‌های پیشمار، بی آنکه سر بر زمین نهند، در گوشه‌ای نشسته، چشم‌های بستند تا قوا ایشان تجدید شده و دوباره کار خستگی ناپذیر را از سر بگیرند.

این دو از آن دسته رهبرانی بودند که رفیق ماژودر توصیف سبک کار و حرکت رزمندگان می‌گفت: "تهور داشتن در نبرد، نترسیدن از قربانی و نه‌راسیدن از خستگی و بی‌کراهی مداوم (بمفهوم نبردهای بی دربی در زمان کوتاه و بدون استراحت)".

سرانجام دردی ماه ۱۳۶۰، طرح برپائی قیام آرد و بحث و تصویب نهائی قرار گرفت و کاک محمد و رفیق مراد (غلامعباس درخشان) برای شناسائی و تعیین مناسبترین راه برای انتقال نیروهای سردار به آمل، به سمت شهر روان شدند. با توجه به کنترل شدیدی که بر گذرگاه‌ها و راه‌های اصلی و فرعی ورود به جنگل اعمال می‌شد، محمد و مراد مسیری را بر گزیدند که دوباره عبور از رودخانه‌های عریض و پرآب را ایجاب می‌کرد، ولی در عوض خسب محاصره دشمن را - با حداقل احتمال خطر - قطع می‌نمود. کاک محمد در روز راه بود، بی آنکه خواب به چشم آورد. وی سرانجام بازگشت و صد کمونیست مصمم و مقاوم را بسوی شهر اهنما-ئی کرد.

شبانگاه ۵ بهمن، نیروهای سردار در گروه‌هایی از پیش تعیین شده، شهر آمل را تحت کنترل خود آوردند و با کسب محلات مختلف را از دست مزدوران مسلح جمهوری اسلامی آغاز نمودند. در اوقات شب راجنگیدند و تا ظهر بهمن بابه محاصره در آوردن مراکز نظامی و انتظامی دشمن، بر تمام شهر تسلط داشتند. کاک اسماعیل و کاک محمد، جنگ خیابانی را با مزدورانسی که رژیم بدون فوت وقت از شهرهای دور و نزدیک بسیج کرده و بسوی آمل روانه ساخته بود (۴۰۰۰ مزدور تا بندگان مسلح) به پیش می‌بردند. اسماعیل و محمد در پیشاپیش دیگر رفقا جنگیدند و قیام را رهبری کردند. فداکاری و از خودگذشتگی این دو خارج از حد تصور بود. آنها آنچنان جانانه می‌جنگیدند و برای نجات جان رفقای که در خطر قرار داشتند، آنچنان بی محابا در عرصه می‌گشتند و آنچنان به استقبال خطرات می‌شتافتند که بی باکیشان بسوی

بسیاری قابل هضم نبود. بعضی‌ها این رابسه حساب از خود بی‌خود شدن و سرگشتگی انقلابی می‌گذاشتند، حال آنکه هرگز چنین نبود. کاک اسماعیل و کاک محمد بعنوان دوره‌بر توانای نظامی و دو کمونیست آگاه که ارتشی از بهترین فرزندان انقلابی پرولتاریا را هدایت میکردند بدرستی به ارزش فرد فرد سربازان خود، به مثابه حاملین ایده‌های انقلابی طبقه کارگر آگاهی داشتند و طبیعتاً به ضرورت حفظ و حراست از چنین نیروی ارزشمندی جهت تعمیق و تدوام انقلاب واقف بودند. اسماعیل و محمد برای حفظ این مظاهر جامعه نوین خود را به آب و آتش می‌زدند و "رقعی چنین میانه میدان" را در پیش می‌گرفتند. و آنکه که رفیقی بخاک می‌افتاد نیز می‌دانستند چگونه غم از دست دادن رابه خشم و کینه نسبت به دشمن طبقاتی، و این خشم رابه انرژی و توان انقلابی بدل سازند. آخر، کاک اسماعیل همان سخنورتوانائی بسود که بارها در کردستان، بغض غم و خشم توده‌های ستمدیده رابه شور و شوق انقلابی تبدیل کرده بود، شور و شوقی که دهقانان فقیر برای درهم کوبیدن قیود و مناسبات کهن و پیوسیده بدان نیاز داشتند، شور و شوقی که جوانان کرد برای رها کردن انرژی مبارزاتی خویش و پیوستن بصفوف پیشمرگان انقلابی محتاجش بودند.

اسماعیل صاحب همان کلام آتشینی بود که در مراسم سوگواری کاک و ریامدرسی، در زمستان ۱۳۵۸ آتش خشم مردم سندان را شعله و ساخته و شور مبارزاتی ایشان را فزونی بخشیده بود. اینک در روز ششم بهمن ۱۳۶۰، این اسماعیل بود که آبدیده در کوره مبارزات انقلابی چندساله به این سو و آنسو می‌دوید، مردم را برمی‌انگیخت دشمن را بخاک می‌افکند و نیروهای سردار را رهبری می‌کرد. ساعتی از ظهر می‌گذشت که ناگهان صدای شلیک گلوله‌ای برخاست و قامت رسای اسماعیل بخاک افتاد. مزدوری که از فرازیکی از بام‌های اطراف تیر را شلیک کرده بود، فوراً هدف گلوله‌های سرداران قرار گرفت و به هلاکت رسید. در آن لحظات تکان دهنده که رفیقی چندبالای سر رهبر سترگ خویش حلقه زده بودند، کاک اسماعیل آخرین فرمان را صادر کرد. او اسلحه‌اش را در کف یکی از رفقا نهاد و به آرامی گفت: "ادامه دهید"، آنگاه با آرامش لیخندی زد و برای همیشه خاموش شد. فرمان اسماعیل، فرمان ادامه راه بود. راهی که نه تنها در آمل و نه فقط در سال ۱۳۶۰، بلکه در پهنه تاریخ مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه نظام ستم و استثمار از آغاز تا به امروز ترسیم گشته است.

حال که فشار ارتجاع صدچندان شده و زمان عقب نشینی از شهر فرار رسیده بود، رسالت رهبری نیروهای سردار بردوش کاک محمد قرار داشت. در غروب ۶ بهمن، رفقا گروه گروه

خود را به باغ نارنجی در انتهای شهر - مشرف به جاده طالقانی - می‌رسانند. کاک محمد به همراه تنی چند از رفقا نقاط استقرار نیروهای سرداران و سنگرهای مختلف رفقا را بازرسی کرده و پس از اطمینان حاصل کردن از عقب نشینی همه، به محل تجمع نیروها آمدند. پاسدا - ران و بسیجی‌ها و خیل مزدوران حزب الله با خمپاره و نارنجک و مسلسل به باغ هجوم می‌بردند تا به خیال خام خود، مقاومت سرداران را درهم شکنند. کاک محمد و نیروها را بصورت نیم دایره آرایش نظامی داد و خود در پیشاپیش قرار گرفت. آنگاه بالاپوش سربازش را از تن کند، گوله پشتیش را از فشنگ خالی کرد و به کناری نهاد، فشنگ‌ها را در جیب شلوار جای داد و با قاطعیت گفت: "رفقا، دشمن ما را محاصره کرده و راهی جز شکستن حلقه محاصره نداریم. باید هر طور شده خود را به جاده برسانیم، اگر موفق به انجام این کار نشدیم، آنقدر مقاومت می‌کنیم تا کشته شویم." آنگاه خود و دیگر یارانش با حالت نیم خیز بقصد پیشروی بسوی صفوف دشمن آتش گشودند. در همین اثنا، صدای رگبار کالیبر ۵۰ بلند شد. همه خود را بسرعت به زمین پرتاب کردند و پناه گرفتند. در این میان، محمد با پشت به زمین پرتاب شد و اسلحه‌اش بروی پایش غلتید. گلوله‌ها سینه‌اش را شکافته بودند، رفیقی بروی او خم شد و صدایش کرد. کاک محمد سر بر کرداند، لبخندی زد و خواست چیزی بگوید اما نتوانست، سپس همه نیروی خود را جمع کرد، پشت راستش را بالا آورد و گفت: "زنده باد آزادی، امرگ بر خمینی!"

بار دیگر تلاش کردمشت چپش را بالا بیاورد اما نتوانست و آرام گرفت. همان آرامشی که چند ساعت پیش از این، بر چهره اسماعیل نیز نقش بسته بود.

چند روز بعد که رفقای سردار در نقطه‌ای از جنگل دوباره گرد هم آمده و به سازماندهی دوباره پرداختند، دو گروه از تقسیم بندی نیرو - ها شکل گرفت که یکی نام پرافتخار "کاک اسماعیل" را بر خود حمل می‌کرد، و دیگری عنوان الهامبخش "کاک محمد". این نشانه تداوم راهی بود که این دو فرزند انقلابی پرولتاریا - بعنوان دو رهبر - در مسیرش نقشی پراهمیت و تعیین کننده بازی کردند. این نشانه پیشبرد امر انقلاب پرولتری با در دست گرفتن سلاح مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماژودر و ن بود، امری که رهبران، کادرها و افراد انقلابی مورد نیازش را مداوماً از بطن تاریخ بدنیا می‌آورد.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوب دومین کنفرانس بین المللی با شرکت نمایندگان و ناظران احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست سراسر جهان می باشد.

این سند تاریخی برپایه جمع بندی انقلابی از گذشته جنبش بین المللی کمونیستی و تجزیه و تحلیل علمی از موقعیت کنونی نظام امپریالیستی، خطوط کلی سیاست و برنامه پرولتاریای جهانی را برای پیشبرد امر انقلاب پرولتری در کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه ارائه می دهد:

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی راهگشای کمونیست های انقلابی اصیل در شرایط تشتت و سردرگمی و بحران موجود در صفوف جنبش بین المللی کمونیستی گشته است.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پرچم اتحاد پرولتاریای جهانی در شرایط امروز است.

جهانی برای فتح ، نشریه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هر سه ماه یکبار انتشار می یابد و به بررسی مهمترین وقایع و جنبش های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی روز جهان می پردازد.

جهانی برای فتح می کوشد اسلحه ای ضروری در اختیار دست اندرکاران انقلاب پرولتری باشد.

جهانی برای فتح انعکاسی از اتحاد رشدیابنده نیروهای مارکسیست - لنینیست است.

جهانی برای فتح ، فصلنامه ایست نوین مختص به این ایده "کهن" که: وظیفه بیرون کشیدن جهان از چنگال غاصبان کنونی آن، بدوش پرولتاریای همه کشورها قرار دارد

جهانی برای فتح را بخوانید!

رفقا!

افرادی را از خود برای آموزش سیاسی ، ایدئولوژیک و نظامی به کردستان انقلابی اعزام دارید ، از طریق مطمئن و با حفظ و رعایت اصول امنیتی با مقر سازمان در کردستان یا با نشانی ما در خارج کشور تماس برقرار کنید ،

حقیقت را دور از چشم پاسداران ارتجاع و جاسوسان دست به دست و خانه به خانه توزیع کنید ، این اخگر نهفته را در میان مردم انقلابی پخش کنید تا فولاد گداخته انقلاب با آگاهی و نگرش کمونیستی آبدیده گردد!

آدرس پستی ما:

S.U.I.C

BOX 50079

40052 GÖTEBORG

SWEDEN

کمکهای مالی خود را برای ما به آدرس زیر ارسال دارید

NAT WEST BANK
SARBEDARAN
ACC NO 27324958
ARCHWAY BRANCH ,
LONDON , U.K.